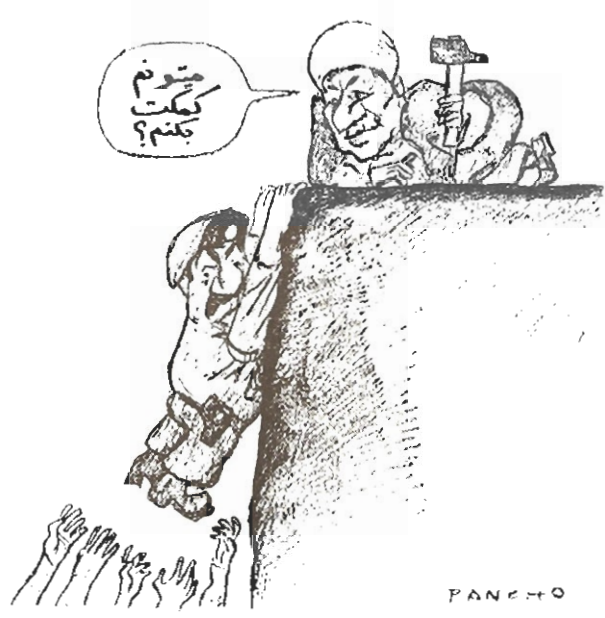


فدایی

نشریه سازمان فدائیان خلق ایران

حقوق بشر و دموکراسی با آتش افروزی بیگانه است

صفحه ۵



زهر طرف که شود کشته سود اسلام است

برای نخستین بار رژیم اسلامی در مورد یکی از مهمترین و پیچیده ترین مسایل منطقه و جهان یعنی ماجرای تجاوز عراق به کویت و جنگ میان ائتلاف ۲۹ کشور به رهبری آمریکا علیه عراق موضع منطقی اتخاذ کرد. هر چند که باید بلا فاصله اضافه کنیم که پس از شکست عراق رژیم اسلامی با دخالت در امور داخلی عراق به سیاستی خطرناک روی آورده است که عواقب زیانباری برای ایران و عراق خواهد داشت.

واقعیت این است که رژیم اسلامی بویژه جناح حاکم در این ماجرا هم از توبه خورده است و هم از آخور. از آغاز جنگ سیاست رژیم اسلامی بر مبنای قضیه معروف «زهر طرف که شود کشته سود اسلام است» بنا شده بود.

بقیه در صفحه ۲

در این شماره:

- ادبیات و رادیکالیسم سیاسی
- «سرهنگ سیاه» در ارتش سرخ
- حزب سوسیالیست فرانسه میان ...
- نامه سرگشاده به حضرت صدام حسین، ...

مصاحبه با علی اصغر حاج صید چوادی در باره جنگ و آینده منطقه

قسمت دوم

پیوند مبارزه برای دموکراسی سیاسی و حقوق زنان در خانواده

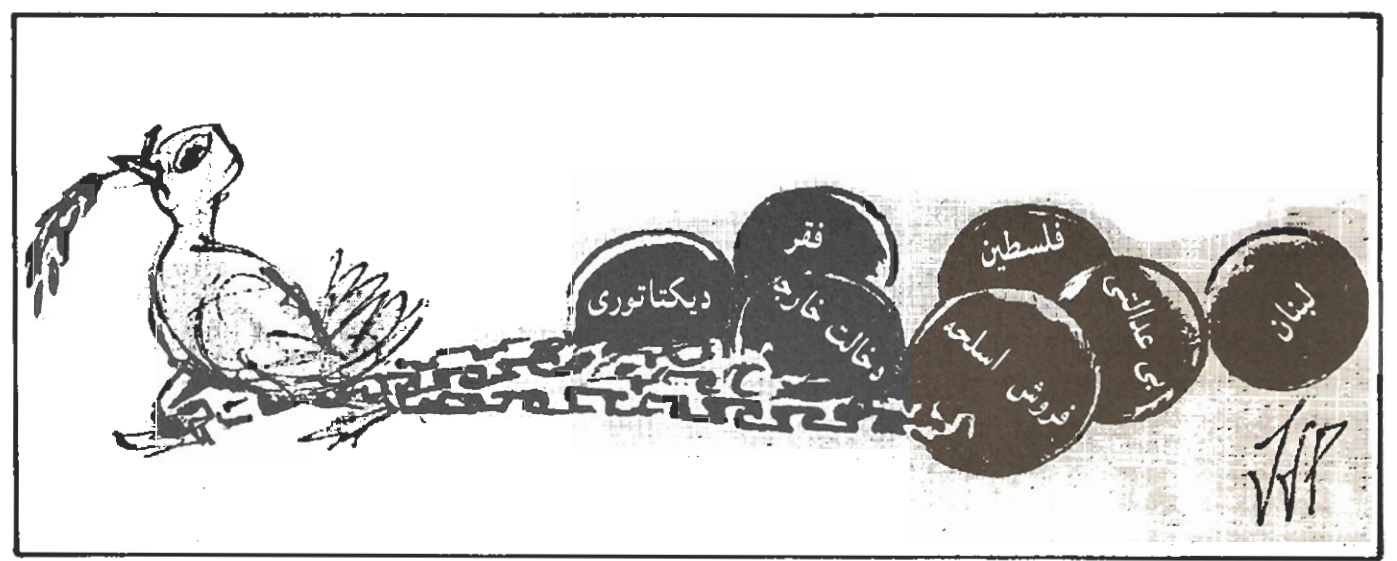
صفحه ۲۷

گزارش عفو بین الملل در باره زنان زندانی:

از رنج و رزم زنان

صفحه ۳۲

درسهای یک جنگ



زهر طرف که شود کشته سود اسلام است

بقیه از صفحه ۱

جمهوری اسلامی بشدت از سیاست کویت و سایر شیخ نشین ها در جنگ ایران و عراق آزردہ خاطر بود. پیش از جنگ براین قضیه آگاهی کامل داشت که نمیتواند مجدداً وارد جنگ دیگری با عراق شود و خواستار دستیابی به صلح بر مبنای قرار داد ۱۹۷۵ بود، اما عراق از موضع قدرت زیر بار نپذیرفت. موضع جمهوری اسلامی در منطقه تضعیف شده بود و در جهان نیز حکومت اسلامی بی اعتبار بود. وضع اقتصادی رژیم نیز بحرانی بود و در عین حال رقابت ها و مخالفت های درون حکومتی اجازه جاری شدن سیاست های خارجی و داخلی جناح غالب را نمیداد. جنگ به یکباره همه چیز را تغییر داد و دست کم یکبار هم که شده این عبارت خمینی که جنگ برکت است در جنگ دیگری که ایران درگیر آن نبود برای رژیم اسلامی مصداق پیدا کرد.

شاید بعدها تاریخ معلوم کند که در تشویق و ترغیب ضمنی رژیم عراق به اشغال کویت رژیم اسلامی نیز در حد خود نقشی داشته است. پیش از جنگ رژیم های ایران و عراق در مورد اتخاذ سیاست واحدی در اوپک و بویژه زیر فشار قرار دادن کویت به قبول افزایش تولید سهمیه های نفت دو کشور نگاهش تولید سهمیه نفت کویت و برخی دیگر از اعضای اوپک و بالا بردن قیمت نفت به توافق رسیده بودند. آخرین اجلاس اوپک (پیش از حمله عراق به کویت)، اجلاس هماهنگی ایران و عراق در برابر کویت و سایر شیخ نشینهای خلیج فارس بود. کویت و شیخ نشینها در برابر فشارها و تهدیدات عراق و ایران به قبول نسبی پیشنهادات این دو کشور تن دادند. اما عراق و ایران هنوز به اندازه کافی راضی نبودند و همچنان خواستار کاهش بیشتر تولیدات نفت این کشورها و بجای آن افزایش سهمیه ایران و عراق بودند که پس از جنگ ۸ ساله به درآمد ارزی بیشتری احتیاج داشتند. چند هفته پس از اجلاس اوپک، عراق که روابط خود را با ایران بهبود بخشیده بود، به کویت حمله کرد.

نقش پشت پرده رژیم اسلامی در ترغیب و تشویق عراق برای حمله به کویت هرچه باشد، رژیم اسلامی اشغال کویت توسط عراق را نخست بالحنی دو ستانه محکوم کرد و بتدریج لحن و موضع خود را قاطع تر نمود.

بر عکس در مورد ورود نیروهای آمریکائی و

چند ملیتی به عربستان سعودی، جناح خامنه ای - رفسنجانی نخست بطور قاطع حضور این نیروها را محکوم کردند، اما بتدریج موضع خود را نرم تر کردند. البته این همه در حالی بود که رژیم مرتباً نقش دزد-میانچی را بین عراق و کشورهای غربی ایفا میکرد. یعنی از یک طرف اعلام میکرد که در این جنگ بیطرف است و خواستار توقف جنگ میشود، از طرف دیگر هواپیماها و خلبانهای عراقی را در خاک خود تحویل میگرفت و در عین حال به غرب اطمینان میداد که در صورت حمله زمینی به عراق بازهم ایران بیطرف خواهد ماند و حتی وزیر خارجه ولایتی چند روز پیش از حمله زمینی از سرسختی عراق اظهار تأسف میکرد، عراق را بخاطر آن که حاضر نبود از کویت خارج شود سرزنش مینمود و بدینسان در آماده کردن افکار عمومی برای حمله زمینی به عراق غرب را یاری میداد.

پس از آغاز بحران، جناح مخالف خامنه ای-رفسنجانی در حکومت خواستار موضع جدی تر ایران علیه حضور نظامی غرب بویژه آمریکا در عربستان و حتی اعلان جهاد علیه نیروهای پیاده شده در منطقه بود. اما این موضع که بمفهوم نقض بیطرفی ایران و ایستادن در کنار عراق بود توسط جناح غالب رد شد.

با آشکار تر شدن مسائل و حتمی شدن شکست صدام حسین و نابودی تاسیسات نظامی و اقتصادی عراق زیر فشار فشرده ترین و سخت ترین حملات هوائی تاریخ، جناح مخالف در موضع هرچه ضعیف تری قرار گرفت، بویژه آنکه افکار عمومی در ایران نیز به هیچ روی به نفع موضع گیری در کنار عراق نبود، بلکه خواستار بیطرفی ایران در جنگ بود.

مصالح ملی ایران ایجاب میکرد که هم اشغال کویت قاطعانه محکوم شود و بر خروج فوری نیروهای عراق از کویت تاکید شود و هم با حضور نیروهای آمریکا و متحدانش در منطقه و توسل به «راه حل» نظامی قاطعانه مخالفت گردد.

پس از جنگ زمینی و شکست ارتش عراق و قبول شرایط کشورهای عراق که عراق را شکست داده بودند، در جنوب عراق شورشهای وسیعی علیه رژیم صدام و به طرفداری از برقراری حکومت اسلام در عراق شکل گرفت که به سختی توسط رژیم صدام حسین به خون کشیده شد. در این جا جناح خامنه

ای-رفسنجانی يك گام نیز در جهت سیاستهای خود به پیش برداشتند و خواستار استعفای حکومت بعثی و شخص صدام حسین شدند. بدنبال این موضع گیریها بود که صدام حسین جمهوری اسلامی را مسئول شورشهای خونین بصره، نجف، کربلا و سایر شهرهای عراق اعلام داشت و ایران نیز فوراً این ادعا را تکذیب کرد و حکومت عراق را نصیحت کرد که ریشه شورشهای اخیر را در درون عراق جستجو کند نه در بیرون از مرزهای خود.

اما آنچه در اینجا بیشتر مورد نظر ما است آن است که تحولات اخیر نیز ضربه دیگری به جناح مخالف خامنه ای-رفسنجانی که در آغاز بحران خواستار موضع گیری در کنار عراق بود وارد ساخت. بطوریکه اکنون این جناح چاره ای جز تأیید سیاستهای جناح غالب و قبول صحت مواضع این جناح در جریان آغاز بحران تا به امروز ندارد.

بدین ترتیب جناح خامنه ای-رفسنجانی در جریان این بحران مواضع خود را از هر نظر تقویت و تثبیت نمود و بیش تر پیش به قدرت بی همتای رژیم اسلامی تبدیل شد.

از این پس رهبری بلا منازع خامنه ای-رفسنجانی مسئولیت همه سیاستهای داخلی و خارجی رژیم جمهوری اسلامی را بر عهده خواهد داشت و مخالفت ها و تضاد های نیروی رژیم کمتر میتواند چون گذشته مانع پیشبرد سیاستهای جناح حاکم گردد.

تثبیت و تقویت این جناح در دراز مدت چه تغییراتی دنبال خواهد داشت؟ در عرصه آزادی های سیاسی هیچ. در عرصه آزادی های فردی مثل آزادی لباس پوشیدن و امثالهم میتواند تغییرات در همان جهاتی که در یکسال گذشته مشاهده شد ادامه یابد. در عرصه سیاست خارجی، روابط اقتصادی و دیپلماتیک ایران با غرب گسترش مییابد و حتی ممکن است در ادامه این روند روابط ایران و آمریکا مجدداً برقرار شود. در داخل ایران سیاست تشویق سرمایه گذاری های داخلی و خارجی، کاهش کنترل دولت بر امور مربوط به بازار و واگذاری بیشتر بخشهای دولتی به بخش خصوصی ادامه خواهد یافت. بنا بر این در يك کلام میتوان گفت که جناح رفسنجانی-خامنه ای پروسه دگرگونی در زمینه های اقتصادی و دیپلماسی

بقیه در صفحه ۱۲

دوسه‌های يك جنگ



در حالیکه هنوز نود از ویرانه های جنگ بر میخاست و هزاران کشته هنوز در شهر ها و جاده ها بر زمین مانده بودند، نمایندگان شرکت های بزرگ و دولت های آمریکا و انگلیس و فرانسه همراه با برخی دیگر، همچون کرکس هائی که در انتظار افتادن شکاری زخمی هستند، با شتاب به کویت و عربستان هجوم بردند تا در تقسیم «غنیمت جنگی» (بازسازی کویت با بوجه ای حدود ۱۰۰ میلیارد دلار) از رقبا عقب نمانند! اکثر قرارداد های دور اول، زمانی بسته شد که هنوز شیخ جابر و عده ای دیگر از سران کویت حتی به کشورشان باز نگشته بودند!

در حالیکه هنوز صدای سلاحها کاملاً قطع نشده بود، درگیری های پراکنده در گوشه و کنار ادامه داشت، اکثر رسانه ها در گفته ها و نوشته ها و اغلب سران غرب در گفتار های سیاسی خود از ضرورت کنترل خرید و فروش سلاح در منطقه صحبت میکردند، آمریکا «تهاجم تجاری» خود در زمینه تسلیحات را باقرار دادهائی که به ۲۲ میلیارد دلار (برابر فروش سه ساله سلاحهای فرانسوی در جهان و معادل هزینه تسلیحاتی چهار ساله عراق قبل از جنگ) بالغ میشود، آغاز کرد! اولین مشتریان آمریکا در منطقه، ترکیه، عربستان سعودی، مصر و امارات متحده عربی هستند. «کالاهای» عبارتند از: تانک آپرامس ام یک، هواپیمای اف-۱۵ و اف-۱۶ و البته موشک پاتریوت. از نظر دولت آمریکا و سایر فروشندگان اسلحه که میکوشند از این خوان یغما چیزی هم نصیب آنها شود، اگر قبلاً جنگ ادامه سیاست و اقتصاد با وسایل دیگر بود، اینک «اقتصاد ادامه جنگ با وسایل دیگر است»!!

در حالیکه جنگ هنوز ادامه داشته و حتی قبل از شروع جنگ، دولت های عمده غرب در این فکر بودند که پس از در هم شکستن عراق، چه تعادل قوای جدیدی در منطقه باید ایجاد کرد تا بر کشمکش قدرتها نقش فائق آنها و منافعشان محفوظ بماند!

در چنین شرائطی، طبیعی است که درس هائی هم که دولت های آمریکا و فرانسه و انگلیس از جنگ خلیج فارس میگیرند «جنگی» باشند. این «درسها» را میتوان بشکل زیر خلاصه کرد: جنگ خلیج فارس نشان داد که جنگ هرچند که با ویرانی و کشته همراه است، یک راه مؤثر و قابل قبول برای حل مسائل است که باید در آینده نیز بکار گرفته شود. بنا بر این، برنامه های چندین میلیارد دلاری مانند «جنگ ستارگان» بیهوده نبوده و اینک باید جنگ اخیر را بعنوان میدان آزمایش جنگ های آینده نگریست و پس از سنجیدن نقاط ضعف و قدرت سلاح

های مختلف و تاکتیک های متفارت جنگی، به تولیدگسترده تر سلاحهای مدرن تر اقدام کرد. فرانسوا میتران در سخنرانی خود بمناسبت پایان جنگ درسهای آن در همین «مترنیزه» کردن باز هم بیشتر ارتش خلاصه کرد با اشاره او در محافل حاکم فرانسه، بحث هائی در باره ساختار ارتش فرانسه و تبدیل آن به یک ارتش کاملاً حرفه ای آغاز شد. کارخانه های اسلحه سازی نیز از جمله ساختن چیزی در حد موشک «پاتریوت» را در برنامه خود دارند.

آنچه در این «درس گیری ها» ی رسمی تقریباً جائی نداشت، خود «جنگ» و مصائب آن بود. اکثر مطبوعات این کشور ها نیز مانند رهبران ائتلاف ضد عراق از کنار خود جنگ گذشتند و ضمن تأیید آن به طرفداران صلح و راه حل مسالمت آمیز بحران خرد گرفتند که جنگ آنقدر ها هم که آنها میگفتند «وحشتناک» و «مخرب» نبود! منطقی که بر اساس آن میتوان هر کار بدی را با اشاره به احتمالی بد تر توجیه کرد. ملایم ترین بر خورد ها در میان تأییدکنندگان جنگ، آن را بعنوان «راهی» که کمتر از همه بد بوده، تعریف کردند.

از خلیج فارس، بنظر ما باید درس های بکلی متفاوتی گرفت. موارد زیر از آنجمله اند: درس اول به خود جنگ مربوط میشود. برخلاف تبلیغات اولیه سوداگران مرگ و تشنگان سلطه بر جهان، جنگ خلیج فارس مانند تمام جنگ های گذشته نشان داد که جنگ تمیز و ظریفی که مثلاً شبیه عملیات جراحی» باشد وجود ندارد. هرچنگی توأم با کشتار و ویرانی است و غرائز پست و غیر انسانی فقر خرابی، مرگ، ناامیدی و شکاف و خصومت های اجتماعی و ملی و مذهبی میان خلق ها و کشور

ها مناطق مختلف جهان را گسترش میدهد.

این امر حتی در مورد جنگهای عادلانه و رهائی بخش و اجتناب ناپذیر نیز صادق است. تا چه رسد به جنگ خلیج فارس که نه عادلانه و رهائی بخش بوده توجیه قانونی و حقوقی داشت و نه اجتناب ناپذیر بود. این جنگ بجز آزادی کویت که آنهم بدون اینهمه کشتار و ویرانی از طریق صلح آمیز امکانپذیر بود نه تنها هیچ یک از مسائل منطقه را حل نکرده، بلکه این مسائل را تشدید نموده و مسایل جدید پدید آورده است که ویرانی دو کشور و تخریب بیسابقه محیط زیست منطقه از جمله آنهاست.

اشاره جرج بوش در فردای جنگ به اینکه «زمان آن رسیده است که نقطه پایانی بر کشمکش اعراب و اسرائیل گذاشته شود» همراه با اشاره به قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۴۸ شورای امنیت سازمان ملل و حقوق حقه سیاسی فلسطین» (نه حقوق ملی آنها) نه چیزی از زشتی و توحش جنگ کم میکند و نه میتواند بعد از وقوع ماجرا جنگ را توجیه نماید، این موضع گیری اگر از حد حرف و شعار فراتر برود و به چیز هائی نظیر طرح های راجرزبرگان و شولتز تبدیل نشود و یا به سرنوشت آنها دچار نگردد، حد اکثر بمعنای آن است که دولت آمریکا پس از سالیان متمادی اعتراف میکند که نادیده گرفتن حقوق خلق فلسطین و نفع از اقدامات تجاوزگرانه و جنایتکارانه اسرائیل خطا بوده است و الا از زمان حل مسئله اعراب و اسرائیل - و «مسئله فلسطین» سالها و ده ها میگذرد. با اینهمه، مشاهده این واقعیت جالب است که چگونه ده ها امتناع سرسختانه دولت آمریکا از پذیرش حقوق فلسطین و مقابله با آن حتی علیرغم تصویب آن در بالاترین مرجع حقوقی بین المللی باعث میشود پذیرش لفظی این حقوق (یعنی رسیدن از زیر

صفر به صفر)، امروزه همچون «گامی به پیش» و «امتیازی به طرف مقابل» جلوه نماید!

برای پیشبردگان و توجیه گران جنگ که میکوشند ابعاد وحشتناک ویرانی ها و کشتار را در پرده نگهدارند و یامیگویند جنگ «چندان هم وحشتناک نبود، کافیسیت مقایسه ای را مطرح کنیم: دولت آمریکا در جنگ ویتنام برطی بیش از بیست سال ۶ هزار تن بمب بکار برد و تلفات انسانی جنگ یک میلیون نفر بود. در جنگ اخیر آمریکا و متحدانش در عرض ۴۲ روز، ۱۰۶ هزار حمله هوایی انجام داده و ۶۲ هزار تن بمب (بیش ۱۰ برابر ویتنام) روی عراق و کویت ریخته اند. تلفات انسانی جنگ نیز بین ۸۰ هزار نفر تخمین زده میشود. یعنی بطور متوسط روزانه حدود ۲۴۰۰ حمله هوایی حدود ۱۵۰۰ تن بمب و بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ کشته! جدا از ابعاد ویرانیا و آثار روحی بمباران های مداوم حتی در شرائطی که مذاکرات برای پایان دادن به جنگ در جریان بود، همین ارقام به تنهایی نشان میدهد که جنگ خلیج فارس در مقیاس زمانی و مکانی خود خشن ترین جنگ تاریخ بشری است و این چیزی جز یکی از مظاهر توحش سرمایه داری مدرن نیست.

درس دوم: نظریه موسوم به «رنال پولیتیک» یا «واقع گرائی» یا سیاست مبتنی بر «تعادل قوا» یکبار دیگر خصیلت مخرب و هلاکت بار خود را نشان میدهد. این نظریه با حرکت از این پیش فرض که احساس عدم امنیت و هراس و میل به تجاوز و توسعه طلبی در ذات هر دولتی است، به این نتیجه میرسد که در هر شرائط و در هر منطقه ای باید تعادل امنیتی مطلوبی میان قدرتهای موجود و قبل از همه توان نظامی آنها پیدا کرد. منطق برونی این نظریه بگونه ای است که بخودی خود نوام سلطه آمیز در جهان و تقوق قدرت های بزرگ بر قدرتهای کوچکتر را نیز تضمین میکند. تاریخ منطقه ما در قرن بیستم از تقسیم های

استعماری تاکنون گواه بارزی است بر اینکه این سیستم فقط به نفع قدرتهای بزرگ جهانی است و امیال و مطامع آنها را دنبال میکند، تا اواخر دهه ۷۰، سیستم امنیتی منطقه مبتنی بر قدرت نظامی رژیم شاه، اسرائیل و عربستان سعودی بود، پس از سقوط رژیم شاه، آمریکا و غرب عراق را در جنگ علیه ایران تشویق و تقویت کردند با این استدلال که این امر برای مهار موج اسلامی و حفظ تعادل منطقه ضروری است. همین تعادل قوای ساخته غرب در منطقه بود که عراق را باور قدرت نظامی خود رساند و موجبات جنگ اخیر را فراهم کرد.

طرح کنون دولت آمریکا و غرب مبنی بر حضور نظامی مستقیم در منطقه، تسلیح باز هم بیشتر رژیم های منطقه و سرهم بندی کردن ائتلاف های مطلوب از رژیم های «دوست» در منطقه، ادامه همان «رنال پولیتیک» است که بدنبال تعادل دیگری از قوای میگردد تا بعداً در بحران دیگری با تلفات انسانی و مادی گسترده، درهم بریزد

درس سوم، به مسؤلیت غرب در دفاع از رژیم های دیکتاتور در جهان سوم، مداخله در امور داخلی این کشور ها، تسلیح آنها علیه مردمشان و علیه یکدیگر است. آمریکا و متحدانش که یکبار به یاد این افتادند که صدام حسین دیکتاتور است، سال ها حامی او بودند، از کنار جنایات او گذشته اند و در جریان همین بحران و پس از آن نیز از دیکتاتور ها و رژیم های مشابهی چون حافظ اسد سوریه دفاع کرده اند! در این زمینه رفتار دولت آلمان غربی از برخورد دولت های بلوک سابق «شرق» نیز ریا کارانه تر بود: اگر اتحاد شوروی و متحدانش در «روپای شرقی» از برخی رژیم های دیکتاتوری در جهان سوم حمایت میکردند، به این دلیل بود که آن را نسخه بدل الگوی خود میشمرند و همان روش هائی را که در کشور خودشان جاری بود به این کشور ها تجویز

میکردند. اما غرب ضمن تجویز طرح های نا برابر و نا موزون اقتصادی خود به کشور های جهان سوم، آنچه را هم که خود داشته از این کشور ها برین کرده است، زیرا مردم جهان سوم را برای زندگی در شرائط دموکراسی «نابالغ» دانسته و یا «دموکراسی» را بری جهان سوم «تجمل» شمرده است.

جنگ خلیج فارس، خصیلت میلیتاریستی جنگ طلبانه و سلطه جویانه سرمایه داری معاصر در تمام ابعاد آن به نمایش گذاشت و نشان داد که این نظام همچنان دوری ها و پیشداوریهای زمان استعمار و استعمار نو را در اشکال دیگری با خود حمل میکند.

و بالاخره، درس چهارم که به شرائط داخلی کشور های جهان سوم مربوط میشود و آن نیاز مبرم به «دموکراسی» است. دموکراسی هر چند که بخودی خود، جلوی مسابقه تسلیحاتی و جنگ را نمیگیرد و عدم ظهور مجدد دیکتاتوری را تضمین نمیکند، ولی قابل اتکاء ترین مکانیسم شناخته شده قدرت گیری خود کامگانی نظیر صدام حسین است که با تصمیم فردی خود میتوانند ملتی را بازبچه قدرت پرستی و جاه طلبی خود کنند و موجب رنج و مرگ صدها هزار انسان و ویرانی ثروت ملی و حاصل کار و تلاش مردم شوند.

تجربه ایران بخوبی نشان داده است که «دیکتاتوری چکمه ها» بهترین تدارک کننده «دیکتاتوری نعلین» در منطقه است. با اینهمه، مردم منطقه ما اگر اراده کنند بهیچ وجه مجبور نیستند از میان پادشاه های فئودالی و دیکتاتور های سیاسی و استبداد دینی، یعنی سه راهی که هیچکدام نمیتواند به استقلال و آزادی ملت ها بیانجامد، انتخاب نمایند، بلکه میتوانند ضمن حفظ سنن ملی و قومی ارزشمند خود و با تکیه بر آنها برای دستیابی به رشد موزون تر، رشدی با سیمای انسانی تر در شرائط آزادی بکوشند.

تجمع دموکراتیکه ایرانیان در استکهلم

سیاسی حول این حرکت دمکراتیک. ۲- تشکیل کمیته ای جهت تحقق بخشیدن به امور فوق یعنی حرکت برای تشکیل انجمن سراسری ایرانیان.

ما پیشاپیش و از صمیم قلب برای این تجمع آرزوی موفقیت داریم و امیدواریم که این نمونه بتواند مفید واقع شده و در سایر کشور ها نیز بدینصورت شکل بگیرد.

مقیم سوئدی یکی از موارد مهم مورد بحث بود. همه حاضرین در این جلسه تأکید داشتند که نباید عقاید سیاسی و گرایشهای ناشی از آن را در اینگونه مسایل دمکراتیک دخالت داد. دستاورد های این جلسه را میتوان بدینصورت خلاصه نمود:

۱- اولین تجمع دمکراتیک با شرکت ایرانیان همراه با عقاید و گرایشهای متعدد سیاسی و تأکید جدی همگی بر عدم دخالت نظرات

بدنبال دعوت یک کمیته موقت، از تمام ایرانیان مقیم سوئد جهت تشکیل اجلاس به منظور بحث پیرامون بوجود آوردن یک انجمن سراسری ایرانیان، تعداد وسیعی از ایرانیان با گرایشهای مختلف برای اولین بار دور هم جمع شدند تا در زمینه فوق بحث نمایند.

گرفتن امکانات مختلف از دولت سوئد منجمله داشتن برنامه تلویزیونی برای حدود ۴۰ هزار ایرانی

حقوق بشر و دموکراسی با آتش افروزی بیگانه است

اختلاف در هدف ها

وقتی از دهان کشودن دمل چرکین غرب ساخته در خلیج فارس در مقطع تجاوز صدام به کویت صحبت میشود، خودبخود روشن است که بررسی این رویداد مجرد هدف کسانی است که سعی در لاپوشانی سیاست های امریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه دارند. تفاوت ها در هدف ها و نوع برخورد به مسئله خواه نا خواه از همین خاستگاه است. بنا بر این اگر امروز بیرون رفتن اشغالگران عراقی از کویت به عنوان یک خواست فوری مطرح میگردد، این خواست از دید امریالیسم و ارتجاع منطقه یک مضمون و از دید مردم منطقه، نیروهای دموکرات و آزادیخواه مضمون دیگری دارد.

به همین جهت است که امریالیسم جهانی بسرکردگی آمریکا سیاست تبدیل عراق به «سرزمین سوخته» را دنبال میکند تا همه اسباب و عوامل لازم برای حفظ غارتگریها و هژمونیک آن و همپالکی های آنها-اسرائیل و ارتجاع منطقه- فراهم آید.

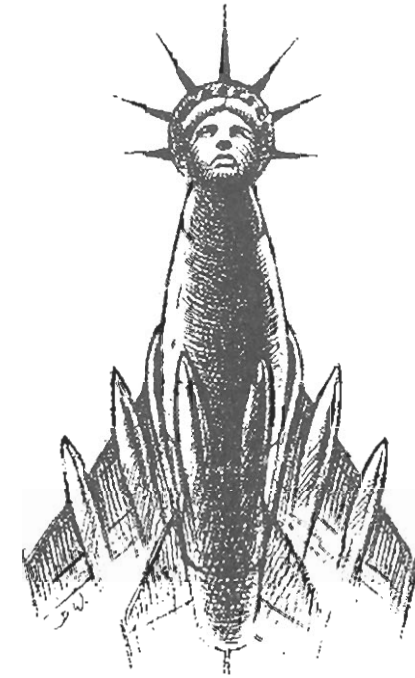
اما تخلیه کویت از نیروهای عراقی از دید نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه تأمین یکپارچگی صفوف مردم منطقه در مقابله با هژمونیک، امریالیسم، نژادپرستان اسرائیلی و ارتجاع منطقه و دنگون کردن مجموع روابطی است که در زمینه سیاسی-اقتصادی و نظامی و غیره بر آنها تحمیل شده است.

مروری شتابان به سابقه بحران آفرینی

تنش ها، توفانها، انقلابات و جنگها در خاور نزدیک همانند رویدادهای مشابه آن در جهان از پیامدهای اجتناب ناپذیر غارتگریها، تاخت و تازها و سلطه جونیهای امریالیسم و دستیاران آن در منطقه است.

در بیش از چهار دهه پس از جنگ دوم جهانی منطقه خاور نزدیک شاهد ایجاد دولت نژاد پرست اسرائیل در سرزمین فلسطین بیبهای تارو مار کردن و خانه بپوش کردن وحشیانه، خلق عرب فلسطین سرکوب جنبش های ضد استعماری و بویژه ساقط کردن دولت قانونی دکتر مصدق با توطئه سازمان سیا برای تثبیت غارت نفت ایران و منطقه خلیج فارس، تجاوز انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر در پاسخ به اقدام این کشور در ملی کردن کانال سوئز سرهم بندی پیمان های تجاوزکار نظامی چون پیمان بغداد و سنتو و غیره بوده است.

در حالیکه آمریکا و متحدین آن ریاکارانه از



نیروها در سطح جهانی و پایان یافتن کار برد شیوه های کهن سلطه جویی، استثمار و بهره برداری از جهان سوم است. مساله اینست که دیگر با حفظ ساختارهای کهن اقتصادی-اجتماعی در جهان سوم نمیتوان بازار فروش فعالی برای مصنوعات تکنولوژی معاصر تأمین کرد.

هیاهوی غرب در باره حقوق بشر نه از گوهر دموکراتیک آن بلکه از الزامات همخوانی با شرایط جدید بین المللی و «مدیریت» نوین حاشیه صنعتی سرچشمه میگردد. بر این اساس، نمیتوان گفت که سیاست غرب در ارتباط با جهان سوم تلاش در تابع سازی تکامل یافته و تبدیل «حاشیه صنعتی» قدیم به «حاشیه صنعتی» جدید است.

در ارتباط با ابر قدرت از نفس افتاده شرق تنها چیزی که در برخورد آن به مسایل جهان سوم تغییر یافته، تعقیب هدفهای جاه طلبانه، ملی بدون توسل به زور و «انترناسیونالیسم سوسیالیستی» است.

حقیقتاً، هیچ چیز گویا تر از این تمثیل ظریف واقعیت مناسبات دیروز و امروز دو ابر قدرت نظامی را در ارتباط با جهان سوم عریان نمیسازد. این تمثیل متعلق به مردم آفریقای شرقی است که جزء دوم آن را ظریفی جهان سومی بر آن افزوده است:

«وقتی فیلها میجنگند علفها رنج میبرند» اما وقتی فیلها عشقبازی میکنند رنج علفها از این هم بیشتر میشود.»

تجاوز لجام گسیخته صدام به کویت نیشتری به دمل چرکین غرب ساخته بود که در فضای خاتمه جنگ سرد میان شرق و غرب عقون متراکم سالیان دراز استعمار کهنه و نو در این بخش از جهان را بیرون بریزد و ادعاهای کاذب این سالها تبلیغات گوشخراش زورمدار و سرمایه داری جهانی در دفاع از حقوق بشر پاسداری از صلح جهانی، پایان رنجها و مرارت ها، مزیت دروغ و ریا در سیاست و روابط بین المللی، آغاز عصر نو اندیشی و ارمغان رایگان دموکراسی به ستمدیدگان و غارت شدگان سرزمین های جهان سوم را بنمایش بگذارد.

کسانی که با سطحی فکری و یا مالیخولیای پرواز پندار و یا به وسوسه وصال بهشت گمشده و یا به تقلید کورکورانه به این اسون ها دل باخته بودند و مریک به ظن خود خویشتر را در عالم رؤیا سوار بر مرکب مراد می دیدند، اینک با حیرت و تأسف یافته های فکری خود را پنبه می بینند. انگیزه و غرض این طیف های فکری هرچه باشد یک چیز در همه آنها مشترک است و آن عبارتست از ندیدن واقعیت ها به همان سان که هست، نه بدان سان که در قبضه پندار و باور های رنگ باخته رخ مینماید.

پایان جنگ سرد میان شرق و غرب که جدی ترین ثمره آن نوید کاهش تدریجی بار سنگین هزینه های مسابقه تسلیحاتی از نوحش بشریت و ویران شدن خطر فرادست تقابل میان دو ابر قدرت نظامی آمریکا و شوروی بود، نمیتوانست با استقبال جهانیان روبرو نگردد. چرا که گریز از جنون و دیوانگی زور مداران و مقابله با آن همیشه از آرزوها و تلاش پرتوان بشریت بوده است. با اینهمه، دفع نسبی شرارت ها آنطور که تبلیغات و تفسیر های روزنامه ای رایج است، هرگز به معنای آن نبوده و نیست که از فردای پایان جنگ سرد چتر دموکراسی بر سراسر کره ارض سایه گسترده خواهد شد و سلطه کری، زورگویی نژادپرستی، شوینیسم و امریالیسم از میان بر میخیزد.

یک چنین برداشت و بینشی ناشی از نشئه ساده انکاری و نداشتن درک صحیح از سرشت ابر قدرت ها و میان قدرت ها و تصور و اعتقاد موهوم به استقرار دموکراسی به عنایت انحصارات نفتی، متجمع های صنعتی- نظامی است.

واقعیت همچنان این است که غرب و در رأس آن آمریکا به جهان سوم بمثابه حاشیه صنعتی خود مینگرند و هنوز هیچ تغییر اساسی ماهوی در روابط آنها با جهان سوم مشهود نیست. اگر اینجا و آنجا تغییراتی در سیاست ها ملاحظه میشود، در وهله نخست بحکم ناگزیری های ناشی از تغییر تناسب فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

حقوق بشر و حفظ و دفاع از موازین آن در سراسر جهان دم میزنند. در سرکوبی مردم ستمدیده فلسطین، تحمیل روابط ناعادلانه اقتصادی به کشورهای منطقه، غارت بیرحمانه منابع زیر زمینی آنها بویژه نفت و متشنج نگاهداشتن جو منطقه برای فروش سلاحهای مخرب و حفظ و حمایت از يك دوجین پادشاهان و امیران و دیکتاتورها بر مسند قدرت از هیچ تلاشی فرو گذار نکرده اند.

نگاهی به آمارهای کنونی صدور اسلحه به منطقه و انبار کردن مدرن ترین انواع سلاح ها و هزینه سرسام آور تسلیحاتی به روشنی وضعیت انفجار آمیز جو منطقه را بنمایش میگذارد.

در کنفرانس سالانه انستیتوی خاورمیانه که چندی پیش در آمریکا برگزار شد، سخنرانان در تأیید این موضوع خاطر نشان کردند که گسترش خطرناک تسلیحات ویرانگر پیشرفته در منطقه هندی است که بی ثباتی و خطرات بالقوه ای را در آینده بوجود خواهد آورد طبق ارقام منتشر شده در این کنفرانس حجم خرید تسلیحات متعارف در منطقه سالانه بیش از ۰.۴ میلیارد دلار است که در سال جاری به بیش از ۰.۵ میلیارد افزایش خواهد یافت. این رقم معادل ۱۳٪ تولید خالص ملی در همه کشورهای خاور میانه است و هزینه های تسلیحات هسته ای، سلاح های مخرب و موشکهای دوربرد را در بر نمیگیرد.

بازار فروش سلاحهای تهاجمی چنان داغ است که بگفته آنتونی کوروزین کارشناس مسائل دفاعی در دفتر جان مک کینز سناتور جمهوریخواه سالانه ۱۰۰۰ تانک عراده توپ یک هزار هواپیماهای موشک زمین بهوا در این منطقه بفروش میرسد. او میافزاید از هر هزار نفر در خاور میانه ۲۵ نفر در انیفورم نظامی خدمت میکنند و یا به واحدهای نظامی وابسته اند. این رقم سه برابر میزان مشابه در معالک پیشرفته است. هم اکنون ۴ کشور در پیاده کردن برنامه تسلیحات هسته ای هستند و برای تولید جنگ افزارهای بیولوژیک تلاش میکنند. حد اقل ۷ کشور با جدیت بسیار سرگرم تولید جنگ افزارهای شیمیایی هستند. کوشش در راه دستیابی به موشکهای دور برد و سطح به سطح در تزايد است.

ست کارترس کارشناس موشکی و سلاحهای بیولوژیک در انستیتوی مطالعات خاور نزدیک در واشنگتن میگوید: «۹ کشور خاورمیانه موشکهای بالستیک یا قاره پیما در اختیار دارند و بیشترین موشکها از آمریکا، شوروی، چین و کره شمالی خریداری شده است. تعداد این کشورها رو به افزایش است. به گفته وی «... بدون تردید اسرائیل سلاح هسته ای در اختیار دارد».

یکی از کشور هائی که در خاور نزدیک برای

فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

دریافت سلاح مدرن مورد عنایت یکسان شرق و غرب بود و میان آنها برای تجهیز ارتش يك میلیون نفری آن رقابت شدید وجود داشت، عراق است که درآمد نفتی آن عمدتاً صرف تکمیل زرادخانه نظامی آن میگردد. نکته جالب این که علی رغم اشک تسامح بوش در پایمال شدن حقوق بشر در عراق و تقبیح دیکتاتور آن پنتاگون تا پیش از اشغال کویت حدود ۱.۵ میلیارد دلار انواع سلاح مدرن و حتی تجهیزات برای ساختن بمب اتم در اختیار عراق گذاشته است.

حال غارت حیرت انگیز ثروت ملی و فروش چنین حجم عظیم تسلیحات را با وضع نا بسامان مردم این کشورها که روی خزائن افسانه ای ثروت با فقر و بیماری و بی خانمانی و بی سوادى و اختناق و ارتجاع و سرکوب و تحقیر و توهین دست بگیران اند، مقایسه کنید، آنگاه فوران اعتراض ها را که منتظر است از هر منفذی دهان بگشاید، در خواهید یافت.

منفذی که نمیبایست گشوده میشد

حمایت شمار چشمگیری از توده های عرب و مسلمان غیر عرب از عراق سؤال ها و بحث های پر دامنه ای را برانگیخته است. اما آنچه مسلم است، این است که این حمایت به هیچ وجه به معنای پشتیبانی از مدل سیاسی عراق و تأیید اصل الحاق طلبی و نقض قوانین بین المللی نیست. در منطقه این اسرائیل و آمریکا هستند که هیچگاه نخواسته اند به حقوق بین المللی اعتناء کنند. در حقیقت اشغال سرزمین های اعراب توسط اسرائیل به حمایت آمریکا، به تاراج رفتن نفت توسط انحصارات نفتی و ذخیره شدن دلارهای نفتی در بانکهای آمریکا و اروپای غربی، دوام فقر و فشار فاحش زندگی، انجماد اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی طی دهه های متعادی، بی بهره بودن از دموکراسی و پیشرفت محسوس مجموعاً زمینه ها و محل های روانی و فکری خاصی را بوجود آورده اند که برای توده های عرب، نفت کویت تنها به کویت و نفت عراق تنها به عراق تعلق ندارد. آنها فکر میکنند که پول اعراب باید صرف همبستگی اعراب علیه اسرائیل و آمریکا و آبادانی و رفاه سرزمین های آنها شود. از این رو آنها همانند سایر ملتها به مسئله به هرصورت نقض حقوق بین المللی تمینگرند و عمل عراق را ضربه به اسرائیل و آمریکا و شیوخ و امیران و پادشاهان محافظه کار و گوش بفرمان واشنگتن و لندن و ایجاد تغییر محسوس در تناسب نیروها بسود خود تلقی میکنند. به همین ترتیب ایستادگی عراق به عنوان يك قدرت کوچک در برابر رژیم مستقیم قدر قدرتی چون آمریکا بویژه پس از پیروزی بر شرق جاذبه نمایی در ذهن مسلمانان سایر کشورها ایجاد کرده است. مضافاً اگر در نظر آوریم که جنگ اعراب و اسرائیل در جبهه مصر و سوریه بیش از ۶ روز به طول نیاجامید، شادمانی ساکنان عرب سرزمین های اشغالی در پشت

بامها پس از اصابت موشکهای عراق به شهر های اسرائیل، خود دلیل گویائی بر خشم و نفرت متراکم از سر کوبگریها و ذهنتیت شکل گرفته در میان اعراب فارغ از منطق جاری اخلاقی و سیاسی است. پیچیدگی مسئله هم در همین است.

بدین جهت برای جلوگیری از درآمیزی رویدادهای نا همگون و شکل گیری چنین ذهنیتی، لازم بود به موازات تحریم اقتصادی و نظامی عراق از جانب سازمان ملل متحد يك سلسله تدابیر جدی برای منزوی کردن صدام در افکار عمومی انجام گیرد که موارد زیر از آنجمله اند:

تعمد قدرت های بزرگ عضو شورای امنیت به اجرای قطعنامه های معلق مانده سازمان ملل متحد مبنی بر تخلیه اراضی اشغال شده اعراب از جانب اسرائیل و ایجاد بولت قانونی فلسطین، منع صدور اسلحه تهاجمی به منطقه، برنامه ریزی برای خلع سلاح عمومی در منطقه و اعلام آمادگی برای تغییر مناسبات نا عادلانه با کشورهای منطقه که ثروتمندترین کشورهای جنوب در آن متمرکزند. در يك کلام با ترسیم دورنمای دموکراتیزه شدن مناسبات بین المللی در منطقه، میبایست حداقل نیمرخ تغییرات اساسی در جهت پیشرفت و دموکراسی در جو سیاسی منطقه پدیدار کرد.

هژمونیسم آمریکا

مشوق راه حل نظامی

در عین حال بحران خلیج فارس را باید از زاویه بهم خوردن تعادل عمومی جهان نیز بررسی کرد. پس از فرو پاشی سیستم توتالیتر شرق جهان دو قطبی وارد جهان چند قطبی شده است. ژاپن در آسیا و آلمان در اروپا دو قطب برتر اعتبار دهنده در جهان هستند. قطب سوم آمریکا است که به صورت قدرت سیاسی و نظامی عرض اندام میکند. چنانکه سیر رویدادها نشان میدهد با پایان یافتن آنتاگونیسم شرق و غرب بیدرنگ آنتاگونیسم شمال-جنوب جانشین آن شده است.

سرخان بوش مینی بر این که «مسئله عبارت از این نیست که عراق وادار به تخلیه کویت شود، بلکه این نیز هست که از ساختن موشک بالستیک و سلاح های شیمیایی منع گردد، بخود بخود مسئله مقابله شمال با جنوب و سرنوشت قدرت در جهان را مطرح میسازد. از این رو واکنش آمریکا از ابتدا بنحوی بود که به صورت دخالت مستقیم آمریکا در پاسخ به صدام بروز کرد و این نمیتوانست خطوط مخالفت یکپارچه با اشغال کویت را که يك طرف آن صدام و طرف دیگر آن بوش است، در افکار عمومی اعراب و مسلمانان منطقه و جهان مخدوش نسازد.

صدور دستورالعمل محرمانه رئیس جمهور آمریکا به سازمان سیا در خصوص سازمان دادن

حقارت آمیز از آمریکا و حفظ موقعیت خود در جامعه اقتصادی اروپا به سیاست خارجی مستقل این کشور در ارتباط با جهان سوم لطمه جدی وارد کرده در داخل کشور با اعتراض شدید افکار عمومی روبرو شده است.

صرفنظر از راه بیمائیهای اعتراضی گسترده در این کشور روز سیزدهم فوریه ده دعوت سندیکاهای بزرگ کارگری اسپانیا از جمله اتحادیه های عمومی کارگران و کمیسیون های کارگری اکثریت جمعیت ۹ میلیون نفری زحمتکشان اسپانیا در کلیه بخش های اقتصادی و صنعتی و کارگری به مدت ۵ دقیقه در مخالفت با جنگ خلیج فارس و همکاری اسپانیا با نیروهای چند ملیتی به رهبری آمریکا دست از کار کشیدند.

دولت شوروی که تا دیروز خود را علمدار صلح جهانی وانمود میکرد با کرنش و عقب نشینی در برابر تمایلات سرکوبگرانه و هژمونستی آمریکا ابتکار عمل را بدست کاخ سفید داد که در اقدام یک تازانه نظامی بدخواه عمل کند و سازمان ملل متحد و شورای امنیت را چون جنگ کره بازیچه خود سربها و هدفهای نو استعماری خود سازد.

موضعگیریها در اپوزیسیون ایران نیز یکسان نیست. سلطنت طلبان در صدر نیروهای راست به پیروزی نظامی آمریکا بر سراسر منطقه چشم دوخته بودند که در پرتو آن «بهشت گمشده» خود را باز یابند. این تمایل مخصوصاً در مقاله های چهره های سرشناس و افراطی آنها خود را عریان تر نشان میدهد.

چنانکه مقارن با آغاز جنگ در شماره ۲۷ دیماه کیهان لندن مقاله ای تحت عنوان «جنگ به زیان جمهوری اسلامی و به سود ملت ایران است» به چاپ رسید که آشکارا موضع هژمونستی آمریکا را در گزینش راه حل نظامی مسئله و برقراری سلطه مطلق آمریکا را در منطقه تبلیغ میکند. این تمایل نشان میدهد که چنانچه سکان قدرت در دست این حضرات بود، همشوش با دیکتاتورهای خونخوار چون سلطان فهد مبارک و حافظ اسد منافع مردم ایران و منطقه را بخاطر منافع و اهداف نو استعماری آمریکا و اسرائیل و هم پیمانان ناتوی آن در طبق اخلاص میگذاشتند.

در طیف چپ و دمکرات ایران با وجود کوناگونی بر خوردها به مسله اصولاً چنین گرایشی دیده نمیشود. اما شخصیت ها و افراد و گروههای جداگانه یا بعزت عدم توجه به مجموعه پدیدآورنده بحران و یا توهم در باره استقرار دمکراسی در منطقه و ایران به کمک نیروهای چند ملیتی به رهبری آمریکا در محافل و مجامع به اظهار نظرهایی میپردازند که جز از خود بیگانگی و پرت افتادگی از قضایا نعل وارونه زدن سرگشتگی و آب در هاون کوفتن نیست.

نمونه مکتوب آن نامه فرخ نگهدار به

همان اربابان جلاد و پر نخوت نوران استعماری اند و جنوب همان مستعمرات سابق است که باید با شلاق و زبان گلوله با آن سخن گفت.

آلمان و ایتالیا و اطریش-بیطرفه و فرانسه و اسپانیا که چهره خود را با بیزک غلیظ دمکراسی آراسته اند، علی رغم مخالفت شدید افکار عمومی خود و جهان دست آمریکا را در فاجعه آفرینی های نظامی باز گذاشتند و خود نیز در این فاجعه آفرینی ها شرکت جستند.

این کشور ها با حمایت از اسرائیل که بار عمده مسئولیت مسابقه تسلیحاتی و بحران آفرینی های منطقه را با غضب اراضی مردم فلسطین و کشتار سیعانه انقطاع ناپذیر عربهای ساکن سرزمین های اشغالی بر نوح دارد سیاست تبعیض آمیز و نامتدانه خود را در نقض خشن حقوق بشر و حقوق خلقهای عرب بنحو رسوا کننده ای بنمایش گذاشتند.



برای این کشور ها منافع اقتصادی همواره بر تر از انسان، حقوق انسان، عدالت و موازین تمدن بوده است.

افشای فعالیت ۱۱۰ شرکت مهم آلمانی در مدرنیزه کردن و بالا بردن کارائی موشکها و تسلیحات عراق و کمک به این کشور در ساختن سلاحهای شیمیائی و بیولوژیک که بی شک بدون صوابدید دولت آلمان صورت نگرفته است، سود جویی نفرت انگیز این کشور ها را در سوداگریهای مرک و بند ویست های پشت پرده علیه منافع و حقوق ملتها و صلح و امنیت جهان برملا میسازد.

در این میان موضعگیریهای دو دولت سوسیالیست فرانسه و اسپانیا بسیار دراماتیک و رسوا کننده است. فرانسه که تا دیروز به زرادخانه نظامی دیکتاتور بغداد در آتش افروزی ها علیه مردم ایران کمک میکرد، امروز در کنار آمریکا بروی مردم این کشور طعمه مرک میریزد. این دولت بواسطه تذبذب سیاسی و مرعوب شدن در برابر فشار آمریکا و انگلیس در دنبال کردن راه حل سیاسی مسئله از خود پیگیری نشان نداده است.

دولت سوسیالیست اسپانیا که با دنباله روی

کودتا در عراق و قتل هدام و سپس اعزام شتابان نیروهای زمینی و هوایی و دریایی و واکنش سریع آمریکا به منطقه بحرانی برای حمله یک تازانه به عراق نمایشگر تلاش کاخ سفید در تثبیت هژمونسم این کشور بر سطح جهان و جلوگیری از بهم خوردن تعادل بزبان آمریکا و اسرائیل و هم پیمانان آن در مناسبات شمال-جنوب است.

درست روی همین ملاحظات وقتی آمریکا تحت فشار افکار عمومی نتوانست مانند تجاوز به کرانادا و پاناما یک تازانه دست بکار شود، شورای امنیت سازمان ملل متحد را وسیله پیشبرد امیال و هدفهای جاه طلبانه خود قرار داد. به یاری شرکاء و دستیاران قدیم و جدید فرمان اقدام نظامی را بصورت قطعنامه بی یال و دم و اشکمی که مجری و ناظر آن نه سازمان ملل متحد و شورای امنیت، بلکه آمریکا و هم پیمانان ناتوی آن خواهند بود، دریافت کرد. مخالفت کوبا و یمن با چنین قطعنامه ای مخصوصاً امروز که آمریکا با دست باز سیاست «سرزمین سوخته» را در عراق به اجرا گذاشته و بی تردید منطقه و جهان را در باتلاق بی سرانجام راه حل نظامی فرو میبرد، بیش از پیش اهمیت تصمیم مسئولانه این دو کشور مستقل و ناوابسته را در حفظ صلح جهانی نمایش میدهد.

وانگهی اصرار آمریکا در حل نظامی مسله نه تنها جلوه ای از مقابله شمال با جنوب، بلکه در عین حال نفوذ شمال-شمال در مقیاسی است که آمریکا برتری نظامی خود را برای کاهش استقلال رقیبان خود در کشورهای شمال پا برجا نگهدارد.

موضعگیری در برابر بحران

با توجه به ۷۵۰ میلیون دلار رقم سنگین خرج روزانه عملیات نظامی و مصرف روزانه ۶۰ میلیون لیتر سوخت هواپیماها بر پایه تاراج نفت منطقه و خسارات و تلفات وسیع و جبران ناپذیر انسانی و مادی و وخیم بون فرجام و عوارض جنگ به جرأت میتوان گفت که اگر راه حل سیاسی مسئله با اعتقاد به آن در همه ابعاد دوام مییافت، میتوانست مردم منطقه و بشریت را از فرورفتن و هشتتاک در لجنزار فاجعه بار جنگ که ژرفای آن در صورت ادامه قابل پیش بینی نیست، بپورنگهدارد.

اما تزلزل کشورهای بظاهر مدافع حقوق بشر و دمکراسی در برابر آمریکا باعث کردید که راه حل نظامی مسئله بر راه حل سیاسی چیره گردد. نواتهای عمده اروپای غربی غیر از انگلیس که همواره در دنباله روی از آمریکا نقش بوزینگان را ایفا میکند، در جریان بحران یکایک درجه تمدن خواهی و انسان دوستی و احترام به حقوق ملل و اعتقاد به صلح و آزادی را به محک آزمون گذاشتند.

آنها نشان دادند که در برخورد به مسایل جنوب

گزیده ای از گزارش نشریه «فدایی»

(ارائه شده به کنگره)

برای اینکه ترانزنامه ای از حاصل کار نشریه «فدائی» در طی ۹ شماره آن (از ۶۱ تا ۶۹) بدست دهیم، علاوه بر عکس العمل های شفاهی و کتبی خوانندگان که جعلی حاکی از استقبال و تشویق و طرح انتقادات و پیشنهاداتی در جهت بهبود بیشتر بوده، ارائه آمار مختصری در باره جوانب مختلف کار نشریه، گویا ترین و عینی ترین معیار است.

در مجموع ۹ شماره نشریه، ۴۰ درصد کل مطالب متعلق به کسانی است که رابطه ای تشکیلاتی با سازمان ندارند. در ۶۰ درصد باقیمانده مطالب نیز بر خلاف گذشته که بخش عمده مقالات توسط جمع محدود هست، و گروههای جنب آن نوشته میشد فعالین سازمان در کشورهای مختلف نقش و سهم مهمی داشته اند. در این دوره، مجموعاً ۴۲ نفر در «فدائی» مطلب نوشته اند که حدود نصف آنها عضو سازمان بوده و بقیه از همکاران نشریه بشمار میروند. علاوه بر انعکاس اعلامیه های مختلف، اخبار حرکات و تظاهرات و انعکاس بعضی از رویداد های فرهنگی کشور در هر شماره نشریه بطور متوسط ۱۴ نفر مطلب نوشته اند. در این دوره با ۹ نفر از شخصیت های سیاسی و ادبی و فرهنگی مصاحبه بعمل آمده است. شایان توجه است که با تمام کسانی که با دادن مطلب با نشریه همکاری کرده اند رابطه ای نوجانبه حفظ شده است.

در این دوره تیراژ «فدائی»، در بعضی جاها کاهش یافته که بنا بگزارش مسئولان بیشتر بدلیل تعطیلی یا کاهش مراکز عرضه و فروش نشریه (مانند عدم پذیرش نشریات ایرانی از طرف کتابفروشی و یا کاهش جلسات سخنرانی و فرهنگی) بوده است. در عوض در بعضی جاها نیز که بر خورد فعال تری صورت گرفته و یا نشریه برای اولین بار معرفی و عرضه شده، افزایش نسبتاً محسوس تیراژ مشاهده میشود. دامنه این تغییرات در حدی بوده که تا کنون تیراژ با افت و خیز هائی محدود حفظ شده است. ارزیابی عمومی که در این زمینه میتوان بعمل آورد اینست که حفظ و تداوم تیراژ موجود در دوره رکود و بیمیلی فزاینده محافل و مجامع سیاسی و فرهنگی ایرانیان و در شرایطی که تیراژ تقریباً تمام نشریات (مانند نشریه سازمان در دوره قبل از کنگره) در حالت افت مداوم یک موفقیت نسبی بشمار میرود هر چند که این تیراژ بطور مطلق بسیار محدود است و تا حد مطلوب فاصله زیادی دارد.

بقیه در صفحه ۳۱

صفحه «دیدگاهها» برای درج مباحث سیاسی و تئوریک میان فعالین سازمان و جنبش و طرح مسائل و مباحث جدید، صفحه «آزاده» برای انعکاس انتقادات خوانندگان از مطالب نشریه و مواضع سازمان و ستون «نامه ها و مقالات رسیده» برای درج نامه های کوتاه خوانندگان و نوعی اطلاع رسانی و خبر دهی متقابل میان خوانندگان و نشریه بر قرار گردید.

در مورد ضوابط درج مطالب بارها بحث صورت گرفت و هر بار ضمن مشخص کردن جنبه هائی، قرار شد با توجه با تازگی تجربه، بحث ها بازم به موازات پیشرفت کار ادامه یابد. خلاصه ای از نتایج این مباحثات بقرار زیر است. سرمقاله ها نظرات هیئت تحریریه را منعکس میکند (تمام یا اکثریت آن) و بنا بر این بدون امضاء منتشر میشود. بقیه مطالب با اعضای نویسنده درج میگردد مگر آنکه مطالب کوتاه و خبری و گزارش گونه و یا اعلام موضع صرف باشد و خود نویسنده هم بر آن باشد که درج مطلب با اسم ضروری نیست. در مورد مسائلی که نظرات مختلف حول آن وجود دارد، از جمله مطالب صفحه «دیدگاهها» امضای مقاله الزامی است. در مورد مضمون مطالب، اصل راهنمای هیئت تحریریه بحث و تبادل نظر با نویسنده بوده است. یعنی در صورت عدم توافق با مطلبی، هیئت با نویسنده وارد بحث شده تا توافق حاصل شود. در حالتی نیز که نهایتاً توافقی حاصل نشده نویسنده در صورت اصرار این حق را داشته که نظرش را بسته بمورد در صفحه «دیدگاهها» یا «صفحه «آزاده» منعکس کند. تنها معیار غیر قابل گذشت در نشریه این بوده که بحثها به حد ابتدال فرهنگی (فحش و بیو بیراه به جای استدلال) نتزل نکند. در این زمینه با توجه به انتقاداتی که اخیراً در مورد برخی نامه های مندرج در نشریه بعمل آمده، آخرین تصمیم این بوده است که درج نامه های رسیده بروال سابق ادامه یابد با این تفاوت که هر وقت برخورد فعال تری بکند و در مواردی که از لحاظ شکل و لحن و مضمون نامه ها نکاتی را قابل ذکر میدانند، بسته بمورد طرح نماید. لازم به تصریح است که مطابق این تقسیم بندی صفحات مطالبی که در صفحات «دیدگاهها» و صفحه «آزاده» چاپ میشود (بر خلاف مطالب دیگر که در خطوط عمومی بیانگر نظر هیئت تحریریه نشریه نیز هست)، نظرات و تاکیدات نویسندگان آنها را منعکس میکند، امری که لزوماً به معنای آن نیست که تمام مطالب این صفحات مغایر نظر هیئت تحریریه هستند.

در اولین جلسات پس از مرحله دوم کنگره سازمان فدائی، هیئت مسئولین سازمان دو وظیفه عمده معین کردند که اولی انتشار نشریه «فدائی» با کیفیت و شکل نوین و نومی پیشبرد فعال مباحث و اقدامات مربوط به همکاری میان جریانات سیاسی اپوزیسیون بود. گزارش مفصل این تصمیمات قبلاً در اختیار اعضای تشکیلات قرار گرفته است.

هدف از نوسازی نشریه «فدائی» این بود که مطالب نشریه از حالت کلیشه ای فاقد هویت مواضع صرف، بیرون آمده هر چه متنوع تر به نام نویسندگان آنها منتشر شود و وظیفه نگارش مقالات از دایره محدودیت هیئت تحریریه و گروه های کار جنب آن فراتر رود و جمع هر چه وسیع تری از روشنفکران و خوانندگان تشکیلاتی و غیر مرتبط با تشکیلات را در بر گیرد، نظرات مختلف و حتی متضاد درج شود، رابطه ای زنده با خوانندگان و میان خود خوانندگان بر قرار شود و مشارکت هر چه بیشتری از روشنفکران و اهل قلم و شخصیت های سیاسی و ادبی و فرهنگی ایران از طریق مصاحبه ها، معرفی آثار و درج مقالات و اشعار و طرح هایشان تأمین شود. بطور خلاصه، هدف آن بود که «فدائی» ضمن آنکه نشریه سازمان فدائیان خلق ایران (و نه مانند سابق، ارگان کمیته مرکزی آن) باقی میماند در عین حال به محلی برای بحث و تبادل نظر جمع هر چه وسیعتری از روشنفکران و فعالین سیاسی ایران و خوانندگان تبدیل شود. از لحاظ شکل نیز هدف، فاصله گرفتن از شکل خسته کننده و یکنواخت نشریه یعنی تغییر صفحه بندی، طرح صفحات، تمایز صفحات و ستون های مختلف و استفاده بیشتر از طرح ها بود. علاوه بر این، تا کنون بارها مساله تغییر قطع نشریه (انتشار آن در قطعی دو برابر اندازه کنونی) و تغییر پریرد انتشار آن (دو هفته ای یا هفتگی) بحث شده، ولی هر بار با مشکلات مالی و فنی و امکاناتی مانع اقدامات عملی در این زمینه بوده است.

برای تحقق اهداف فوق، علاوه بر طرح مساله در خود نشریه، حرکت گسترده ای بمنظور جلب همکاری فعالین سازمان و نیز افرادی که بدون تعلق و رابطه تشکیلاتی، بنوعی حرکت نشریه و سمتگیری آن را تأیید میکردند و همکاری با آن را مفید میدانستند، شروع شد. تلاش فراوانی برای مصاحبه با شخصیت های سیاسی و ادبی و فرهنگی بعمل آمد صفحات گوناگون نشریه از همدیگر متمایز شد.

با مطبوعات

نامه ای از بهشت!

با سلام سرد یخچالی خدمت حجت الاسلام والمسلمین اکبر شاه!

بعد از نثار چند عدد بنو بیراه آب نکشیده خدمت هر نو جناح میانه رو و تندرو امینوارم هرچه زود تر از جای نرم و گرم‌تان به خاک سرد و سیاه بنشینید. هر چند هم اکنون در کنار چند حوری بهشتی مشغول عیش و نوشم و بساط لهلعلب هم بر قرار و به کوری چشم امام- که اینجا همه ش به گوشه نشست و ماتم احمد و بتول گرفته و نامه منتشر نشده و غزل منی به شاهمی میگ- شطرنج و تخته نرد هم بازی میکنیم. اما دیروز سخنرانی بی نمک شما را در تنها روزنامه بهشتی میخواندم- آخه اینجا کسی روزنامه نمیخونه اینقدر سرگرم بخور بخور و تفریحات ضاله اند دیگر حال این لوس بازی ها را ندارند- دیدم عجب فرصت طلب زبان بازی هستی و هنوز خیلی مانده شما رو بشناسیم. بهر حال از اینکه بنده را از خانواده ام دور کردید اندکی شاکمی ام. قصد گه ندارم چشمتون کور فقط میخواستم بگم جوری دیگه نمیشد منو از جهنم جمهوری اسلامی نجات بدید. اگه چند تا از اون سنگهای اسلامی برادران وحشی به سر و صورتان میخورد خشم کنونی مرا می درکیدید. گناه بنده این بود که نمیدونستم میشه اون آیات معظم عربی مربوط به «صیغه» را با زبون فارسی هم خونند. بهر حال اگه گذرت به این طرفا افتاد و خواستی دل منو دربیاری چند تا شیشه عطر و ادکلن واسه برادر ای حزب الهی بیار که بوی گذشون بهشت رو غیر قابل تحمل کرده.

ذبح الله سنگساریان

صدام را گفتند: این همه حماقت و نادانی از بهر چه کردی؟
فرمود: روح امام خمینی مرحول در من کرده بود حلول.
بوش را پرسیدند: این همه جنایت و ویرانی در حق ملت عراق چرا نمودی؟
فرمود: میخواستم مردم کرسنه و بیکار عراق را از تحریم اقتصادی نجات دم.
کیهان لندن را گفتند: این همه مدح و ثنا چه بود نثار جنگ کردی؟
فرمود: مرا که تحریم اقتصادی نکرده بودند.



خندان: آقا ما بگیم؟ جمهوری اسلامی ایران!

کار (اکثریت): در پشت پرده ادعاهای انساندوستانه نولت آمریکا هیچ چیز نیست جز تلاش های جنون آمیز به قصد تحمیل سرگردگی این نولت و تحمیل اراده شرکت های آمریکائی به جهان به اتکالی قدرت نظامی.

خندان: ویی اعتنائی بی رحمانه به توصیه ها و تقاضا های «صادقانه» مندرج در نامه ارسالی به حضرت بوش.

کیهان: از نامه منتشر نشده خمینی خطاب به سید احمد «من خدا را ... شاهد میگیرم که احمد ... قدمی بر خلاف گفتار و نوشتار من بر نداشته است»

خندان: بر منکرش لعنت. آسوده بخواب که احمد بیدار است.
نکته:

نامه مردم: به نظر ما مهمترین رویداد سال، از هم پاشیدن «سیستم جهانی سوسیالیسم» و گذار کشور های سوسیالیستی سابق اروپای شرقی به «اقتصاد بازار» و یا نظام سرمایه داری است.

اتحاد کار: کنگره هفتم حزب کمونیست ویتنام میتواند و امکان آن را دارد که با تکیه به سنن نیرومند و انقلابی حزب و استفاده از تجربه تحولات پیش رفته در اتحاد شوروی و کشور های اروپای شرقی به پاسخ های ضروری برای غلبه بر مشکلات دست یابد.

خندان: بنو ریالی حزب توده هم افتاده اما اتحاد کار هنوز در خوابه. این دستور نامه به کنگره هفتم حزب کمونیست ویتنام برای استفاده از تجارب سوسیالیسم قبلاً موجود است یا برای امروز؟ گذار به اقتصاد بازار و یا نظام سرمایه داری که احتیاجی به «سنن نیرومند و انقلابی» نداره!

هاشم خندان

جراید: هاشمی رفسنجانی گفت: جمهوری اسلامی علیرغم فشارها و تهاجمات خارجی و داخلی به دیکتاتوری مبتلا نشده است.

خندان: پس حتماً دیکتاتوری به ایشان مبتلا شده است.

جراید: تهران روزانه حد اقل شش ساعت بر خاموشی بسر میبرد.

جراید: جمهوری اسلامی اتوبوس برقی از مجارستان وارد میکند.

خندان: به کجلی گفتند چرا موهامیت را فروری نمیمانی؟ گفت خوشمان از این قرتی بازی ها نمیآید.

راه آزادی: مصاحبه با شاپور بختیار: ما ایرانی ها مردم بد بختی هستیم!

خندان: قریون دهند! اگه بدبخت نبودیم ماهم میرفتیم زیر پوشش بنیاد مستضعفان عراق و مجبور نبودیم نو ساعت گفتگوی بنون پرده با شما داشته باشیم!

کیهان لندن: غربی ها میبرهیزند از اینکه در کسوت فاتحان مغرور ظاهر شوند.

خندان: آخه طلفک ها خیلی کم رو هستند. شما بجایشان ظاهر میشوید کافی!

نامه مردم: دانشجویان را نمیتوان فریب داد!

خندان: اعضای حزب توده را چطور؟
کیهان لندن: دعوت حزب توده از همه سازمانهای سیاسی اپوزیسیون....

خندان: یکی میمرد ز درد بینوائی - یکی میگفت چانم زردک نمیخواهی
اطلاعیه مشترک خارج کشور راه کارگر و سازمان فدایی: رهایی زنان در گرو مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم است.

خندان: پس تا بر قراری سوسیالیسم فعلاً نا موجود به مبارزه قهرمانانه خود در آشپزخانه ادامه دهید.

از همان اطلاعیه: جنبش زنان ایرانی در خارج کشور، از پراکندگی، پاسیفیسم و نفوذ کرایشات فمینیستی رنج میبرد.

خندان: جنبش مردانش چطور؟ حتماً اونم از نفوذ کرایشات «راسیستی»؟

فسدائی: جنگ برای چیست؟ بسود کیست؟

نامه سرگشاوه به حضرت
آیت اله العظمی منتظری



اعتراف اخیر جناح محتشمی-کروبی-خلخالی به شرکت در توطئه ۱۲ ساله حکومت جمهوری اسلامی و بد نام کردن افراد و شخصیتها از جمله ترور سیاسی شما و قتل مرحوم طالقانی گرچه ظاهراً بمنظور تویه و طلب آموزش از درگاه خداوند است ولی هدف واقعی آن ضمن نشان دادن نیش دندانی بطرف مقابل دعوت جنابعالی به شرکت در توطئه جدیدی بر علیه جناح مقتدر حاکم میباشد...

شما ده ها بار بیشتر از ما و جامعه دفاع از حقوق بشر و سازمان عفو بین الملل اطلاع دارید که سرداران جمهوری اسلامی طی مدت نوازده سال حکومت زور و قلندری و فساد در مقابل کوچکترین صدای مخالفی از مسلسل چوبه دار چکمه زنده سوزی، سنگسار، ترور، ایجاد رعب و وحشت، آبروریزی و مصاحبه تلویزیونی استقاده کرده اند... و در اکثر توطئه ها شخص «امام خمینی قدس سره شریف» شرکت داشتند... مثلاً در مورد شما فرمودند: من از اول میدانستم که آقای منتظری ضعیف است و لیاقت رهبری آینده مملکت را ندارد، فریب اطرافیان را میخورد... و دیگران اصرار کردند منم پذیرفتم... در مورد شریعتمداری هم... در مورد مهندس بازرگان هم... در مورد سران جبهه ملی هم... بالاخره اینقدر لطیفه و مسخره و جوک بشما بستند... که یک مرجع تقلید شیعه های عالم را... بمرجع تفریح مردم جهان تبدیل کردند...

با تمام این اوصاف هیچ فرد با شعوری این حرفها را قبول نداشت... حتی نصف آن جماعت حزب اله و همیشه در صحنه... حتی جماعت پیرو خط امام «چاقو کشان و چماقداران هادی غفاری»... آری جز تعدادی معبود مردم ساده دل و مستضعف فرهنگی... جز معبودی که هنوز فریب احادیث صد تا یک غاز عمامه بسر ها را میخورند... و ذات خبیث شان را نمیشناسند... و بهشت را در رضای آنان که همان رضای حق است میدانند... بقیه سودجویانی هستند که از این آب گل آلود ماهی میگیرند... گروههای مافیائی سیندرلا و امثالهم... بایا ها و ننه ها و بی بی های بسیجان «جیره خواران رژیم» و پاسداران «قداره بندان انقلاب» بودند و هستند که با یک «های» بخوابان میریزند و با یک «هوی» زنده باد و مرده باد میگویند... و اصلاً نمیدانند و نه میخواهند بدانند که اصل

موضوع چیست... یا عده ای دهاتی متقاضی کوه زمین و آرد و دقترچه و آهن و جهیزیه عروس و کوبین و غیره... که در کامیونها ریخته و در خیابانها خالی کرده... و برخ مردم شریف میکشند.

آری عالیجناب تمام آنچه را که امام مرحول فرمودند و سایر آیات عظام جویدند و تکرار کردند و بقیه بادمجان نور قاپچین ها از رفسنجانی و خلخالی گرفته تا امت حزب اله همیشه در صحنه... هیچکدام را هیچ فرد با شعوری باور نکرد... و بشما اطمینان میدهم پشیزی از ارزش شما را نکاست... کما اینکه اقرار اکثریت وکلای مجلس بتوطئه چینی و دروغگویی علیه شما چیزی به ارزش واقعی شما اضافه ننمودند... حتی اگر آقای اصغر زاده نماینده اول تهران شرکت ۲ میلیون نفر در انتخابات اخیر را بدلیل رنجیدن ذات اقدس خود و کم شدن قدرت آقای خلخالی... و لطمه خوردن بدر آمد چند میلیون دلاری آقای غفاری و از بین رفتن نفوذ جناب محتشمی بدانند... باز هم تغییر و تأثیری در اصل قضیه ندارد و شما برای مردم همان هستید که بودید... بالاخره جناح حاکم کمافی السابق برنده میشود... مخالفین، آنها که موذی تر و کار کشته ترند و زودتر میفهمند پول و قدرت در کدام طرف است «مثل حاج آقا احمد زاده احمد خویمان» که از همین حالا بوی پول را شنیده، مثل مگس بطرف چاهک مستراح میروند... و بقیه هم امیدواریم که به مکافات که سزاوار آنند برسند.

جناب آیت اله شما از جنایات رژیم جمهوری اسلامی و خونهای بیگانهانی که ریخته اند... قتل ها و آدمسوزیهایشان بخوبی مستحضرد... همانطور که شما در بروی کار آوردن این حکومت فاسد شریک هستید... شما هم بقدر کافی به این ملت بروغ گفته اید... در ترور سیاسی شریعتمداری سران جبهه ملی، آقای بازرگان و خلاصه انگ بستن به سران حزب توده و غیره شریک بوده اید... شما هم هر بوچرخه گروه مخالف که بزمن خورد و شکست خدای اسلام را بانی آن دانستید... هلی کوپتر های آمریکائی را خدای جمهوری اسلامی بشن نشاند و... عراق را خدای اسلام شکست داد... چشم صدام را او کور کرد... قرار داد

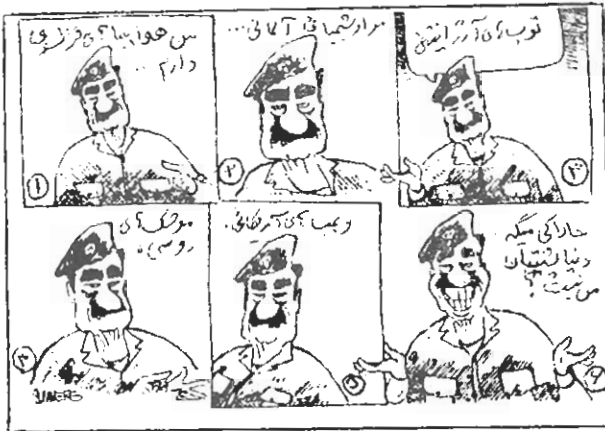
۱۹۷۵ الجزایر را خدای بانی جمهوری اسلامی بصادم تنقیه کرد... جنگ عراق و کویت و در نتیجه با لا رفتن نفت و نجات موقت رفسنجانی، همه کار خدای آیت اله ها و عمامه بسر ها بوده است... آیا این خدا همان خدای اسرائیل نیست که قریب پنجاه سال است بر سر اعراب مسلطشان کرده و خونشان را در شیشه ریخته است؟ آیا این همان خدای ما فیا نیست؟ آیا این همان خدای سفید پوستها نیست که سیاه پوستها را بخون کشیده اند؟ آیا خدای آیت اله ها همان خدای آمریکا و کشور های پیش رفته جهان نیست که خون جهان سومی را ها میمکند... آقای آیت اله شما هم بروغ گفته اید و هم تخم دروغ برای جانشینانتان پاشیده اید و هم در تحمیق ملت دست داشته اید... ده یا بیست سال جامه زندگی دیگر با این سوابق سیاه چه حسنی دارد؟ ای در نیک نامی نیز باید نرید... بقول خودتان این ملت دیگر نه بشما اعتماد دارد و نه بدیگر آخوند ها و آیات ریز و درشت... آفتاب همیشه زیر ابر باقی نمیماند... حقایق روشن میشوند... یک نفر ده نفر صد نفر و بالاخره ده ها هزار نفر را میشود فریب داد ولی چند میلیون نفر را نمیتوان فریب داد... یکسال پنج و ده یا بیست سال میشود مردم را فریب داد ولی برای همیشه امکان پذیر نیست... چیزی را که مردم در پنج یا ده سال آینده بخوبی خواهند فهمید به آنها بگویند... بگویند زاهد واقعی که مقام و مال قبول نمیکند «مثل شیر مرغ نایاب است»... بگویند مرد خدا به پست و مقام رهبری احتیاج ندارد... بگویند اینها که آمده اند مرده خوارند بگویند جغدند... میکرب طاعون هستند که بر سر این ملت ریخته و بنحوست قنوم کلیفشان زلزله طیس با دستهای نا مبارکشان و آدم کششان سینما رگس آبادان را آتش زدند... باحماقتشان جنگ ویران کننده ایران و عراق را پیا کردند با لجاجت و خیانتشان آن را تداوم دادند و وجودشان مایه نکبت و زلزله و قحطی و کرسنگی و مرگ است.

آقای منتظری مردم را در جریان بگذارید... منظور من «آن عده مستضعف فرهنگی معتقد به ملا و آخوند و عمامه بسر» است، آنها نیکه هنوز به حرفهای شما اعتقاد دارند، آنها نیکه هنوز شما را نشناخته اند... آقای منتظری سعی کنید پایتان را به جای پای مرحوم بروچردی و حکیم بگذارید... و بر دلها و قلبها جای داشته باشید... نه ولی فقیه و قیصر اسلامی و معاویه ثانی شده و در هر محله و هر شهرستان و قصبه کربلائی درست کنید که آیندگان در هر مناسبتی چون شمر و یزید و خولی از شما یاد کنند و تا خدا خدائی میکند بشما و بانیان جمهوری فساد و تباهی لعنت بفرستند...

فرهنگ

حضرت صدام حسین ،

رئیس جمهور محبوب عراق



عالیجنابا: من مخلصانه اقرار میکنم که جنابعالی و مشاورینتان از بنده بسیار با هوشترید و اینکه چرا در این مورد بخصوص که ذیلاً بحضورتان معروض میدارم اقدام نفرموده اید، مسلماً دلیلی جز گرفتاریهای روز مره فعلی نمیتواند داشته باشد.

شاید تصور کرده باشید «دفاع سربازان غیور و حمله سلحشوران ایرانیان در فتح خرمشهر و بطور کلی در جنگ باعراق بعلت علاقه شدید آنان به حکومت رجاله های سیاسی کنونی است؟ در حالیکه این مردم با دلایل مشروحه زیر دهها بار بیشتر از آنچه که مردم عراق با حکومت شما مخالفند از گردانندگان جمهوری اسلامی متفردند:

۱- درست است که شما دیکتاتور هستید و مردم عراق حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را ندارند ولی مردم ایران علاوه بر اینکه از حق دخالت در تعیین سرنوشت خود محرومند حق لباس پوشیدن، فکر کردن، معاشرت و حتی تربیت فرزندان را به میل خود ندارند.

۲- شما مشاهده میفرمائید خراب کردن خانه و آشیانه مردم و ریختن خون جوانان و کشتن فرزندان و عزیزانشان چه کینه و نفرتی در مردم بوجود میآورد، همین کینه و نفرت هم از عمامه بصران در ایرانیان وجود دارد.

۳- اگر شما پولی را که میباید خرج آبادانی و پیشرفت مملکت کنید، برای خرید اسلحه صرف کرده اید جمهوری اسلامی سرمایه های ملی مملکت را دزدیده و به جیبهای گشاد آخوندها ریخته و خارج از آن جز در راه پرورش و رشد تروریسم بین المللی و تحمیق مردم استفاده نمیکند.

۴- اگر شما با بمباران شیمیایی حلبچه فقط پنجهزار نفر کرد را کشته و اعراب را با شیوه پان عربیسم خود تهییج و راضی نگه داشته اید خونخواران حاکم بر ایران در یک تابستان فقط پنجهزار زندانی را اعدام کرده اند و طی نوازده سال حکومت ننگین خود بیش از بیست هزار نفر از عزیزان ملت ایران اعم از ترک، کرد، لر، بلوچ و غیره را به فجیع ترین شیوه ممکنه زجر داده، شکنجه کرده، مورد تجاوز قرار داده و بعد شهید کرده اند.

فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

پس بیاید واقع بینانه به قضیه نگاه کنیم... یک پیشنهاد پر سر و صدای تبلیغاتی... از آن گونه که نظیر آن را دهها بار تحویل مردم دنیا داده اید... واقماً «جامه ایست که بر قامت شما درخته اند»... شما که نباید از یک مشت روضه خوان «لیچار» بشنوید و جواب ندهید... بخدا ریسک اینکار صدها بار از حمله بکویت بی ضرر تر است... شما هم که بیشتر اهل رژیم تا اهل بزم، بله بیائید «این رقص هم در عاشقی بالای رقصهای دیگر» بقول شاعر:

خنگ آن قمار بازی که بباخت هرچه بودش
و نماند هیچش الا هوس قمار دیگر
بله بیائید با همان سبک تبلیغاتی خود به ایران سازمان ملل و جهانیان پیشنهاد انتخابات آزاد بدهید برای دو کشور عراق و ایران، انتخاباتی که معلوم کننده نامرد کیست». بدون دخالت کمیته و بسیج و سپاه پاسداران و گروه منکرات و پاسبان و نظامی و گارد رئیس جمهور و غیره... انتخاباتی که از شش ماه قبل اپوزیسیون هر دو کشور حق فعالیت داشته باشند... روزنامه هایشان بدون سانسور و انزیت بدست مردم برسد... طی این مدت نیروی سازمان ملل کنترل انتظامی دو کشور را در دست داشته باشند و تلویزیون و رادیو به تساوی در اختیار گروههای فکری متفارت قرار گیرد....

من بشما قول میدهم که اولاً آنها بهیچ عنوان زیر بار این پیشنهاد نمیروند و شما نام نیکی از خود بیاد باقی میگذارید و ملت ایران را هم مانند مردم فلسطین ممنون خود میکنید!
بر فرض قبول پیشنهاد از طرف آخوند ها که «غیر ممکن است» شانس موفقیت شما بنا بدلائل فوقالذکر نود درصد بیشتر است....

در خاتمه قبول بفرمائید من در سازمان فدائیان خلق مثل خیلی ها هیچ کاره ام ولی هنوز هم میتوانم بنویسم و اگر وظیفه برسد کار هامی توانم بکنم و ذهن خیلی ها را.....

فرهنگ

شما لااقل از خانواده قربانیان جنگ استمالت و دلجویی کرده اید، در حالیکه این بیشرفها زنها و خواهران شهدا را به فحشا کشاندند و جمعی از اسرای دربند را پس از چند سال رنج و اسارت و محنت دوری در بازگشت بکشور دم مرز اعدام کردند) آنها که با فشار زور گویان شما مصاحبه تلویزیونی کرده بودند) و آنها که از مرز گذشتند خانواده خود را صیغه (فاحشه مذهبی) بسیجی و کمیته ای و پاسدار گرفته تا وزیر و رئیس مجلس و غیره دیدند. نمونه آن تحت عنوان افسر اسیری که آیت اله کربوبی را کتک زده در جراید از نظرتان گذشته است.

جناب آقای رئیس جمهور، شگرد اخیر شما در اشغال نظامی کویت توأم با شعار اخراج اسرائیل از سرزمینهای اشغالی اگرچه برای ملت عراق بیش از یکصد هزار کشته و چند صد هزار نفر زخمی و معلول داشت و بقیمت خراب شدن کارخانه ها و تأسیسات اقتصادی و نظامی تان تمام شد.... ولی جنابعالی را وجیه الله کرد. امروزه مردم خیلی از کشورهای عربی از عمان و اردن گرفته تا الجزایر و مصر و مراکش بغض و کینه خود به امپریالیسم جهانی را در لوائ نام شما بصورت امریکا تف میکنند و شما را زعیم و منجی خود میدانند، در حالیکه ملایان حاکم بر ایران شعار هایشان دیر رنگ باخته و مردم باطن کثیفشان را شناخته اند و فریاد «وا اسلاما» و «وا ایرانا» یشان خریداری ندارد.

در چنین موقعیتی هاشمی رفسنجانی بشما شعار «انتخابات آزاد» پیشنهاد میکند. بقول عوام، دیگ به دیگچه میگه روت سیاه» و نصیحت میکند....

فاتحه هوایما ها با وضع کنونی مسلماً خوانده شده، مال مفت است و تعلق به دعا گو دارد... چند روز دیگر تحویل «آیه اله حکیم» میشود... این یکی رو دیگه کور خونیدید... اعتماد به آخوند کردن مثل بره بدست گرگ سپردن است... ما اشتباه کردیم شما فریب خوردید... و دیگران هم بله

ها در عرصه سیاست داخلی و خارجی خواهد انجامید. متأسفانه به علت وجود جو اختناق و ضد دمکراتیک در این کشور ها از این مبارزه در حله نخست نیروهایی سود خواهند جست که از امکانات و قدرت عوام فریبی پر توانی برخوردارند.

لذا بضرع قاطع میتوان گفت که اقدام هژمونیستی شمال در شعله و ساختن آتش جنگ در سرزمین های نفت خیز که بمنظور گوشمالی دادن جنوب و تبدیل خاور نزدیک به «حاشیه صنعتی» نوین صورت گرفته است، مردم منطقه را در مبارزه آگاهانه با دشواریها و بغرنجی های فراوانی روبرو ساخته است.

بدیهی است که در شرایط فقدان آلترناتیو دمکراتیک تأثیر گذار در رویداد های منطقه چنانچه کشور ما در داخل از دموکراسی واقعی و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود بر خورود بود نمیتوانست به عنوان يك سرمشق پرچاذه مبارزات اوچگیرنده ضد امپریالیستی منطقه را در یاوری به نیروهای دمکراتیک این کشور ها در راستای برقراری حکومتهای خود ویژه دموکراتیک سوق دهد.

با اینهمه بنظر نگارنده در وضعیت فعلی استمرار سیاست بیطرفی مثبت کشور ما با فعالیت پرتوان در راه خاموش کردن فوری آتش خانمانسوز جنگ در چارچوب همکاریهای دو جانبه و چند جانبه کشور ها و مجامع بین المللی و به موازات آن اقدام سیاسی برای تخلیه کویت از نیروهای عراقی و نیروهای چند ملیتی از منطقه که از پشتیبانی جدی مردم میهن ما و نیروهای آزادیخواه و دموکراتیک جامعه بر خوردار است، خطیر ترین وظیفه ملی و بشری برای جلوگیری از گسترش آتش جنگ در خاور نزدیک و جهان است. پیروزی این تلاش فی نفسه پیش زمینه ای برای تلاشهای آتی در حل مسائل عمومی این منطقه بسود مردم منطقه در مقابله با هژمونیسم شمال است.

پرچم آبی رنگ شورای امنیت سازمان ملل متحد هلهله، مستانه سر میداند و در محراب عفريت جنگ دست نیایش بسوی آن دراز کرده بودند تا در لهیب آتش مهیب گلوله های يك تنی کشتی جنگی فوق مدرن میسوری، بمب های جوده و سوزاننده لیزری، موشکهای نور برد و زیر و رو کننده سخت ترین آثار و ابنیه «کروز» و «توماهاگ» آتش پراکنی های ۲۵۰۰ هواپیمای مـــمــــــــــــتاز قرن F-111FA11-F-16 آمریکا، جاکوار، فرانسه و تورنادوی انگلیس بدر «دمکراسی» را در منطقه بکارند، اینک در برابر صد هاهزار اجساد از هم دریده و زغال شده عراقی و غیر عراقی و ضججه و فریاد کودکان و جوانان و زنان و مردان زیر بعباران های شبانه روزی و فاجعه دم افزون طبیعت و خطر به آتش کشیده شدن همه سرزمین های منطقه و شاید جهان چه پاسخی دارند؟

هدفهای متغایر شمال و جنوب

حقیقت این است که در برخورد به خیره سری صدام سیاستمداران آمریکا استقرار «نظم نوین» را در به صلابه کشیدن مردم منطقه و ادامه تاراج نفت میدانند و نظامیان آن آزمون تازه ترین تاکتیک های جنگ برق آسای کامپیوتری را آماج قرار داده اند.

«نظم نوینی» که کاخ سفید با همکاری ناتو و نژاد پرستان اسوانیلی و دیکتاتورهایی چون قهد، مبارک حافظ اسد و شیوخ و امیران دست نشانده نفتی در صدد پیاده کرین آن است، هیچ پیامی جز ادامه فقر موحش مردم منطقه و سفت کردن پیچ و مهره های دستگاههای استبدادی و نظام های ملوک الطوائفی با رنگ و روغن های فریبنده ندارد. خط آمریکا و هم پیمانان ناتوی آن خدمت به دمکراسی نیست.

وحشیگری آمریکا و هم پیمانان آن در جنگ خود خواسته شان در منطقه به رویش مبارزه مانومند و رادیکال ضد امپریالیستی فارغ از یافتن راه حل های دمکراتیک برای رفع مشکلات عدیده مردم این کشور

«عالیجناب بوش» رئیس جمهور آمریکا است. آقای نگهدار در این عمل «قدرت های بزرگ بویژه آمریکا شوروی و جامعه اروپایی» را که «در برابر تجاوز از خود واکنش نشان داده اند» ستوده و خطاب به بوش میافزاید: «... این که این بار شما مقابله با تجاوز را نه از طریق اقدامات خودسرانه بلکه از طریق اشتراک مساعی جامعه جهانی در شورای امنیت (لا بد همانند جنگ کره با علم و کتل سازمان ملل متحدنه مانند تجاوز به ویتنام، گرانادا و پاناما بدون آن علم و کتل) پی میگیرید... در منطقه ما برای مردمی که نگران امنیت و منافع خود هستند سایه تسلی خاطر بوده است.»

آقای نگهدار در پی این ستایش از «عالیجناب بوش» توصیه میفرماید که... اکنون فرصتی تاریخی برای شما فراهم آمده است که عمل شما در بحران خلیج فارس در راستای تغییر آن عدم اعتماد تاریخی و ریشه داری تأثیر کند که از دیر باز (حاشا و کلاً و صد افسوس) در ذهن وسیع ترین توده های مردم این منطقه به اهداف ایالات متحده جا افتاده است» (بر گرفته از شماره ۲۷ کیهان لندن)

این زنجیره ها که هیچ سنخیتی با استقلال رأی يك انسان آزاد اندیش و دمکرات جنوب بر برابر هیمنه ابر قدرتان استیلاگر و آتش افروز شمال ندارد، خود افشاگر خود است و به تفسیر اضافی نیاز ندارد.

خوشبختانه امروز سرعت لمس آثار مخوف جنگ بربر منشانه در همه ابعاد انسانی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و روان شناختی آن بسی از سرعت پی کاورهای حوصله مند نتایج آن در بعد زمان سریع تر است.

آنها که به عبث چشم براه معجزه «واکنش قاطع» «عالیجناب بوش» با لشکر جرار واکنش سریع کنار کود نشسته و برای آتش افروزیهای آمریکا زیر

بقیه از صفحه ۲

ادامه اختناق و سرکوب را در ایران به نیروی دیگری نسبت دهند. اینک در سال ۱۳۷۰ رفسنجانی و خامنه ای که از حمایت مجلس خبرگان و مهمترین نهاد های حکومت بر خوردارند و بر کل جریان امور رژیم اسلامی چه در عرصه اجرائی، چه در عرصه قضائی و چه مسائل مربوط به سیاستهای داخلی و خارجی احاطه و کنترل دارند. با این همه هیچ نشانه ای از پیدایش فضای باز سیاسی در ایران به چشم نمیخورد. انتظار در این زمینه از رژیم آخوند ها که بدترین حکومت ایدئولوژیک و توتالیتر زمانه است بیهوده است. فضای باز سیاسی تنها در شرایطی میتواند پدید آید که يك جنبش آزادیخواهانه نیرومند رژیم را به عقب نشینی مجبور کند.

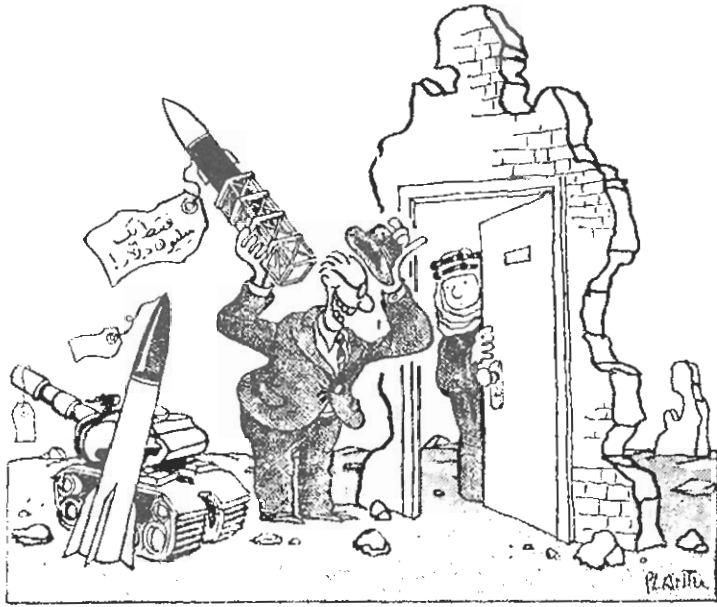
است که بر آن است که رفسنجانی و نزدیکترین مشاوران او در قدرت در فرصت مناسب مهار سرکوب را شل میکنند و در ایران فضای باز سیاسی پدید میآورند. این گرایش (در مباحث شفاهی و گهگاه در بحث های کتبی) چنین القاء کرده است که فقط جناح تند رو برون رژیم با فضای باز سیاسی مخالف است. این گرایش دچار این توهم است که هاشمی رفسنجانی و مشاوران او اگر با مانع و اشکالاترashi مخالفان درونی رژیم روبرو نبودند، در زمینه آزادیهای سیاسی رویه ای خارج از آنچه تا کنون جریان داشته در پیش می گرفتند. تقویت بیش از پیش جناح رفسنجانی-خامنه ای در قدرت امروز به حدی رسیده است که مبتلا شدگان به این توهم دیگر نمیتوانند

خارجی را تحرك خواهد بخشید و در عین حال سیاست سرکوب و خود کامگی در فضای سیاسی ایران را ادامه خواهد داد.

این جناح و دقیقاً همین جناح است که هنوز عده ای از امضاکنندگان نامه ۹۰ نفره را در زندان نگهداشته و حتی حاضر نیست دست آیت اله منتظری و بسیاری از دیگر افراد و گرایشاتی که نفس حکومت اسلامی را قبرل دارند و فقط به شیوه اداره امور انتقاد دارند را در اظهار نظر و انتقاد آزاد بگذارد.

در فضای سیاسی ایران، در میان نیروهای اپوزیسیون ایران از مدتها پیش گرایش پيدا شده

مصاحبه با علی افخر حاج سید چوادری
در باره جنگ و آینده منطقه



مفهوم "دیدگاه" به شرح ساخت و نظرات سیاسی و تحریک نمایان سازمان و جنبش دانشجویان طرح مسائل و محاسبات جدید اقتصادی و نظرات و تفکرات نویسندگان مقالات را

سوال - با توجه به این که منشور سازمان ملل تداوم محاصره اقتصادی تا آخرین حد ممکن را تجویز میکند و با توجه به این که هیچ دلیل قابل اتکالی برای عدم کارآئی محاصره و تحریم ارائه نشده بود، آیا شما توسل به جنگ از طرف آمریکا و متحدانش را تأیید میکنید؟

جواب - من در این سوال و همه سوالهای را که در محور «آمریکا ستیزی» مطرح میشود بجای منطق مخالفت؛ سایه واضح و صریحی از احساس ترس و عقده حقارت مبینم. ترس از قبول آمریکا در جهان بینی یا در جهان پندارهای خود به عنوان يك واقعیت. به عنوان يك واقعیت با تمام حجم و بعد آن نه به عنوان يك وسیله برای گریز از واقعیت.

اگر آمریکا را به عنوان يك واقعیت بپذیریم در این صورت ناچار باید با این واقعیت برخورد کنیم؛ این واقعیت در حد اعلائی تعریف «يك غرب وحشی وحشی است» يك سرمایه داری جهانخوار و مهاجم است؛ این واقعیت تجسم محض از اخلاق سیاسی رایج تمدن غربی یعنی بی اخلاقی صرف در مقابل حقوق اساسی انسان است. نقش چپ در برخورد با این واقعیت تاکنون در حوادث سیاسی ایران نقش روضه خوانهای ما بر سر منابر بوده است؛ یعنی گریه و زاری برای مظلومی حسن (یعنی شوروی) و نفرین و لعنت بر یزید و شمر ملعون (یعنی آمریکا و امپریالیزم غرب).

این روضه خوانی و لعنت و نفرین از دورانی شروع شد و ادامه یافت که ملت ایران اسیر حکومت استبدادی بود؛ اگر میخواستیم با واقعیت آمریکا یا امپریالیزم آن درگیر شویم شرط اساسی آن بی شک مبارزه با استبداد پهلوی بود چپ ایران مقوله عملی و نظری مبارزه با استبداد رژیم خودکامه حاکم بر ایران را به نفع شوروی به مقوله صرفاً نظری مبارزه با امپریالیزم آمریکا تبدیل کرد و اگرچه در پوشش این شعار ها چه گامهای مؤثری که برفع این امپریالیزم بر نداشت (مخالفت با دولت مصدق - موافقت و سازش با ولایت فقیه خمینی). (مخالفت با فرهنگ آزاداندیشی و دموکراسی).

این مقدمه را از بهر آن عنوان کردم که متأسفانه این سوال از اساس عاری از منطق يك بحث اصولی است. عاری از منطق يك بحث اصولی است از این جهت که سوال کننده اساساً از توجه به مطالبی که من در شماره ۷۱ نشریه فدایی مطرح کرده

فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

شروع کند به معلول مبردازد و اما حتی در این دور زدن از کانون اصلی بحران هم روند بحران را طبق تقویم آن تعقیب نمیکند.

سوال کننده حوادث و اقدامات انجام شده در فاصله هفت ماه مدت از اشغال کویت بوسیله ارتش صدام تا شروع حمله زمینی آمریکا و متحدان آن را از یاد میبرد؛ قطعنامه شورای امنیت اساسش بر تخلیه کویت از ارتش عراق بود. دوازده قطعنامه بر این اساس از تحریم و محاصره تا آزاد کردن خاک کویت در شورای امنیت در مدت هفت ماه تصویب شد و صدام حسین در مدت هفت ماه نخواست واقعیت وضع خود را در برابر این قطعنامه ها درک کند؛ اگر صدام حسین بجای تسلیم بلاشرط در برابر آمریکا با تمام مهلت هائی که جا به جا به او داده شد به تخلیه کویت در یکی از این مراحل مختلف در مدت هفت ماه تن داده بود دیگر چه الزامی برای ادامه محاصره باقی میماند؟ سوال کننده میگوید «با توجه به این که منشور سازمان ملل تداوم محاصره اقتصادی تا آخرین حد ممکن را تجویز میکند...» اما اولاً نمیگوید «آخرین حد ممکن» در منشور سازمان ملل در تداوم محاصره اقتصادی چه اندازه و چگونه است؟ و ثانیاً اگر صدام حسین حتی با حضور سربازان آمریکا و متحدان آن در عربستان سعودی خاک کویت را تخلیه میکرد آیا آمریکا قادر بود این تخلیه را نادیده بگیرد و خاک عراق را با جهاز جنگی خود به توبره بکشد؟ با این همه سوال کننده از من میپرسد: «آیا شما توسل به جنگ از طرف آمریکا و متحدانش را تأیید میکنید؟»

جواب من این است که اولاً اگر تداوم محاصره اقتصادی تا آخرین حد ممکن (که من نمیدانم حد قانونی و یا قراردادی آن چیست؟) میبایست ادامه یابد بسیار خوب؛ اما آمریکا و متحدان آن پس از تأیید

ام اعراض کرده است. منطق من در آن بحث بر این نوبت پایه بود:

اول - استقلال سیاسی رژیم بعثی عراق
نوم - نامشروع بودن قدرت رژیم عموماً و صدام حسین خصوصاً

بر اساس این دو اصل حرف و سخن من در این زمینه بود که قدرت صدام حسین در حکومت عراق بر پایه زود و کودتا و در نتیجه استبداد مطلق یعنی تجاوز به حقوق اساسی مردم عراق استوار است؛ با توجه به این اصل ملت عراق اصولاً نه فقط در اداره امور عراق نقشی ندارد بلکه هرگز در تصمیم گیریهای خطیر سیاسی نظیر تجاوز به خاک ایران و اشغال نظامی کویت و معاملات مربوط به اسلحه و استعمال سلاحهای شیمیائی بر علیه مردم کرد عراقی کوچکترین مداخله و حتی کمترین اطلاعی از قبل نداشته است. به این ترتیب سوال من اینست که آیا باید نخست در جستجوی علت اصلی اشغال کویت و پس از آن مداخله آمریکا و سرانجام توسل به جنگ از طرف آمریکا برائیم یا علت را رها کنیم و مطلق را بپذیریم؟

به نظر من علت اصلی اشغال کویت بوسیله عراق و قبل از آن تجاوز به خاک ایران و سر انجام با استخراج و فروش روزانه سه میلیون و پانصد هزار بشکه نفت و با هشتاد میلیارد قرض به گردن ملت عراق اراده صدام حسین و خودکامگی و توسعه طلبی او بود؛ رژیم عراق يك رژیم استبدادی و عامل سرکوب آزادی و اختناق ملت عراق است بنا بر این برای من این اصل قابل انکار نیست که اگر در پارلمان عراق نمایندگان واقعی مردم عراق نشسته بودند؛ هرگز دولت عراق دست به تجاوز نظامی و اشغال کویت نمیزد. اما سوال کننده بجای این که طرح مسئله را از علت

اعضای شورای امنیت و تصویب قطعنامه (با توجه به فاصله بین تصویب قطعنامه مربوط به تحریم و سپس محاصره و سر انجام اجازه اقدام نظامی) به جنگ متوسل شدند یعنی این توسل متکی به تأیید شورای امنیت بود و ثانیاً بین تصویب آخرین قطعنامه شورای امنیت که توسل به هر وسیله مناسب را برای تخلیه کویت از ارتش عراق تأیید میکند تا اخطار و اولتیماتوم بوش به صدام و بین اولتیماتوم به عراق و آغاز عملیات نظامی بر علیه ارتش عراق مهلت هائی وجود داشت که صدام میتواند با استفاده از آنها جواز قانونی توسل به جنگ را از آمریکا بگیرد؛ حتی پریماکف در چهار مقاله مفصل خود در پراودا شرح میدهد که چگونه صدام حسین همه کوشش های شوروی را برای اقناع او در تخلیه خاک کویت نقش بر آب کرد (نقل از لوموند) ثالثاً من تا در زمینه سؤال اصلی خودم که علت اصلی توسل آمریکا را به جنگ علیه عراق فقط و فقط در غیر قانونی بودن قدرت صدام حسین، محکوم بودن ملت عراق به سکوت بخاطر استبداد وحشیانه صدام میدانم به جوابی منطقی نرسیم: توسل آمریکا را به جنگ علیه صدام هنگامی محکوم میکنم که شوروی و چین توسل به جنگ را در شورای امنیت وتو میکردند و آمریکا بدون اعتنا به این وتو ها و بدون اتکا به قطعنامه هاء شورای امنیت به جنگ علیه عراق متوسل میشد؛ و رابعاً اگر صرف حمله آمریکا و متحدان آن را بدون بحث و توجه به عوامل مذکور محکوم کنیم چه نتیجه ای عاید ما میشود؟ این نوع محکوم کردن در واقع ادامه همان شیوه روضه خوانی و ذکر مصیبت آل عبا و نفرین به شمر و یزید است.

در تمام مدت این هفت ماه در ابعادی بسیار فراتر از دلایل و اسناد ما علیه آمریکا در چهار گوشه و کنار جهان و در کوچه و خیابانهای کشورهای عرب بر علیه آمریکا دسیسه ها و توطئه های آن برای تحکیم تسلط خود بر جهان و بر منافع نفتی خاورمیانه اعتراض کرده اند و شعار داده اند و فریاد کشیده اند؛ اما تکرار دائمی جنایات آمریکا مسئله ایست و جست و جوی علل اصلی بحران خلیج فارس مسئله ای دیگر است؛ اشتباه یا انحراف در آنجاست که ما بخواهیم در تحلیل این بحران معلول را بجای علت بگذاریم.

برای کشف هر جرم و جنایتی کار را اول از بازرسی و کند و کاو در موضوع و محل جنایت شروع میکنند و سپس در مقام باز پرسى و تحقیق از متهم یا متهمین و شهود بر میآیند و سرانجام با جمع ادله و استماع شهود و محتوی پرونده تحقیق و بررسی گزارش بازرسى ها به داوری و قضاوت و فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

آنها بر اساس دادخواست و دفاع وکلا مینشینند. ما در تمام این پرونده قطوری که در مدت هفت ماه کشمکش تشکیل شده است یک برگ و حتی يك سطر و حتی يك کلمه از رأی و عقیده و شهادت يك نفر از ملت عراق را نمیبینیم. جز تظاهرات کلیشه ای مرسومى که ما بخوبی با انواع و اقسام آن آشنائی کامل داریم من نمیدانم وقتی صدام حسین در آخرین نطق خود (دوشنبه ۱۹ مارس ۹۱) به ملت عراق وعده دموکراتیزاسیون رژیم و تغییر نولت بعثی و پلورالیسم میدهد در این صورت چگونه نباید شیوه دیکتاتوری مطلق او و غیبت بیست ساله ملت عراق را از صحنه سیاسی مملکت علت اساسی بحران هفت ماهه اخیر و نتایج وحشتناک آن و هشت ساله جنگ با ایران و کشتار پنج هزار زن و مرد و کودک عراقی بوسیله بمب های شیمیائی ارتش عراق رو... دانست؟.

سؤال - آیا این استدلال که علت واقعی ناتوانی سازمان ملل را نباید در قدرت آمریکا جست؛ بلکه در شکل و محتوای نظام استبدادی حاکم بر عراق و کشورهای دیگر دانست، عملاً به توجیه گرایش نولت آمریکا به نور زدن سازمان ملل دیکته کردن اراده خود به آن منجر نمیشود؟

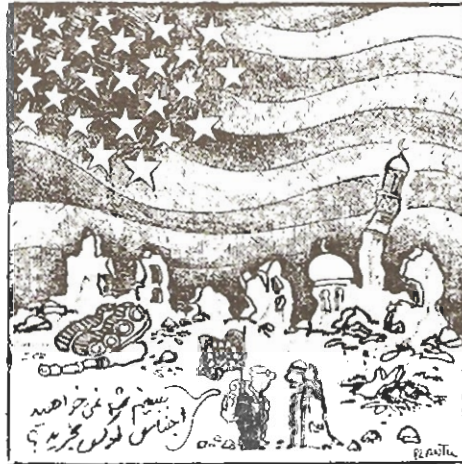
جواب - در این سؤال نیز من به وضوح جای پای گریز از واقعیت را مبینم که بحث اصلی من در شماره ۷۱ نشریه فدایی و مطالب مذکور در جواب مرا به سؤال اول تشکیل میدهد. آمریکا اگر با مخالفت و وتوی چین و شوروی در شورای امنیت رو برو میشد و عملاً با رأی خود پیشنهاد آمریکا را مبنی توسل به قوای قهریه برای اخراج ارتش عراق از کویت وتو میکردند آمریکا چگونه میتواند با کشیدن انگلیس و فرانسه و مصر و سوریه و دیگران بدنبال خود به عراق حمله کند؟ اگر جواب منفی است پس باید به این نتیجه رسید که سند و بهانه قانونی اصلی توسل به جنگ را آمریکا قبل از همه از دست صدام حسین گرفت؛ یعنی با اشغال نظامی يك کشور عضو سازمان ملل به وسیله عراق؛ اصل تجاوز از قیل طبق منشور ملل محکوم بود و طبق همین منشور شورای امنیت میبایست دستور تخلیه صادر کند و اگر تجاوز از دستور سرپیچی کرد شورای امنیت میتواند حکم تحریم صادر کند و اگر حکم تحریم اجرا نشد شورای امنیت میتواند حکم محاصره زمینی و هوائی و دریایی صادر کند و اگر این حکم هم بلا جواب ماند شورای امنیت میتواند برای اخراج ارتش اشغالگر به نیروی نظامی متوسل شود. البته استفاده از این نیرو باید زیر نظر سازمان و فرماندهی ستاد نظامی

متشکل از فرماندهان ارتشی نول عضو شورا و تحت نظر سازمان یا دبیر کل سازمان باشد. آنچه در این روند و پروسه بچشم میخورد اینست که آمریکا سازمان ملل را نور زده است؛ نور زدن معنای خاص دارد؛ یعنی بدون رجوع به شورای امنیت و نادیده گرفتن وظایف شورای امنیت و سازمان ملل. در این زمینه مثالهای زیادی برای نور زدن سازمان ملل وجود دارد اما نه در این مسئله؛ آمریکا در بخالت در پاناما در گرنادا و در ویتنام شوروی در بخالت نظامی در چلکسلواکی در مجارستان در افغانستان. چین در حمله و اشغال نظامی تبت و کشتار هشتاد هزار مردم تبت، اسرائیل در حمله نظامی به لبنان و اشغال سرزمین فلسطین نمونه هائی از موارد نور زدن سازمان ملل و نادیده گرفتن آن و بی اعتنائی به تصمیمات شورای امنیت است. اما در درگیری با عراق و توسل به جنگ با داشتن حق وتو برای پنج عضو اصل شورای امنیت و با تصویب همه قطعنامه های مربوط به اشغال کویت بوسیله اعضای شورای امنیت و با استفاده نکردن حق وتو از سوی چین و شوروی در واقع حرف از دیکته کردن اراده آمریکا به سازمان ملل یعنی دیکته کردن سیاست آمریکا به شوروی و چین و دیگر اعضای اصلی و فرعی شورای امنیت؛ اما اگر باز به ریشه مسئله باز گردیم مبینم که در محکوم کردن عراق بخاطر اشغال کویت در اولین قطعنامه حتی یمن و کویت نیز رأی مثبت میدهند؛ یعنی عمل صدام حسین را محکوم میکنند. حال اگر به جنبه دیگر مسئله نگاه کنیم که مثل اینکه اصرار به محکوم کردن آمریکا با تکیه به ادله متضاد سؤال کننده را از توجه به اهمیت این جنبه باز میدارد؛ یعنی این جنبه که صدام حسین در موضعی از قدرت قرار داشت که میتواند سازمان ملل متحد را نور بزند یعنی کویت را ببلعد؛ یا بقول سرمقاله نویس شماره ۷۱ فدائی؛ میتواند سبعا عقب نشینی از کویت هر چند خود کشی بود اما در مقابل حفظ ارتش و حفظ رژیم عراق کمترین بهائی بود که رژیم صدام میپرداخت؛ سر مقاله نویس اینطور ادامه میدهد و نصیحت میکند:..... رژیم عراق در عین حال برای حفظ اعتبار خود بعنوان رهبر جهان عرب؛ در تبلیغات خود میتواند بر ایستادگی ارتش عراق در برابر بزرگترین و بیسابقه ترین ائتلافات نظامی جهان غرب علیه يك کشور جهان سوم؛ تکیه کند. سرمقاله نویس پس از ستایش از مهارت صدام حسین در چرخش های متعدد تاکتیکی بدون توجه به مطالب پریماکف نماینده مخصوص کرباجف در مورد عدم همکاری های عمومی صدام حسین با شوروی به نیت استفاده هرچه بیشتر از زمان؛ به عوامل مثبت قبول طرح کرباجف برای صدام حسین اشاره میکند

که: «..... موارد زیر از آن جمله است: حفظ ارتش و نیروها و امکانات نظامی عراق و جلوگیری از انهدام ماشین جنگی عراق در رویارویی زمینی (.....) این امتیازات تا حد پیش بینی تشکیل محور مسکو- بغداد- تهران در صحنه بین المللی و منطقه ای بر مقابل آمریکا و متحدانش بعنوان يك وزنه متعادل کننده پیش می‌رود.

عجب نصیاحی و عجب پیش بینی؟! و شگفت آور است که نویسنده سرمقاله چنان در نجات صدام و حفظ ارتش و ماشین جنگی او تعصب می‌ورزد تو گویی که این جناب صدام نه همان کسی است که با ماشین جنگی خود قبل از همه ملت عراق را به ضرب و زور استبداد و اختناق و شکنجه به سکوت و فقر و قرض و از دست دادن میلیاردها دلار ثروت و صدها هزار کشته و معلول و اسیر سرکوب کرده است. شگفت آور است که در اینجا مباحث همه گفتگو از جنایات آمریکا و متحدان آن است اما حرف و سخنی از رژیم هائی که با استبداد و خود کامگی و فساد خود ماشین اقتصادی و نظامی و صنعتی آمریکا و متحدان سرمایه داری و همچنین سوسیالیست های طرفدار رنجبران چینی و روسی و کره شمالی و آلمان شرقی دیروز و غیره و غیره را تغذیه میکنند بگوش نمیرسد: تو گویی که ماشین جنگی صدام وسیله حفظ استقلال عراق و حفظ آزادی و دموکراسی مردم عراق است! عراق بقول سرمقاله نویسنده شماره ۷۱ فدائی در شمار کشورهای های جهان سوم است؛ اما چه به آسانی از سر مسامحه و کریز از برابر واقعیت به استعمال این نوع اصطلاحات عادت کرده ایم و توجهی به مسئولیت ناشی از شیوه بکار بردن آنها نداریم. عراق اکنون و بالفعل در شمار ممالک جهان سوم است؛ اما کدام جهان سوم یعنی عراق از نظر ثروت و درآمد و استعداد رشد و توسعه در همان وضعی قرار دارد که حبشه یا مالی و توگو یا هائیتی و بنگلادش و غیره و غیره.....؟!.

گفت: از قیاسش خنده آمد خلق را عراق بالقوه يك کشور ثروتمند است با دجله و فرات و با نومیلیون و پانصد هزار بشکه نفت در روز و با هفده میلیون جمعیت؛ کدام کشوری از جهان سوم را سراغ داریم که طبق گزارش انستیتوی تحقیقات بین المللی صلح سوئد (این انستیتو سازمانی مستقل است در زمینه مطالعات مربوط به تجارت بین المللی اسلحه) بیش از چهارصد میلیارد فرانک یا هشتاد میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ فقط به خرید اسلحه و تقویت سیستم نظامی خود اختصاص داده باشد؟. اگر یکی از نشانه های اساسی جهان سومی بودن فقر است هیچ کشور فقیری دارای چنین منابعی از ثروت نیست که فدائی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰



طبق گزارش همین انستیتو از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ صدام حسین به تنهایی بیش از مجموع شش کشور خلیج فارس یعنی عربستان، بحرین، عمان، قطر، کویت و امارات متحد عربی از کشورهای خارج اسلحه خریده است. در سال ۱۹۸۹ یعنی یکسال پس از قطع آتش بس جنگ با ایران عراق بالغ بر ۹۰ میلیارد فرانک اسلحه خریده است. شوروی و چین و فرانسه سه عضو دائمی شورای امنیت به تنهایی هشتاد در صد سلاحهای جنگی عراق را تأمین کرده اند.

و بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ وزارت بازرگانی آمریکا اجازه صدور يك میلیارد و پانصد میلیون دلار مواد جنگی به عراق را صادر کرده است و بالغ بر ۷۵۰ مؤسسه آمریکائی به این ترتیب پروانه صدور مواد جنگی را به مقصد مستقیم وزارت دفاع عراق بدست آورده اند؛ تد ژاکوب مشاور قضائی کمیسیون فرعی بازرگانی مجلس نمایندگان تأیید میکند که در سال گذشته یعنی ۱۹۹۰ بیش از بیست نوع مواد شیمیائی و بیولوژیک از طرف موسسات آمریکائی به کمیسیون انرژی اتمی عراق فروخته شده است (نقل از لوموند شماره ۱۰-۱۱ یکشنبه و نوشنبه فوریه ۱۹۹۱)

با توجه به این مختصر باید از نویسنده سر مقاله شماره ۷۱ فدائی و سؤال کننده پرسید آیا اولاً عراق را میتوان با اینهمه درآمد و امکانات بالقوه در شمار کشورهای های جهان سوم شمرد؟. و ثانیاً آیا اسراف صدها میلیارد دلار ثروت عراق در راه جنگ با ایران و خرید اسلحه و ساختن پناه گاههای بتنی ضد بمب اتمی و تجهیز دهها لشکر و ساختن بمب های شیمیائی و تلاش برای دست یافتن به تکنولوژی هسته ای ناشی از اراده و خواست و رأی ملت عراق است یا فقط مبتنی بر اراده صدام حسین به عنوان دیکتاتور مطلق العنان؟.

نکته آخر ، سؤال کننده عقیده مرا در مورد اینکه ریشه بحران بر دیکتاتوری صدام و اختناق حاکم بر ملت عراق است نه در قدرت آمریکا به شیوه

سؤال بحمل بر توجیه گرایش آمریکا به تور زدن سازمان ملل و دیکته کردن اراده اش مینماید. اولاً در بالا دلایلی را که طبق آن آمریکا سازمان ملل را دور نزده است بلکه حتی بقول سؤال کننده با دیکته کردن اراده خودش از اعضای دائمی و غیر دائمی شورای امنیت جواز مداخله نظامی گرفته است ذکر کردم؛ اما و ثانیاً وقتی سؤال کننده حرف از توجیه میزند من ناچارم به مسئله ترس و عقده حقارت باز گردم و سؤال کنم توجیه سیاست آمریکا برای چه منظور؟ آمریکا نیازی به توجیه من یا دفاع من از سیاست خود ندارد؛ اما من چه نیازی به توجیه و یا دفاع از سیاست آمریکا دارم؟. من از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اقل با قلم با سیاست سلطه جوئی و غارتگری آمریکا مبارزه کرده ام. یکسال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ وقتی سیا با کودتا در گواتمالا ۱۹۵۴ رژیم آزادیخواه آربنز را سرنگون کرد من در آن روزگار سکوت و سیاهی در مجله اندیشه و هنر به جنایات سیا و برادران والس که شریک وکیل مدافع شرکت آمریکائی یونایتد فروت بودند حمله کردم (این شرکت آمریکائی صاحب اراضی بزرگ کشت موز در گواتمالا بود نظیر مؤسسه آی-تی-تی که همدست و محرک ژنرالهای شیلی در بر اندازی حکومت قانونی آئنده بود). بهمین جهت چون سالیان درازی است که من در زمینه مخالفت علنی با استبداد و استعمار و امپریالیزم از هر نوع نیازی به ارائه شناسنامه ندارم در برخورد با مسائل پیچیده جهانی گرفتار عقده توجیه و یا ترس و حقارت نیستم و در اظهار نظر و بیان عقیده که قطعاً عاری از خطا و اشتباه نیست صراحت و آزادی را انتخاب کرده ام. خارج از مطلب نیست اگر در اینجا متذکر شوم که وقتی در ۱۹۶۸ تانکهای شوروی بهار پراک را درهم کوبیدند من در مجله ماهانه نگین (که یادش و یاد صاحب امتیازش محمود عنایت آزادیخواه گرانقدر بخیر) نوشتم که من هرگز نمیتوانم قبول کنم که اعتقاد و ایمان برژنف دبیر کل حزب کمونیست شوروی به سوسیالیزم از ایمان و اعتقاد دویچک دبیر کل حزب کمونیست چکسلواکی بیشتر است؛ و واقعیت اینست که برژنف حاکم بر يك کشور نیست و پنجاه میلیونی است و دویچک نماینده يك ملت هجده میلیونی. و وقتی سناتور آمریکائی در سنای آمریکا میگوید آمریکا نباید در کار مداخله شوروی در چکسلواکی مخالفت کند زیرا چکسلواکی در منطقه قدرت شوروی است؛ همانگونه که شوروی به خود اجازه نمیدهد در سیاست ما در آمریکای لاتین دخالت کند. این یعنی نتیجه کنفرانس یالتا و تقسیم جهان به مناطق نفوذ ابر قدرت ها.

سؤال - شما وقتی می‌گویند «اشکال کار ما

امپریالیزم آمریکانیست، بلکه امپریالیزم و استبداد و خودکامگی صدام حسین و ولایت فقیه و خاندان سعود و غیره» است، آیا نقش و مسؤلیت آمریکا و غرب را در دفاع از دیکتاتوریه‌ها از جمله همین صدام حسین و خاندان سعود و حافظ اسد بر سرازیر کردن تسلیحات به منطقه نادیده نمی‌گیرید؟

جواب - این سؤال هنگامیکه فقط به

آمریکا و غرب در دفاع از دیکتاتوریه‌ها و فروش اسلحه به منطقه اشاره میکند به عمد یا غیر عمد ناقص است؛ و شگفتا از این نقص که هیچگاه فراموش نمی‌شود! چه کسی منکر این واقعیت است که تأمین کننده اصلی اسلحه عراق و خدمات نظامی و آموزشی ارتش صدام حسین روسیه شوروی بود؟ در جواب قبلی به نقل از گزارش انستیتوی تحقیقات بین‌المللی صلح سوئد گفتیم که هشتاد درصد سلاحهای جنگی عراق بوسیله چین و روسیه و فرانسه فروخته شده است؛ در شماره ۷۱ نشریه فدایی به نقل از لوموند قول نخست وزیر کانادا را نقل کردم که گفته بود هر پنج عضو دائمی شورای امنیت فروشنده سلاح به عراق می‌باشند. بطور کلی چه کسی منکر این واقعیت است که آمریکا و فرانسه و انگلیس و آلمان و شوروی و چین و ایتالیا و اتریش و سوئد و بلژیک و چکسلواکی و دیگر کشورها نظیر کره شمالی و برزیل و حتی شیلی و آرژانتین فروشنده اسلحه هستند؟

وقتی شوروی هشتاد درصد اسلحه صدام حسین را تأمین میکند و هواپیماهای جنگی میگ ۲۹ به ایران می‌فروشد یا چین که انواع موشک به عراق و ایران می‌فروشد ناچار مدافع دیکتاتوری این رژیمها نیز می‌باشند. اما اصل سؤال هنگامی از منطق عاری می‌شود که سؤال کننده هنوز نمی‌خواهد قبول کند که کسی دیکتاتور را مجبور به خرید اسلحه نمیکند.

صدام حسین، هرگز برای خرید چهار صد میلیارد فرائک اسلحه فقط در سال ۱۹۸۰ تحت فشار آمریکا یا شوروی یا فرانسه یا چین قرار نداشت؛ ما از کرک توقع داریم که گزینه درندگی خود را فراموش کند بدون اینکه از خودمان سؤال کنیم که چه تدبیری برای دفاع از خود اندیشیده ایم. اگر آمریکا و فروشندگان بین‌المللی اسلحه و حامیان دیکتاتوری نخواهند دست از فروش اسلحه و حمایت خود از رژیمهای فاسد نفتی منطقه بردارند وظیفه ما چیست؛ وظیفه ما مبارزه با رژیمهای مستبد و خودکامه است یا لعنت و نفرین به آمریکا و حامیان دیکتاتوری؟ چه کسی جز يك دیکتاتور خودکامه نظیر

صدام حسین میتواندست بخاطر جنون قدرت طلبی خود پانصد هزار سرباز آمریکائی را با سیصد میلیون تن اسلحه و ملزومات جنگی به منطقه خاورمیانه بکشاند و میلیارد ها دلار نذایر حال و آینده کویت و عربستان را به این سهولت به عنوان نوسازی کویت و تجدید تسلیحات شیوخ نفتی خلیج فارس در دامن معامله کاران و فروشندگان اسلحه غرب بریزد؟.

جنگ ایران و عراق جنگ بین دو رژیم استبدادی بود؛ اما این دو رژیم هیچک دست نشانده آمریکا ویا هیچ قدرت خارجی نبردند؛ اما این جنگ همانقدر که برای دولت ایران و عراق موجب نکبت و بدبختی بود برای فروشندگان اسلحه غرب و شرق نعمت و برکت بود.

هیچ قدرتی سران انقلاب الجزایر را مجبور نکرده بود که پس از استقلال با برقراری يك رژیم دیکتاتوری تك حزبی و در قالب سوسیالیزم استالینی مدت سی سال با سالی میلیارد ها دلار درآمد نفت و گاز ملت الجزایر را به مرحله ای از نارضایتی و فقر و بیکاری بکشانند که امروز بنیاد گرایان اسلامی قشری پرچم نجات بر افروزند و در انتخابات شهرداریها حائز اکثریت شوند.

در مقاله «جنگ خلیج فارس، آینده جهان و منافع ملی ایران» نویسنده در تحلیل اوضاع سیاسی و بحران منطقه مینویسد: «...در چنین شرائطی دولت آمریکا مدعی نقش رهبری بر جهان است و میخواهد بهبود وضع داخلی و موضع جهانی گذشته خود را از طریق دامن زدن به تولید گسترده تسلیحات و جنگ های منطقه ای باز یابد، درحالیکه نه پشتوانه مادی این کار را دارد و نه اعتبار معنوی و سیاسی آن را»

وقتی به این ترتیب آمریکا فاقد پشتوانه مادی و اعتبار معنوی و سیاسی برای احراز رهبری جهانی است دیگر چرا قبول نکنیم که مشکل اساسی ما آمریکای فاقد پشتوانه مادی و اعتبار معنوی نیست مشکل کشور های عقب افتاده مشکل استبداد و دیکتاتورها و مشکل جهل و ناآگاهی فرهنگی و اجتماعی است؛ مشکل ما اینست که ما خود را قیدی پندارهای مدینه فاضله و ناگجا آبادی کرده ایم که در واقعیت وجود ندارد. به قول ژان استوارت میل در رساله آزادی: «استبداد اجتماعی یعنی سیستمی که در آن جامعه خود مستبد است خطرش برای استقلال افراد بمراتب بیشتر از يك سرکوب سیاسی میباشد.» ما اگر توان تغییر خود و شیوه تفکر و عمل اجتماعی خود را نداشته باشیم هرگز قادر به تغییر شیوه سیاست قدرتهای بزرگ صنعتی و سیاسی جهان به نفع خود نخواهیم شد.

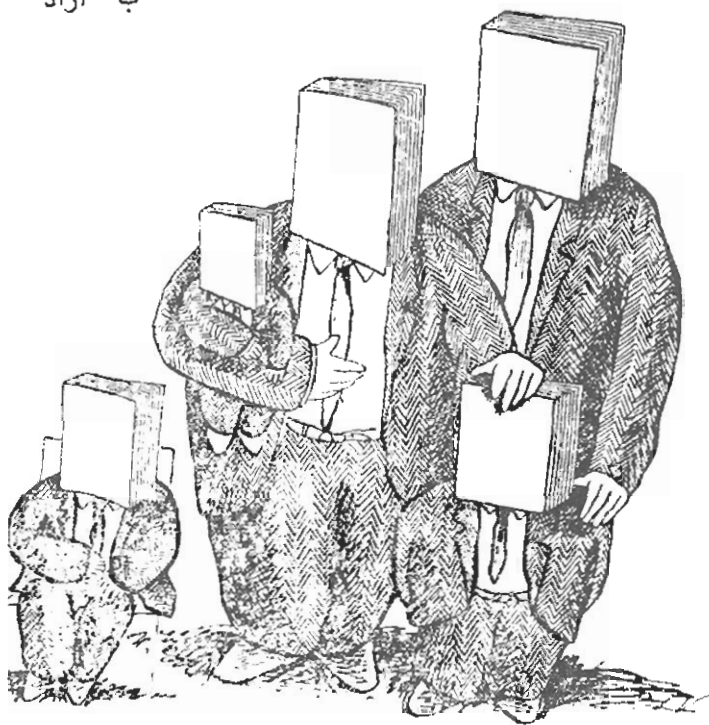
توقع اینکه آمریکا و شوروی و چین و سایر کشور های صنعتی مصالح سیاسی و اقتصادی و بازرگانی خود را با مصالح ملت عقب مانده هماهنگ کنند و دست از ایجاد تضمین های دراز مدت برای تأمین منافع خود بر منابع طبیعی استراتژیک مناطق مختلف جهان بردارند توقعی بیجاست.

اما مسئله ایست که جهان دوران قرن نوزدهم را از سرگذرانده است و دوران جنگ سرد و دو قطبی جهان نیز سپری شده است بطور کلی کشورهای کوچک و عقب مانده و یا کشور های بالقوه شوتمندی نظیر ایران و عراق و عربستان و برزیل و هند و اندونزی و دیگران دارای استقلال سیاسی و خارج از دایره نفوذ قدرت مستقیم یا غیر مستقیم قدرتهای بزرگ هستند؛ هند کشوری است فقیر اما مستقل و در سیاست خارجی تابع هیچ قدرتی بیگانه نیست. زیرا رژیم سیاسی هند با همه ضعف ها و کمبود ها و عقب ماندگیهای اجتماعی و اقتصادی رژیمی دموکراتیک است. سیاست داخلی او در واقع تابع منافع ملی هندوستان است نه تابع حزب کنگره یا زمامداران آن. رژیم ایران يك رژیم مستقل است اما سیاست خارجی آن تابع منافع ملی نیست بلکه تابع منافع صاحبان قدرت آنست.

اگر سیاست خارجی ایران یا عراق یا عربستان سعودی یا پاکستان در جهت منافع ملی باشد ناچار باید ملت در اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور دخیل و ناظر باشند و خرج و دخل مملکت در کنترل و نظارت قانون باشد و هیچ مقامی بر هر رتبه از مراتب سیاسی و اداری و مذهبی و رهبری فارغ و آزاد از محدودیتهای قانونی نباشد. در اینصورت جانی برای سخالت بیگانگان و تحمیل و مداخله آنها در امر خرج و دخل مملکت و چگونگی مصرف درآمد های عمومی باقی نمی‌ماند.

به عقیده من تعیین تکلیف ما با آمریکا و هر قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی سلطه جو از تعیین تکلیف ما با خودما، با رژیمهای استبداد خود کامه ای که بر ما مسلط شده اند شروع میشود. جهان ما مدینه فاضله نیست؛ عصر زوال امپراطوریه‌ها را دیده ایم و دوران سقوط ایدئولوژی ها و تقسیم بندی لوقطبی را نیز پشت سر گذاشتیم آنچه ما هنوز با خویشترن خویش حل نکرده ایم اینست که دنیا به خیر مطلق و شرمطلق تقسیم شده است؛ ما نباید بنای کار خود را بر مرعوب شدن یا مجنوب شدن در تحلیل های سیاسی انستیتوی تحقیقاتی غرب یا شرق بگذاریم؛ روزی که هیتر میخواست اروپا را سراسر تسخیر کند و قبل از اوناپلئون در این توهم بود و روز دیگر کنگره ملل شرق بر باکو در تدارک گسترش

ادبیات و رادیکالیسم سیاسی



رادیکالیسم سیاسی بر بنیاد یک ادبیات رزمنده، مبارز و شور آفرین به جریانان سیاسی و اجتماعی یک راستای آزادیخواه، انقلابی و توأم با اهداف عدالت اجتماعی میدهد. آن مثنی سیاسی که نتواند به چنین ادبیاتی تکیه کند و از آن الهام نگیرد در جریان پیشرفت آگاهی مردم رفوزه و مرید خواهد شد. مهمترین ویژگی کمونیسم سنتی (البته به شکل‌های مختلف و گوناگون ولسی در مضمون واحد) یا تحقیر و بی‌اعتنائی به این ادبیات بوده و یا به یوغ کشیدن و زیر قدرت خویش در آوردن آن بوده است. از طریق مناسبات بین المللی این رزمندگی ادبیات بگونه‌ای با سعه‌ای هدایت میشد و در نتیجه با احکام مذهب گونه‌ای توأم میشد که الزاماً با پیشرفت علم و آگاهی بشر درهم میریخت و در هم میریخت. در نتیجه، یکی از بدبختی‌های جنبش چپ که هنوز بعنوان یک میراث آنرا با خودش یدک میکشد این بوده که یکسونگر بار آمده و عادت کرده است که به نقطه واحدی نگاه میکند و آغاز و همه تحولات و تجارب را از نقطه معینی تعقیب میکند و تا نهایت میخواد بر همان اساس حرکتها را ارزیابی و تحلیل کند. حتی در زمانیکه به اصطلاح به یک سوسیالیسم مدرن و آزادیخواهانه دست یافته، باز هم این سوسیالیسم مدرن و آزادیخواهانه را میخواد از درون احزاب کمونیستی که متحول شده اند تعقیب کند و بدنبال سرنوشت آنها برود و سرنوشت خودش را حتی در نوگرایی تابع سرنوشت نوگرایانه آنها کند. بطور خیلی ساده مردم به یک چنین نیرویی اعتماد نمیکند چرا که معلوم نیست فردا چه خواهد شد و چه خواهد گفت. آنها میتوانند به جای اینکه به این نیرو توجه کرده و به آن اهمیت دهند، به نیرویی که او منشأ تحولاتش را از آنجا میبیند و ادامه اش را هم به آنجا نسبت میدهد و میخواد به شکل‌های مختلف از آنجا تقلید کند، روی آورد. آنها احتیاجی ندارند که به جریاناتی که تابعی از متغیرها هستند اهمیت بدهند. وقتی که خود متغیرها را میتوان بررسی کرد توابع آنها کاملاً جنبه ثانوی پیدا میکنند و این کاملاً طبیعی است.

بخش بزرگی از چپ هم اکنون حتی بنام فکر نو خود تابع فکر نو در شوروی است و فاقد استقلال و هویت ملی است. بخش دیگر تابع سوسیال دموکراسی اروپایی است. مثال مشخصی برنیم، توجه کنیم که بخشی از چپ نو طرفدار حذف شعار سرنگونی است. یعنی همان رابطه ارباب و رعیتی گذشته که در آنوقت بنام «کمونیسم بین المللی» و یا «انتر ناسیونالیسم پرولتری» بیان میشد، حالا که این اصول رفوزه شده اند، در واقع مدل رفوزه شده آنها را باز از محلی که آنها را رفوزه اعلام کرده تعقیب و تقلید میکند و به همین دلیل است که در جنبش چپ به اصطلاح متحول ایران شعار سرنگونی حذف میشود.

فاجعه در اینجا است که این جنبش نوگرا، لااقل در بخش بزرگی از آن - و گزافه نیست که اگر بگویم تمامی آن - نو نیست و نمیتواند حمایت مردم را به خودش جلب نماید. او اصلاً قادر نیست از تجارب جریاناتی مانند کنگره ملی افریقا و جنبش ملی و دمکراتیک افریقای جنوبی بهره بگیرد و نگاه کند که شعار مبارزه مسلحانه را حتی در زمانیکه ماندلا با بوش رئیس جمهور امریکا ملاقات کرد، هنوز رد نکرد و در مورد شعار سرنگونی، قدم به قدم بر این نکته توجه داشت

که اگر رادیکالیسم سیاسی توده‌ها را از ایشان بگیرد، دیگر اصلاً نولت افریقای جنوبی نیاز چندانی ندارد که با ماندلا و کنگره ملی افریقا بعنوان یک نماینده مقتدر جنبش توده‌ای تماس بگیرد. نیرویی که از پیش مواضع خود را به امید رفرم در اختیار دشمن قرار میدهد، نیرویی است که محکوم به شکست و تحقیر و محکوم به این است که از مسیر رشد و ترقی تاریخ فاصله بگیرد. مسئله در این است که هنوز جمهوری اسلامی اساساً حتی موجودیت این آقایان و نیروها را به رسمیت نمیشناسد سهل است، آنها را به حبس و اعدام محکوم میکند ولی این نیروهای با اصطلاح آزادیخواه از پیش شعار سرنگونی را نو دستی پیش کش کرده آنرا از بین میبرند، برای اینکه تحولات در نقطه معینی از جهان چنین آغاز شده و اینها هم ذهنشان باز شده است، ولی حقیقت امر خلاف این است چرا که اینها و نظر ایشان زمانی هم به همین صورت از جمهوری اسلامی حمایت کردند و شعار سرنگونی، این رژیم را در واقع نادرست میدانستند و خواهان اتحاد با حکومت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بودند. چیزیکه جدیداً تحت عنوان فکر نو بیان شده برای از بین بردن شعار سرنگونی، در واقع روی دیگری از همان سکه است و چیز جدیدی نیست. اساس و ماهیتش سازشکاری است.

تا آنجائیکه نیروهای چپ این شعار را میدهند، این نیروها وابستگی خودشان را به آن نقطه معینی که در گذشته هم بوده حفظ کرده اند و الآن اگر به گذشته آن نقطه معین، یعنی مثلاً به گذشته اتحاد شوروی یا کمونیسم بین الملل انتقاد دارند دقیقاً به این خاطر است که خود احزاب به اصطلاح «سوسیالیسم دمکراتیک» این کشورها این عقیده را دارند و این گروه‌های تابع که از طریق تابعیت به فکر نو رسیده اند این نوع افکار را تعقیب کرده و این نوع شعارها و طرحها را ارائه میدهند. این یکسو نگری، تابع این حرکت سنتی چپ ایدئولوژیک بوده که نه تنها در ایران، بلکه در همه جای دنیا عمل میکرده است. ولی تا جائیکه به نیروهای مربوط میشود که میتوان آنها را جریانات خروج از چپ نامید (مثل حزب جمهوریخواهان ملی و غیره) مسئله از نوویژکی بر خوردار میگردد. یکی اینکه، برخی از عناصر این نیروها خود در گذشته به نحوی از انحاء به چپ سنتی وابسته بوده

اند و سپس در يك حرکت واکنشی از آن گسسته اند و منطقی است که گسست های سریعی از این دست مختصات واکنشی خود را خواهد داشت.

ویژگی نوم در رابطه با عناصری است که هرگز سابقه چپ نداشته اند ولی اینها نیز طرفدار حذف شعار سرنگونی هستند. این نیروها با يك تربیت سنتی اساساً همیشه طرفدار مبارزات لگال و قانونی بوده اند و لگالیسم جزو سررشتشان بوده و هرگز ادعای مبارزه به شکل دیگری را هم نداشته اند. این مسئله کلاً به نوع بینش و تربیت سیاسی و اجتماعی این عناصر و یانیروهای سیاسی مربوط میشود که اگر قابل انتقاد باشد یا نباشد در جای خودش قابل بررسی است ولی آنچه تجارب تاریخ نشان میدهد طرح شعار سرنگونی يك حقیقت کهنه شده تاریخی نیست و در مقاطع مختلف حقانیت داشته و دارد. مبارزه علیه استعمارانگلیس در هند که توسط حزب کنگره هند و گاندی و نهرو رهبری میشد زیر این شعار انجام میگرفت وگوجه شکل شعار قانونی و لگالیستی بود ولی مضمون آن کاملاً با طرح چنین شعاری منطبق بود و در آنزمان سرنگونی معنی اش خروج کامل استعمار انگلیس از هند بود. یعنی مبارزات ملی گرایانه هند علیه استعمار که شکل رادیکال سیاسی پیدا کرده اند به لحاظ روش و مضمون حتی با مبارزاتی که با طرح شعار سرنگونی عمل میکرده اند قابل انطباق و مقایسه اند، منتها در آنجا به جای سرنگونی يك حکومت محلی خروج کامل ویی قید و شرط نیروی خارجی که از يك حکومت محلی حمایت میکرده مراد بوده و در نتیجه سرنگونی در آن حکومت تابع این هدف بوده است.

به هر حال همانگونه که گفتیم بدبختی جنبشی که عادت کرده است که نسخه برداری کند و به محل صدور نسخه های واحدی نگاه کند در این است که نوگرایی اش هم باز تابع آن است. يك چنین جنبشی از پیش در واقع حریف را بر خودش مسلط کرده و امکان مبارزات آینده را مینندد و خودش را از پیش خلع سلاح میکند. این نیرو اساساً این امکان را ندارد که بتواند به لحاظ جغرافیایی به محلهای مختلفی که حرکاتی در آنها در جریان است نگاه کند و یا به تاریخ حرکات مختلف در طول زمان نگاه انتقادی کند و از جمع بندی همه اینها يك سیاست معینی را در آورده و تعقیب کند. به جای همه اینها بدلیل تربیت گذشته اش، مجبور است همان گونه عمل کند و به این دلیل پیشاپیش شعار سرنگونی را در دستمالهای حریری از تئوریهایی که بافته به جمهوری اسلامی تقدیم کند. چنین نیرویی دیگر نمیتواند هرگز از ادبیات استفاده کند و نمیتواند ادبیات را بعنوان يك نیروی رزمنده و خلاق در رابطه با مردم قرار دهد و از اهداف آزادیخواهانه آن به سود خودش استفاده کند. اصلاً این نیرو احتیاجی هم به این نوع ادبیات ندارد. این نیرو احتیاج به ادبیاتی را رد که برده او باشد و با چارچوب معینی که به این ادبیات میدهد و آن را به يك ادبیات مبلغ تبدیل میکند.

در نتیجه، جنبشی که فاقد يك ادبیات مستقل رزمنده و شکوفا باشد و نتواند مردم را به شور و مبارزه وا دارد، از پیش شکست خورده است. نمیشود جنبش پیروزی را در دنیا سراغ کرد که يك ادبیات رزمنده زمینه اجتماعی، فرهنگی و فکری پیروزی آنرا از قبل فراهم نکرده باشد. خوب به یادمان هست که در ایران تجربه مبارزه علیه دیکتاتوری شاه با چه شور و جد مبارزاتی همراه بود و دیدیم که حتی در آخرین سالهای قبل از انقلاب، شور و شوق مبارزه در هنر و ادبیات بنحوی گسترش یافت که بتدریج در هنر و ادب بازاری نیز رخنه میکرد و ادبیات کوچک و خیابان را نیز زیر تأثیر میگرفت. در بخشی از چپ افراطی این نوع هنر ها را

دست نشاننده های امپریالیسم و غیره میدانستند. وقتیکه خواننده ای میآمد و مثلاً شعری از شاملو در ترانه هایش میخواند، بعضی ها به آن بدبینانه نگاه میکردند. ولی واقعیت این بود که این يك نیاز اجتماعی بود که باعث میشد شعر شاملو به جای يك شعر ابکی کاملاً سطح پائین، مورد استفاده يك خواننده قرار میگرفت، این نشان میداد که حرکات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران دارد به آن حد از بلوغ میرسد که حتی هنر تجاری هم برای جلب توجه و یا به هرحال به علت درک نیاز ها خودش را مجبور مینماید که از این ابزار فرهنگی مورد توجه مردم استفاده کند.

اساساً طرح شعار سرنگونی یانفی آن در واقع پذیرش و یانفی اخلاقی است که در جنبش میتواند بوجود بیاید و موجب اعتماد مردم شود. به کنار نهادن شعار سرنگونی اولین اثرش این است که موجب بی اعتمادی مردم میشود. برای اینکه نشان میدهد این نیرو حتی قبل از اینکه به يك نیروی واقعی تبدیل شود خودش را برای هر نوع سازشی آماده میکند، برای اینکه با التماس و گدائی از يك دشمن قهار و بی رحم و جلاد بتواند آوانس هائی بدست بیاورد و یا ادامه همان شیوه ای است که پنجاه سال در ایران حزب توده آنرا نمایندگی میکرده و زمانی حتی از طریق تحلیلهای چاپلوسانه که به حق نام دیگری نمیتوان بر آن گذاشت جناح فرح را بوجود میآورد و بر جناح شاه و جناح اشرف ترجیح میداد و با خیالیانی هائی از این دست میخواست نظر لطف حکومت و ساواک را جلب کند و بنوعی ملتسمانه به آنها حالی کند که اگر اجازه بدهید من بیایم و در ایران مبارزه کنم، در چارچوب مبارزات قانونی پیش خواهم رفت و ضمن حفظ چارچوب همیشه بندنافم را در دست شما خواهم گذاشت و میتوانید مطمئن باشید که از هر چارچوب که شما تعیین کنید فراتر نخواهم رفت فقط اجازه بدهید برای حفظ حق حیاتم در جامعه ایران فعالیت داشته باشم. عیناً این فلسفه یا بهتر بگوئیم این اخلاق هم اکنون در جنبش چپ توسط جناحهایی از فکر نو بیان میشود که باصطلاح خودشان را پرچمدار نفی این گذشته توده ای میدانند ولی هنوز این تربیت توده ای را حفظ کرده اند. باید شعر سعدی را برای آنها خواند که:

سعدی به روزگاران مهري نشسته بردل

بیرون نمیتوان کرد الا به روزگاران

با يك چنین نیرو هائی، مردم و نیروهایی که مخاطب این نیروها هستند باید برخورد قاطع بکنند و عملاً هم میکنند. آنها برخورد قاطعشان را از طریق نشان دادن بی اعتمادیشان به این نیروها نشان میدهند. لفو شعار سرنگونی را اگر بخواهیم از نظر تاریخی ارزیابی کنیم، یعنی اگر مثلاً دوره فاشیسم قبل از جنگ جهانی نوم را نگاه کنیم مبینیم که در آنزمان اگر نیروهای مبارز به طرح يك چنین شعار هائی میرسیدند، هیتلر به لحاظ مادی، معنوی ابقا میشد. کنار گذاشتن شعار سرنگونی جمهوری اسلامی معنی اش این است که جمهوری اسلامی دیگر رژیمی چیزی شبیه فاشیسم نیست و حزب الله دیگر يك پدیده فاشیستی یا شبه فاشیستی نیست و تحول انسانی در آن امکان پذیر است. این تفکر در عین حال نفی تجربه آفریقای جنوبی است که نشان میدهد مبارزات کنگره ملی آفریقا و جنبش مردم در آفریقای جنوبی و حمایت جنبش جهانی از آنها باعث شد که رژیم آفریقای جنوبی را در بحران ببرد و زیر فشار قرار دهد که از درون متحول شود و به سوی آوانسهای سیاسی به سود جنبش مردم گرایش پیدا کند. موضع فوق در واقع نفی این تجربه است و به این معناست که فاشیسم در آفریقای جنوبی خودش انسانی و متحول شده و حداکثر آمریکا به او فشار آورده و او را وادار کرده که انسانی و



ها مورد حمایت قرار داد و حتی در جاهایی که به نحو غیر عادلانه ای بورژوازی به احزاب سوسیالیسم دمکراتیک حمله میکنند باید از این نوع احزاب حمایت سیاسی کرد. ولی در شرائطی که منشور دفاع از چپ در جنبش چپ نوین ایران در حال کرم شدن است و مشخصات شناسنامه ای برای خودش پیدا میکند تلاش میشود که شناسنامه ای از نوع شناسنامه سوسیالیسم دمکراتیک برای جنبش چپ ایران درست کنند. در حالیکه احزاب سوسیالیسم دمکراتیک که حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان شرقی مهمترین نمونه آنهاست، دارای مشخصاتی هستند که جنبش چپ در ایران نمیتواند از آنها پیروی کند و نمیتواند به آنها نگاه کند و تجارب آنها را در خودش تکرار کند.

دلایلی که برای این مورد که میتوانم بیاورم از این قرارند: یکی اینکه خطر ایدئولوژی گرائی به نحو دیگری وجود دارد و خطر این مناسبات انترناسیونالیستی و انترناسیونالیسم بازی در هر حال مجدداً وجود دارد و آن رابطه ای که در گذشته با احزاب کمونیسم سنتی وجود داشت حالا به نحو دیگری بازم میشود با احزاب «سوسیالیسم دمکراتیک» تکرار شود و دوباره عدم اعتماد توده ها را بدنبال آورد. دیگر اینکه این تلاش آگاهانه یا ناآگاهانه وجود دارد که حمایت نسبی از احزاب سوسیالیسم دمکراتیک در اروپای شرقی را که به هر حال از احزاب کمونیسم سنتی بوجود آمده اند میخواهد به هم هویت شدن با آنها تبدیل کند که کاری به خودی خود برای چپ ایران که اساساً تجربه و تاریخ جداگانه و مستقلی از آنها دارد مرکب است. علاوه بر این سابقه تاریخی این سوسیالیسم دمکراتیک مسئله مهمی است، یعنی این جریانات و اصلاً این نهاد سوسیالیسم دموکراتیک خودمخلوق حزب کمونیسم سنتی است که در موردکل چپ ایران صادق نیست و فقط در مورد آن بخشی صادق است که از درون حزب توده بوجود آمده است. بنا بر این گرایش خودبخودی و یا آگاهانه این نیرو که از درون حزب توده بوجود آمده به سوی حزب سوسیالیسم دمکراتیک البته میتواند خیلی طبیعی تر باشد، ولی برای کل جنبش چپ نسل دوم و ادامه آن تا کنون یک چنین تاریخچه سیاسی و سابقه تاریخی اساساً وجود ندارد و تصنعی خواهد بود اگر به آن نوع رابطه ای با احزاب سوسیالیسم دمکراتیک بغلند که آن جریاناتی که از درون حزب

متحول بشود. آنچه در آفریقای جنوبی بوجود آمد، پیدایش عناصر و ارزش هائی در فرهنگ سیاسی مردم آفریقای جنوبی و از جمله ارزش مقاومت بود که با مقاومت رهبران کنگره ملی آفریقا در زندانها رهبری میشد و این اهمیت به سزائی در پیروزی جنبش و شکست حکومت فاشیستی داشت. اهمیت معنوی این مقاومت بسیار بالا بود و نقش نسبتاً تعیین کننده ای در کل پیروزی جنبش داشت. این مقاومت با دفاع از مبارزه مسلحانه توسط شخص نلسون ماندلا و سایر رهبران کنگره ملی آفریقا کل این جنبش همراه بود و باشعار سرنگونی رژیم فاشیستی حاکم بر آفریقای جنوبی، این ارزشها به هم پیوند خورده بود. یعنی سرنگونی به اضافه دفاع از مبارزه مسلحانه، به اضافه اصل مقاومت در زندانها که خود کره خورده بود با مقاومت نهضت سیاه در مقابل نژاد گرائی سفید، اگر این عناصر و بافت به هم پیوسته آنها را از درون فرهنگ سیاسی آفریقای جنوبی حذف میکردید، در انصورت فاشیسم تا دهها سال دیگر بر آفریقای جنوبی حکومت میکرد. فاشیسم به خودی خود متحول نشد، بلکه بر اساس این سه اصل و سه جزء به هم تنیده به زیر کشیده شد که در مجموع بمفهوم یک اخلاق سیاسی و انقلابی در آفریقای جنوبی است که به پیروزی رسید.

آنهاست که پیشاپیش شعار سرنگونی را به ملایان تقدیم میکنند باید بدانند که این نسخه رفوزه شده ای شبیه همان نسخه های مهر شده «برابر اصل» ی است که سرچشمه های حیات معنوی و شور اجتماعی را در مردم میخسکاند.

هم اکنون نیز بی توجهی به ادبیات و عدم درک آن یکی از وجوه مشترکی است که فکر کمونیسم سنتی را با فکر نویی که اسمش ظاهراً «سوسیالیسم دموکراتیک» است پیوند میدهد.

در مورد شعار سرنگونی صحبت بیشتری نمیکنیم فقط اهمیت مسئله این است که لغو این شعار به تغییر بنیادی تحلیلهایی که در مورد رژیم جمهوری اسلامی ولایت فقیه و حزب اله وجود دارد بر میگردد و بویاره دارد آنها را به آن کانالی میاندازد که در گذشته فجایع عظیمی بوجود آورد. بهمین خاطر، این کار به تدوین یک سیستم اخلاقی سیاسی معترض و به تدوین یک فرهنگ واقعی کمک نمیکند و به آن ضربه میزند. لغو شعار سرنگونی فقط در صورتی امکان خواهد داشت که نیروهایی که پایگاه وسیع مردمی دارند بتوانند به نمایندگی از پایگاههای وسیع مردمی شان با تکیه بر شناخت مردم که تحول را چقدر با پوست، کوشش و استخوان خودشان حس کرده اند، به مانور های سیاسی روی بیاورند. در این صورت البته شعار سرنگونی شعار منطقی نیست و نلسون ماندلا و کنگره ملی آفریقا هم در این مورد از اختیارات وسیعی برای سازشهای انقلابی برخوردارند.

در رابطه با ادبیات و رادیکالیسم سیاسی بحث دیگر این است که وضع احزاب سوسیالیسم دمکراتیک در کشور های سوسیالیستی با کشور هائی که به هر حال سوسیالیستی بوده اند، ذهن چپ ایران هم به خود مشغول داشته و در شرایطی که جنبش چپ در ایران برای ترسیم مختصات و برای تدوین یک اخلاق سیاسی میکوشد، آگاهانه یا ناآگاهانه سعی دارند این چپ نو را بنوعی با سرنوشت احزاب سوسیالیسم دمکراتیک در اروپای شرقی پیوند دهند. این خود یکی از همان نوع تلاشهایی است که نگاه به محل صدور واحدی میکند و تحول را فقط از محل واحدی تعقیب میکند. این یک اصل درست است که نباید موضع غیر عادلانه و مهاجم بورژوازی را در حمله به احزاب سوسیالیسم دمکراتیک در این کشور

توده بوجود آمده اند به آن چرخش پیدا کنند.

نکته دیگر این است که از لحاظ روانشناسی اجتماعی احزاب سوسیالیسم دمکراتیک اساساً زمینه پذیرش و جذب را در میان مردم در تمام نقاط دنیا از دست داده اند و این به این خاطر است که بهر حال مردم اینها را تابع و مخلوق همان احزاب گذشته میدانند و به تحولات آنها اعتماد واقعی ندارند. این احزاب به زمانهای بسیار طولانی نیاز دارند تا نشان دهند که بطور اساسی تغییر کرده اند و یا اینکه بخاطر شرایط جدید و تغییر در آن چیزیکه تغییر برادر بزرگ تلقی میشود تغییر کرده اند. مسئله در این است که سوسیالیسم دمکراتیک بعنوان یک نهاد در دوران جدید، نهادهای مساوی سوسیال دموکراسی نیست. سوسیالیسم دمکراتیک نهاد ویژه ایست که با نهاد ویژه دیگری که اسم آن سوسیال دموکراسی است تفاوتها ی اساسی دارد و جنبش چپ در ایران باید از گرویدن خود به یکی از این دو جریان جلوگیری کند. نه سوسیال دموکراسی در اروپا و نه سوسیالیسم دمکراتیک در اروپای شرقی، هیچکدام نسخه درستی برای جنبش چپ نوین ایران نیستند. جنبش چپ نوین ایران از تمام تجارب این نیروها استفاده میکند و با آنها رابطه اش بصورت یک حمایت نسبی است. و این واژه حمایت نسبی باید بر پیشانی جنبش چپ نوین نوشته، منقوش و مهر شود و مرکز از آن تخطی نکند. سوسیالیسم دمکراتیک مثلاً در آلمان شرقی جریانی است که در پروسه و روند آزادی بخش در آلمان شرقی تأثیر و دخالت چندانی نداشته است. جنبش چپ نوزینی که بنام اتحادیه نودوفوروم جدید در آلمان شرقی فعالیت داشت چپی بود که در واقع خالق تحولات آلمان شرقی بود و علیه دیکتاتوری هونکر و دیکتاتوری پرولتاریا مبارزات جانانه ای کرد، در حالیکه در آلمان اصلاً چیزی بنام «سوسیالیسم دمکراتیک» وجود نداشت. اعتراضات بسیار محدود و نارسائی از جانب افرادی از حزب کمونیست آلمان شرقی البته وجود داشت که تأثیرات اجتماعی نداشته و در حدی نبود که حتی به جلب اعتماد مردم در ابعاد محدودی موفق شود. بنا بر این آن چیزیکه در کشور های اروپای شرقی خصوصاً در آلمان شرقی از نظر سمبلیک مبارزه کرد پرچم چپ را بلند کرد در حقیقت نه سوسیال دموکراسی اروپای غربی بود و نه سوسیالیسم دمکراتیکی که بعداً بصورت یک تحول در احزاب کمونیست اروپای شرقی بوجود آمد. این چپ بیشتر با سنخ چپ غیر ایدئولوژیک که در اروپای غربی فعالیت میکرد و حتی با سوسیال دموکراسی در اروپا هم خط فاصل معینی داشت، همخوانی و انطباق داشت. البته منظور این نیست که تجارب عظیم و غنی سوسیال دموکراسی در اروپای غربی در رابطه با صلح، عدالت اجتماعی و آزادی مورد توجه جنبش چپ نوین ایران نباید باشد. ولی میخواهیم بگوئیم که ما سه نوع چپ را از نظر تاریخی در دوران جدید تجربه کرده ایم. یکی چپی بود که از درون در واقع احزاب کمونیسم سنتی بوجود میآمد. این چپ به علت خفقان در سیستم آنترناسیونالیستی این احزاب مرکز امکان معرفی و ارائه خودش را به افکار عمومی و به مردم جهان پیدا نکرد. دیگری چپی بود که مستقل از آن حرکت میکرد و بیشتر به رادیکالیسم سیاسی مجهز بود تا به رادیکالیسم مسلکی. این در واقع چپی بود که در کشورهای مختلف در دهه اخیر بوجود آمد. و این با نوع سوم از چپ که جناحهایی از سوسیال دموکراسی اروپایی را در بر میگرفت تا حدود معینی اشتراکات آینده نگرانه ای داشت. چپ نوع سوم چپی بود که به لحاظ تئوریک خدمات ارزنده ای به فرهنگ اروپا کرد. این چپ خصوصیتش این بود که به ایدئولوژی تا حدود معینی وابستگی داشت ولی این وابستگی را فقط تا آنجا میپذیرفت که با یک رادیکالیسم سیاسی بتواند قابل جمع و منطبق باشد. بیشتر فعالیت این گروه از چپ در فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

قلمروهای تئوریک بوده و میخواست شریط سوسیالیستی مبارزه در قرن نوزده را بدون انحرافات که در قرن بیستم پیدا کرد، در انطباق با تمامی دستاوردهای آزادیخواهان و عدالت اجتماعی در روزگار موجود حفظ کند. نتیجه ای که از این تقسیم بندی میگیریم این است که چپی که به رادیکالیسم سیاسی مجهز بود و با موضعگیری مسلکی فاصله داشت، بطور موفق تری توانست با مردم پیوند یابد و خود را بعنوان چپی دارای چشم انداز در آینده تثبیت کند. این چپ از اتحادیه نود در آلمان شرقی و سبزها در آلمان غربی و جنبش محیط زیست بطور کلی که دیگر یک جنبش محیط زیست به تنهایی نیست و به حزب سیاسی تبدیل شده و همراه با روشنفکران یک حرکت وسیعی را بوجود آورد، باشعراهای رادیکال سیاسی علیه قدری آمریکائی و یا هر قدرت دیگری که جلو منافع آزادیخواهان، بشریت را سپر کند، مبارزه کرده اند و در این راه هم احتیاجی نداشته اند که خود را به یک ایدئولوژی که آنها را قالبی کند مجهز کنند. تجربه نشان داده است که اینها در این راستا بهتر توانسته اند عمل کنند و جلو بروند. البته برخی از اینها خود دچار اشتباهات گوناگونی تحت تأثیر حرکات کودکانه چپ گذشته هستند ولی تربیت دمکراتیک آنها این امید را میدهد که اینها قابل اصلاح و قابل درست شدن باشند.

از مجموعه این تقسیم بندی هایی که برای چپ کردیم، جنبش چپ ایران باید استفاده کند. ماحصل این تجربه به اعتقاد من این است که چپ برای اینکه مبارزه کند باید به رادیکالیسم سیاسی مجهز باشد و رادیکالیسم سیاسی آن فقط میتواند به یک ادبیات رزمنده و شکوفا و مردمی تکیه کند. اینها باید از همدیگر تغذیه کرده و به همدیگر متکی باشند برای اینکه فقط از طریق یک چنین اتکاء به یکدیگر است که میتوان شور و پاره ای را در مردم برای مبارزه علیه هر نوع فاشیسم و دیکتاتوری بوجود آورد. درسی که ما از این دستاوردها یاد میگیریم و من میخواهم روی آن تأکید کنم این است که بعضی ها این گرایش را دارند که از طریق مسلکی کردن جریانات این رادیکالیسم را بوجود بیاورند. تجربه چپ بطور کلی نشان داده که یک نیرو هو قدر مسلکی تر شده اتفاقاً رادیکالیسم سیاسی اش نیز کم شده است. به اعتقاد من بین رادیکالیسم ایدئولوژیک و رادیکالیسم سیاسی در دراز مدت یک رابطه معکوس وجود دارد. برای اینکه خطوط معین ایدئولوژیک که به انسان فرمان میرانند، قدرت تحرک و خلاقیت انسان را برای مبارزات سریع و لحظه ای در هر زمانی سلب میکند هر انسانی که هدفش خدمت به ایدئولوژی باشد در نهایت اخلاق سازشکارانه ای پیدا میکند و این ویژگی رزمندگی و رادیکالیسم سیاسی او را پائین میآورد. چنان تجارب زیادی در این مورد داریم که نمیتوان به همه آنها اشاره کرد. همین نمونه ای که رژیم یکی حمایت از جمهوری اسلامی تحت عنوان مقتضیات ایدئولوژیک کمونیسم بین الملل و دیگری دست کشیدن از شعار سرنگونی (مثلاً تحت تأثیر ملاقات شوار نازده با شاه افغانستان) تا آنجا که به جنبش چپ نوین مربوط است برای درک مسئله کفایت میکند. این برخورد ها نوعی ایدئولوژی گرائی را در جنبش بوجود میآورد و از این طریق قدرت سازشکاری آنرا بالا میبرند و بدینوسیله رادیکالیسم سیاسی آن را محدود میکنند و اخلاق و فرهنگ سیاسی معترض پایدار و مداومی را که اعتماد مردم بسته به تداوم و پایداری آن است از بین میبرند. بنا بر این در شرائطی که ما امروز داریم جنبش چپ نوین ایران باید بداند که این سوسیالیسم دمکراتیک و حرفهایی از این دست و وارد کردن آنها در برنامه ها دردی را نوا نمیکند و این هنوز آثاری از تفکر کهنه، قدیمی و پوسیده است. ما نیازی نداریم که خودمان را بنام سوسیالیسم دمکراتیک به مردم معرفی کنیم برای اینکه ما اصلاً به این نهاد تعلق نداریم. این نهادی

انقلاب روسیه به سراسر جهان آسیائی و آفریقائی بود و به ریزی پس از آن قدم گذاشتیم که هر که در کنار نژد تسخیر ناپذیر پروتاریای جهان نبود بر ضد آن بود. و این بار همه تحلیل‌های سیاسی در همه بحران خلیج فارس و شاهکار نظامی سیاسی جناب صدام حسین بر این محور است که آمریکا بر سرداری و قدر قدرتی سراسری کره زمین ارتقاء یافته است اما من همچنان به یاد گفته دیموکریت فیلسوف یونان باستان هستم که گفته بود از رودخانه دو بار نمیتوان عبور کرد؛ آبی که در پگاه از آن عبور میکنیم همان آبی نیست که در شامگاه از آن گذشته بودیم.

سؤال - آیا شما خود مختاری خلق‌های

تشکیل دهنده ملت ایران را قبول دارید یا نظام فدرال را یا حالت سومی متفاوت از این نورا.

جواب - سؤال عجیب و اگر جسارت نباشد

سؤال مضحکی است: «خود مختاری خلق‌های تشکیل دهنده ملت ایران» یعنی چه؟ من عقیده خود را در نوشته شماره ۷۱ نشریه فدایی به صراحت گفته‌ام؛ من معتقد به «اتومیزه کردن یا تکه پاره کردن ملت ایران به بهانه تفاوت‌های نژادی و زبانی و مذهبی به صورت این فرمول اختراعی که ایران تشکیل شده است از سرزمینی کثیرالمله نیست؛ بهمان دلیلی که در نوشته اشاره شد ذکر کردم؛ ایران فلاتی است که در چهار سوی آن مردمی زندگی میکنند که بخشی از آن چه در زمینه زبان یا مذهب یا نژاد مشترک هستند این یک موقعیت خاص جغرافیایی است که بعقیده من تمسک به مسئله خود مختاری و تسری آن به همه ساکنین این مناطق به نتیجه‌ای جز تجزیه نمیرسد؛ بقیه حرف‌هایی که در وضع فعلی در توجیح

خود مختاری زده میشود از مقوله ادبیات و شعر است؛ من فقط در این زمینه به یک مثال اشاره کنم و بگذرم.

وقتی برادران هموطن کرد ما تأسیس جمهوری مهاباد را بعنوان جشن (ملی) خود برپا میکنند (از شرایط سیاسی روزگاری که این جمهوری تأسیس شد حرفی نمی‌زنیم) دیگر سخن از خود مختاری معنی ندارد. اگر بگویید خوب این نوع چه ارتباطی با هم دارد ناچار باید مدرك و سند ارائه دهیم. از صفحه شماره ۲۵۵ بولتن خبری کردستان حزب دموکرات کردستان

«سودر روز جمعه ۱۸ ژانویه ۱۹۹۱ بمناست

سالروز تأسیس کردستان از سوی حزب دموکرات کردستان ایران زده فکره (جبهه احزاب کردستان ترکیه، جبهه کردستان عراق، پارت دموکرات و پیشرو کردستان سوریه، روزگاری (رهائی) کردستان ترکیه و با شرکت نزدیک ۱۵۰۰ نفر از هم میهنان کرد و دوستان خلق کرد برگزار گردید.»

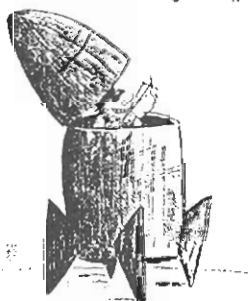
و در همین خبر می‌خوانیم: «... لازم بنذکر

است که تعداد بیشماری پیام از طرف احزاب و سازمان‌های کردستانی و ایرانی برای کمیته برگزاری جشن ارسال شده بود که.....»

ملاحظه کنید مرز ایرانی و کردستانی از هم اکنون مصرح شده است؛ اگر بنا بر ایجاد یک مملکت بنام کردستان است؛ من از کسانی هستم که بهیچوجه با تحقق چنین آرزوها و آرزوهای مخالف نیستم اما اگر سؤال ناظر بر اینست که به نظر من نظام سیاسی آینده ایران برای تحقق آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی ملت ایران خارج از هر گونه تفاوت مذهبی و نژادی و زبانی چگونه میتواند باشد به نظر من نظام سیاسی ایران باید بر مبنای «یک جمهوری غیر متمرکز یا «دسانترالیزه» باشد به این صورت که تکالیف و وظایف دولت مرکزی از وظایف و تکالیف استانها در

محدوده اختیارات مربوط به فرهنگ و اقتصاد و امنیت و امور اجتماعی و رفاهی و تأسیسات اختصاصی مربوط به آداب و سنن بومی مجزا و تفکیک شود؛ شوراهای ایالتی بمنزله پارلمانهای منطقه‌ای با اختیاراتی که در قانون اساسی جمهوری غیر متمرکز پیش بینی میشود در حقیقت مدیریت منطقه را بر عهده می‌گیرند.

مسئله قابل توجه اینست که مفاهیم اقلیت و اکثریت و قوم و ملت در چارچوب تعاریف جدید ژئوپولی تیک یعنی مربوط به دوران استعمار و قرن نوزدهم و زوال امپراطوریه‌ها در نیمه اول قرن بیستم به بعد است. در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایران و جهان چنین تعاریفی با تعابیر خاص ژئوپولی تیکی وجود نداشت. و اکنون به نظر من چه ضرورتی دارد که ما مثلاً رامنه را با وجود صد ها سال سکونت در ایران بعنوان اقلیت تلقی کنیم یا ملت ایران را به شیعه و سنی تقسیم کنیم. اساس یک نظام دموکراتیک بريك نفر و یک رأی با حقوق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی مساوی است. بحث اساس و اصولی اینست که چشم انداز تفکر و اندیشه سیاسی خود را بر رفع موانع موجودی که بر سر راه آزادی و رفاه و رشد ملت ایران قرار دارد قرار دهیم یا اینکه بر اساس گرفتاری دیگران برای خود مشکلات و بن بست ها و کشمکش ها و زمینه جدائی ها و خصومت های تازه ای ایجاد کنیم؟



چیزهایی بیش از این حد را بر برنامه‌ها و اسناد جنبش چپ نوین مطرح کردن نقض غرض است و اهمیت ضد انگیزه‌ای در رابطه با جنبش چپ نوین و آزادیخواهانه مردم ایران دارد. ما به نهاد های سوسیال دموکراسی اروپا غربی تعلق نداریم و به نهاد سوسیالیسم دموکراتیک اروپای شرقی نیز تعلق نداریم. از لحاظ سنخیت ما به آن جنبش چپ نوینی در اروپا شبیه تریم که به لحاظ گذشته و شجره نامه با ما شباهت بیشتری دارد. در عین حال، ما باید از تمام دستاورد های این جریانات و گرایشها استفاده کنیم، ولی باید هشیار باشیم که دنباله روی و یکسونگری یک پاشنه آشیل جنبش چپ در گذشته بوده و اجازه ندهیم اظهار علاقه و گرایش به سوسیالیسم دموکراتیک در اروپای شرقی بتواند نوعی وابستگی انتر ناسیونالیستی را ترمیم و مرمت کنند. بنا بر این، هر نوع واژه سوسیال دموکراتیک باید از برون اسناد جنبش چپ نوین حذف شود و شناسنامه چپ نوین ایران بدون قرض و عاریت گرفتن اصطلاحات و ایسم‌ها از این یا آن سو تدوین شود.

است که از درون احزاب کمونیسم سنتی بوجود آمده و ما اساساً هرگز به این احزاب تعلق نداشته ایم و بنا بر این دلیلی ندارد که ما خودمان را «سوسیالیسم دموکراتیک» بخوانیم ولی این متعارض با این نیست که ما از احزاب سوسیالیسم دموکراتیک حمایت نسبی بکنیم. و تاکید من روی کلمه نسبی از اهمیت مطلق برخوردار است. ما از عدالت اجتماعی و اهداف سوسیالیستی جانبداری میکنیم. آزادی عدالت اجتماعی از اهداف سوسیالیستی ما هستند. ما باید از اهداف سوسیالیستی خودمان با علمان و با حرفه‌ایمان و نه با شکلشان با مردم حرف بزنیم. دیگر نوره شعار کرائی سر رسیده است. وقتیکه آدم حرف‌های واقعی ندارد که به مردم بزند شعار هائی را به آنها ارائه میدهد که بیشتر کج، بگم و منگشان میکند. آزادی و عدالت اجتماعی توأمأ، اینها از اعداف سوسیالیستی ما هستند و

حزب سوسیالیست فرانسه میان «چپ متحد» و «فرانسه متحد»

ترجمه و تلخیص از حمید امیری

موروا، ایده‌کنگره ایدئولوژیک را مطرح نمود که میبایست حل بحران را دستور کار قرار داده و تعریف دوباره ای از هویت حزب سوسیالیست بدست دهد. نوسال وقت لازم بود تا از طریق مباحث بیرونی و درونی که بخشاً از روش سوسیالیستهای اسپانیا الهام گرفته شده بود، برنامه جدیدی تهیه و ارائه گردد. با این وجود این امر نیز نتوانست سوسیالیستها را به حرکت درآورد.

شل کردن بندها

علی رغم انتقادات معینی که به برنامه میشود، این برنامه توسط اکثریت مسئولین سوسیالیست به عنوان مبنائی مناسب برای جاری شدن مباحث مورد پذیرش قرار گرفت. برای آقای موروا این برنامه مبین شل کردن بندهایی است که هنوز حزب سوسیالیست را به تاریخ چپی وصل میکند که نور ماندن از قدرت را خود نهادی ساخته است.

آقای پیر گیدونی، یکی از رهبران جناح موسوم به «سوسیالیسم و جمهوری»، علیه خطر «قرار به جلو» و «سوسه ضعف ناشی از تب» هشدار میدهد که در مقابل شعار «نیروی آرام‌میتران در سال ۱۹۸۱ قرار دارد. چگونگی ارتباط میان برنامه و استراتژی سوالی است که ذهن تمامی سوسیالیستهارا بخود مشغول میکند. در کنوانسیون ماه دسامبر جدال مختصری بر سر این موضوع در گرفت. در حالی که آقای ژان پوپرن شعار گرد هم آیی رهبری های چپ (ستاد کل چپ) را مطرح میکرد و هدفش گرد هم آیی کمونیستهای سابق و طرفداران محیط زیست (که از سبزها تا امید شدند) حول حزب سوسیالیست بودند، دیگران نظیر قای ژرار لوکال یاد آوری میکردند که این «ستاد کل» هم چنین برای سایر نیروهای موقتی یعنی راست میانه به رهبری آقای ژان پییر سواسون نیز صادق است. پیر موروا تذکر میدهد که جریان «فرانسه متحد» وابسته به وزیر کار قصد ندارد در این برنامه شرکت کند.

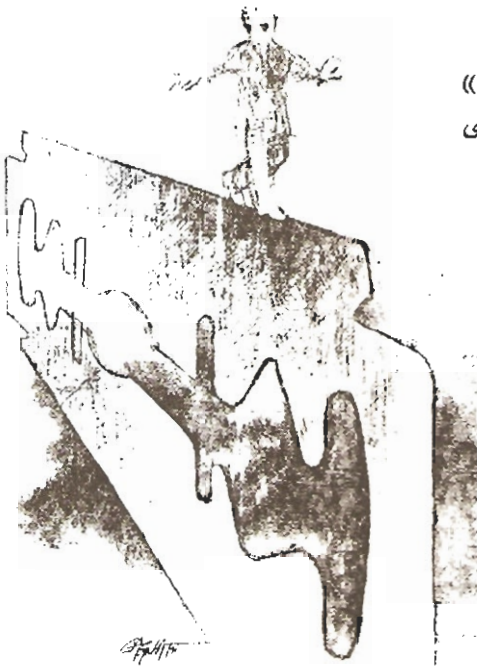
از نظر آقای سواسون، حزب سوسیالیست خود را به روابط با کمونیستهای سابق محدود خواهد کرد، در حالی که او و دوستانش جناح راست حزب حاکم را اشغال خواهند کرد. این تقسیم وظایف تضمین کننده این است که «فرانسه متحد» نقش حلقه اتصال را بازی کند و این دقیقاً چیزی است که بخشی از سوسیالیستها آنرا رد میکنند، زیرا در پشت آن فکر نامعقول استراتژی «نیروی سوم» را میبینند. از نظر لیونل ژوسپین (وزیر آموزش) حزب سوسیالیست استعداد این را دارد که گرد هم آورنده چپ و راست خود باشد

حزب سوسیالیست، در حوالی ۱۹۸۲، با کنار گذاشتن فرهنگ اپوزیسیون که طی سالیان دراز کسب کرده بود و پذیرفتن فرهنگ حزب حاکم، نوعی «بادگر دس برگ» (کنگره حزب سوسیالیست دموکرات آلمان که هرگونه اشاره به مارکسیسم را کنار گذاشت) پی سرو صدا را از سر گذراند. این تحول تدریجی از طریق لغزش های پی در پی و عمدتاً ضمن انکار آن ها از طرف حزب، صورت پذیرفت. در آن زمان صحبت بر سر این بود که «توره کوتاه و گذرای ریاضت کشی» بزودی پایان خواهد یافت و اینکه نه ما بلکه جهان است که تغییر نموده است. ما مشخص نمیکردیم که چه بخشی از سخنان و برنامه قبلی ما کماکان به صحت خود باقی مانده و چه بخشی از آن به گذشته تعلق دارد.

این اعترافات لورن فابیوس (نخست وزیر سابق کابینه سوسیالیست و رئیس کنونی مجلس فرانسه) از مدتها پیش به بیان حال سوسیالیستها و حتی تمامی چپ تبدیل گردیده است. سوسیالیستها که در سال ۱۹۸۱ به همراه کمونیستها به قدرت رسیدند تا سال ۱۹۸۴ از انجام وعده های انتخاباتی خود سر باز زدند. اما تاریخ با سپردن نقش مدرنیزه کنندگان سرمایه داری به آنها، که هیچ ربطی به برنامه انتخاباتی آنها یعنی «کسست صد روزه» از نظم اقتصادی و اجتماعی موجود نداشت، به یک بازی شوخ دست زده است. تا این زمان، خط راهنمای سوسیالیستها، تحت رهبری میتران اتحاد چپ بود که تجارب دوران چپبه خلق و مبارزه برای رهائی از زیر یوغ فاشیسم، نفوذ ایدئولوژیک مارکسیسم و وزن رای دهندگان کمونیست، در شکل گیری آن نقش داشتند. بعد ها هم چنان تحت رهبری میتران، خط راهنمای آنان از «اتحادیه چپ» به اتحاد و گرد هم آوردن «فرانسویان» حول عناصری از تعادل اجتماعی تبدیل شد. این تعادل اجتماعی تعریف شده نبود، بلکه باید با ارزیابی از عکس العمل های منفی دولت پی. موروا (نخست وزیر سابق سوسیالیست) و ژاک شیراک (نخست وزیر سابق دست راستی) تعریف میشد. در حال حاضر مباحث حزب سوسیالیست حول دو محور متمرکز گردیده است: «چپ متحد» و «فرانسه متحد».

بحران هویت که از سال ۱۹۸۵ توسط بعضی ها تشخیص داده شده بود، بلافاصله بعد از انتخاب مجدد میتران و تشکیل کابینه «روکار» به مسئله حادی تبدیل شد. سوسیالیست ها متوجه شدند که گردهمائی بر اساس اتحاد چپ پا میگردد و اینکه نقش آنها در این میان کاهش یافته است. دبیر اول حزب آقای پیر

فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰



تا با بوجود آوردن سنتز حزب «اقدام» به مقابله با راست، در صورت لزوم رهبری حزب کمونیست که در پی عملی اسیر گشته اند بپردازد.

جذب کمونیستها

آقای لورن فابیوس و دوستانش برای نوکردن دکترین حزب، بر مسئله حفظ محیط زیست و رابطه با حزب کمونیست تاکید دارند، بعضی از طرفداران روکار با آنها هم عقیده اند و تاکید دارند که بلافاصله بعد از کنگره حزب کمونیست، زمان برای شروع مجدد گفتگو با رهبران حزب برای چشم انداز انتخابات ۱۹۹۲-۳ فرارسیده است. همه آنها به هر صورت قبول دارند که در سالهای آتی برای چپ فرانسه پایگاه سیاسی حزب کمونیست، اهمیت حیاتی خواهد داشت. برخی ها تصور میکنند که آقای مارش هنگامی که قدرت خود را تثبیت کرد حزب را در جهتی که مورد نظر آقای فیترمن (یکی از رهبران جریان اپوزیسیون حزب کمونیست فرانسه ح.ا.) سوق خواهد داد. اما برخی ها برعکس معتقدند که چنین چرخشی ناممکن است و مخالفین حزب کمونیست هیچ جایگاه دیگری جز حزب سوسیالیست نخواهند داشت. با این همه، بدلیل ناتوانی در پیشبرد مباحث استراتژیک حزب سوسیالیست در معرض خطر تجزیه قرار دارد.

دوستان آقای شون مان (وزیر سابق دفاع فرانسه ح.ا) در حاشیه حزب سوسیالیست یعنی در مجلس ملی یا در کلوبهای نظیر «جمهوری مدرن» یا «گرد همائی چپ» حول مخالفت با اروپا گرائی و انتقاد از ضعف دولت و تاکید بر روی سیاست اجتماعی، قطب مخالف وفاقی را که آقای روکار هنوز بر آن تاکید دارد، بوجود آورده اند. فابیوس و طرفدارانش کمتر اعتقاد دارند که ایده های مطرح شده از طرف آنها توسط حزب پذیرفته شود. طرفداران روکار تلاش

«سرهنگ سیاه»

در ارتش سرخ

مصاحبه با سرهنگ آلكس نيس JALKSNIS از
رهبران راست گرایان شوروی

شوروی را حفظ کنند. فقط پرزیدنت گورباچف و بوریس یلتسین رهبر روسیه نباید بتواند در کمیته حضور داشته باشند. این دو نفر تا همین جا هم به اندازه کافی به همدیگر ضربه زده و باعث به هدر رفتن تلاشهای همدیگر شده اند. حضور آنها در کمیته مخرب خواهد بود.

بدون حزب

يك شوروی در دوران وضعیت فوق العاده بایستی دارای يك نظام نواتی غیر حزبی (یعنی بدون حزب) باشد که انحصار قدرت آن در اختیار کمیته نجات ملی است که به یاری ارتش برای برقراری نظم و دیسپلین کامل اقدام مینماید. تنها يك چنین نظم فراگیری تحت کنترل شدید است که قادر به بازسازی

« هم اینک در بخش هایی از اتحاد شوروی جنگ داخلی در جریان است. این جنگ بزودی گسترش یافته تمام کشور را بر برگرفته و به سایر نقاط اروپا سرایت خواهد کرد. مگر اینکه روند فعلی فوراً متوقف شود و تنها راه متوقف کردن این روند، اعلام هرچه سریعتر وضعیت فوق العاده در کشور است. پارلمان بایستی منحل شده و تمام احزاب سیاسی موجود از جمله حزب کمونیست، غیر قانونی اعلام شوند. کمیته نجات ملی، باید قدرت را در دست گیرد و ارتش و کا.ک.ب. نیز با کمیته همکاری نماید تا ثبات برقرار شود و اقتصاد سرورسامان یابد. در دوره حالت فوق العاده که ممکن است تا ۵ سال بطول انجامد، بویژه ارتش باید نقش درجه اول را داشته باشد.»

مطالب بالا چکیده سخنان سرهنگ آلكس نيس است به گزارشگر روزنامه دانمارکی «پولیتیکن» POLITTIKEN که از او می پرسد: «اتحاد شوروی چگونه میتواند بحران فعلی را پشت سر بگذارد؟»

آلكس نيس به نظر مخالفانش «سرهنگ سیاه» و به نظر طرفدارانش، فرشته نجات آینده شوروی، ۴۰ ساله، لتونیایی، عضو حزب کمونیست (از سال ۱۹۷۲)، رهبر فراقسیون پارلمانی «سویوز» (SOJU اتحادیه) است که تقریباً يك چهارم اعضای پارلمان را در بر میگیرد. گروهی که از انتقاد خدشه ناپذیر و پولادین جمهوریهای شوروی طرفداری میکند و در از دست دادن اروپای شرقی «قدیم» سخت عزا دار است. به روایتی، نفوذ فزاینده آلكسنیس در دستگاه رهبری شوروی، یکی از دلایل کناره گیری انوارد شوارد نازده، وزیر خارجه مستعفی این کشور بوده است. آلكسنیس یکی از ۴۰ نفری است که در سرزمین مادری خود لتونی عضو کمیته نجات ملی بود. همان کمیته ای که در ژانویه سال جاری (همانطور که در جمهوری همسایه لیتوانی نیز اتفاق افتاد) از ارتش شوروی برای سرکوبی «تجزیه طلبان» (هواداران لتونی مستقل) درخواست کمک نمود.

از راهپای قانونی

بنظر سرهنگ قبیل از اینکه هرج و مرج موجود به مرزهای غیر قابل کنترل برسد - هرچه سریعتر - بایستی اعلام وضعیت فوق العاده بشود. این کار باید در چند ماه آینده عملی گردد. با اعتقاد سرهنگ، این تنها شورای عالی - پارلمان شوروی - است که میتواند اعلام وضعیت فوق العاده نماید. هیچ مقام و مرجع دیگری و هیچ حزب و سازمان دیگری حق اینکار را ندارد. این اقدام بایستی کاملاً جنبه قانونی داشته و در جلسه فوق العاده پارلمان اتخاذ گردد که در آن

پارلمان، همزمان و بعد از اینکه قدرت را به کمیته نجات ملی تفویض میکند، رأی به انحلال خود میدهد. سرهنگ تاریخ دقیقی را برای اینکار در نظر ندارد ولی تاکید میکند «بزودی» «لحظه موعود» خود در پی وقایع و حوادث، خواهد آمد.»

- «بزودی» میلیونها نفر به خیابانها ریخته و نان و کار مطالبه خواهند کرد. این روند از هم اکنون نیز شروع شده است. صنایع سبک در نقاط زیادی از شوروی متوقف شده اند، اولین صدها هزار نفر بیکار شده اند. کارشناسان اقتصادی پیش بینی میکنند که تنها در سه ماهه سال جاری، میزان تولید بین ۲۰ تا ۲۰ درصد کاهش خواهد یافت.»

به پیش بینی سرهنگ، اگر با ارائه يك راه حل مشخص، مرمهی بر زخم گرسنگان و بیکاران گذاشته نشود، درگرفتن يك جنگ داخلی تمام عیار با شرکت همه، ۲۰۰ میلیون نفر شهروند شوروی امری حتمی است.

سرهنگ، این احتمال را که توده های میلیونی بتوانند بدون کشتار و خونریزی رژیم فعلی را سرنگون کرده و رژیم دموکراتیک تری را جایگزین آن نمایند - همانند چکسلواکی در پائیز ۱۹۸۹ - مردود میداند.

چنین حالتی در اتحاد شوروی غیر ممکن است. شوروی يك سرزمین اروپائی با سنت های دموکراتیک نیست. در چکسلواکی مردم با خواست «تامین دموکراسی» به خیابان ها ریختند، در اینجا چیزی که مردم مطالبه خواهند کرد، نان است و انتقام و تسویه حساب. اینجا دیگر از این حرفها گذشته است. تا همین الآن هم تعداد زیادی قربانی شده اند. دلهای زیادی انباشته از کینه و نفرت شده است. حسابهای زیادی هست که باید تسویه بشود. در بهترین حالت، چیزی که در اینجا اتفاق میفتد میتواند شبیه رومانی باشد ولی همانطور که گفتیم تنها در بهترین حالت، نه! اینجا اگر نتوانیم بموقع جلوگیری کنیم مواجه با يك نمونه «شوروی» میشویم، ولی هنوز هم امید باقی است. کمیته نجات ملی میتواند از وقوع يك جنگ داخلی فرا گیر جلوگیری کند. در کمیته تقریباً بروی همه باز است، پ.پ. راست، میانه رو، خلاصه همه آنهاست که میخواهند مملکت را نجات دهند و یکپارچگی اتحاد



اقتصاد ملی و استقرار اقتصاد بازار است.

«وقتی بازار را مستقر کردیم وقتی مردم دوباره سیر شدند و توانستند کفش و لباسی برای خودشان تهیه کنند، تازه میتوانیم فضا را آزاد تر کنیم، سیستم چند حزبی را احیاء کنیم و شروع کنیم به صحبت از دموکراسی. بازار خودش در پروسه منجر به ایجاد یک سیستم دمکراتیک میشود. ولی در دوره گذار (وضعیت فوق العاده) هر نوع فعالیت سیاسی و کار حزبی ممنوع است.»

احتمال زیادی وجود دارد که در دوران وضعیت فوق العاده، تمام احزاب شروع به فعالیت زیر زمینی نموده و علیه نظام جدید به مبارزه برخیزند ولی سرهنگ از این بابت نگرانی بخود راه نمیدهد. «احزاب غیر قانونی بوده و فعالیت آنها بعنوان یک فعالیت غیر قانونی سرکوب خواهد شد.»

غرب مخالفتی نخواهد کرد

بنظر سرهنگ، هراس از اینکه کشور های دیگر در پی اقدامات اتحاد شوروی فاصله گرفته و به احیای مجدد دیکتاتوری در آن انتقاد نمایند بی مورد است.

وقتی افکار عمومی جهان درک نماید که هرج و مرجی در کشور ما در حال گسترش است محدود به مرزهای شوروی نشده و همه جهان را تهدید میکند، آنوقت بخاطر حفظ خود از پیامد های آن هم که شده، تمام اقدامات ما را خواهد پذیرفت. بنظر سرهنگ هیچکسی دخالت نخواهد کرد.

سرهنگ میگوید: «در حوزه بالتیک همین الان هم دیر شده است. در آنجا جنگ جریان دارد. تجزیه طلبان علیه هواداران تامیت ارضی شوروی وارد مبارزه شده و این جنگ تاکنون باعث کشته شدن تعداد زیادی گردیده است.»

تلاشهای ما در جهت خاتمه جنگ در این منطقه بجایی نرسید چرا که پرزیدنت گورباچف بما نارو زد. با پنیرش او در واقع با الهام از نظرات او بود که کمیته نجات ملی در اینجا بنیان گذاشته شد. ولی بعداً او تغییر موضع داده و ما را در منگنه گذاشت. در حال حاضر نمیتوانم نکات دیگری را در این رابطه فاش نمایم زیرا انتشار چنین جزئیاتی میتواند بضرر شخصیت های معینی در کرملین تمام شود.

نقطه نظامی

من خودم هیچ واهمه ای ندارم و اقرار میکنم که عضو کمیته لتونی بودم. اما نمیتوانم اطلاعات و اسامی دیگر را در اختیارتان بگذارم. از بین کلیه اعضای کمیته، تنها ۴ نفر نظامی حرفه ای بودند. کرایشهای سیاسی مختلفی وجود داشت. کمونیستها، غیر حزبی ها و دیگران، همه بودند. ما هدف

فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

مشترک داشتیم: حفظ لتونی بعنوان یکی از جمهوری های شوروی.

باعتماد سرهنگ جمهوریهای دیگر شوروی نیز بایستی کماکان در چارچوب اتحاد شوروی باقی بمانند. اتحاد شوروی بایستی استمرار یابد و مستحکم و قدرتمند باشد.

هیچکدام از جمهوریها نباید جدا شردند، زیرا انجام این کار بدون خونریزی، عملی نیست. در واقع بدون خونریزیهای وسیع عملی نیست. واقعیت این است که اتحاد شوروی یک مجموعه درهم تنیده است. ۷۰ میلیون نفر یعنی یک چهارم جمعیت اتحاد شوروی خارج از جمهوریهای ملی و مادری خود زندگی میکنند- اینها در اصل اتباع و شهر وندان اتحاد شوروی هستند. آیا با این جمعیت چه میتوان کرد، اگر مثلاً لیتوانی از اتحاد شوروی جدا شود؟ آیا باید همه یک میلیون روسی ساکن لیتوانی را از دم تیغ گذرانند؟ یا باید همه آنها را از لیتوانی اخراج کرد؟

«نه! ما باید با هم بمانیم. چرا که به همدیگر تعلق داریم». این گفته سرهنگی است که پدیده بزرگش از جمله هزاران تن از اهالی حوزه بالتیک بود که استالین بعنوان ناسیونالیست و ضد خلق، در سال ۱۹۳۸، آنها را اعدام کرد. در آنزمان تمام خانواده او در شوروی زندگی میکردند.

اتحاد شوروی تضعیف شده

است

اتحاد شوروی نوین بایستی از نظر نظامی نیز دولتی قدرتمند باشد. کاهش بودجه نظامی منجر به نابودی کشور میشود، همان چیزی که در حال حاضر در شرف وقوع است. سابقاً اگرچه ما فقیر بودیم ولی بحق میتوانستیم بقدرت نظامی خود بیاییم. سابقاً ولتای علیای دارای موشک بودیم، الان داریم تنها «نوعی» ولتای علیا میشویم.

طبعاً نگر سرهنگ آلکسنیس، اوارده شواردناده نیز در کاهش قدرت دفاعی شوروی مقصر است. بایستی یک کمیسیون پارلمانی تشکیل شود و سیاست خارجی ه ساله اخیر و از جمله خروج «عجولانه» اتحاد شوروی از اروپای شرقی را مورد رسیدگی قرار دهد.

ولی حتی قبل از تشکیل چنین کمیسیونی، روشن است که اتحاد شوروی در چشم جهانیان تضعیف شده است. سابقاً وقتی غربیها با ما صحبت میکردند، صدایشان با احترام آمیخته بود، شاید از ترس قدرت نظامی ما. ولی بهر دلیلی که باشد این «چیز» خوبی بود. در حال حاضر، غرب دائم برای ما خط و نشان میکشد و ناتو، افزون بر همه اینها، بخود اجازه میدهد که سخن از همکاریهای نظامی با

جمهوری های حوزه بالتیک بمیان آورد و این یعنی تهدید مستقیم اتحاد شوروی.

سرهنگ در حالیکه یک کیسه پر از نامه طرفدارانش را نشان میدهد، میگوید: «تو» های بیشماری از من حمایت میکنند، من هر روز نامه های فراوانی از گوشه و کنار مملکت و از ملیت های گوناگون در یافت میکنم. همه آنها خواهان یک شوروی مستحکم، تجزیه ناپذیر و یکپارچه هستند. آنها همچنین بر اینکه پرزیدنت میخائیل گورباچف باید از مقام خود کناره گیری نماید با من هم نظرند. اهدافی که گورباچف در برابر خود قرار داده بود، اهداف خوبی بو دند. ولی در توان او نیست که به این اهداف جامه عمل بپوشاند. او قادر به پیدا کردن راه مناسب برای رسیدن به این اهداف نیست. برعکس، او ما را به باتلاقی کشانده است که اگر در لحظه چاره ای نیندیشیم، همه در آن غرق خواهیم شد.»

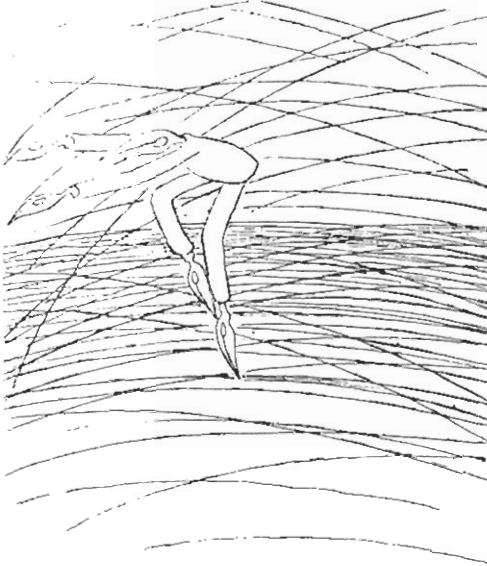
ترجمه: فرهاد



بقیه از صفحه ۲۲

دارند تا ضمن حضور در فعالیتهای حزب، این احساس را القا کنند که با آنها تفاوت دارند. سخنرانی نخست وزیر در سمینار رهبری حزب سوسیالیست در سپتامبر گذشته نقطه اوج این فاصله گیری بود.

آقای روکار روش کار خود و عملکرد دولت را که در شرایط قبل از انتخابات مجدد آقای میتوان اتخاذ کرده، بدینگونه بیان نموده است: گوش فرا دادن به فرانسوی ها بویژه از طریق نظر خواهی ها، عدم انجام کاری که با خواسته ها و عادات آنان در تضاد باشد و خلع سلاح اپوزیسیون. اما سوسیالیستها زنگ خطر را شنیده و درک نمودند که با این حساب، از حزب آنها چیزی جز یک پوست و استخوان باقی نخواهد ماند.



کنیم میبینم که اسرائیل بمراتب دمکراتیک تر است. زیرا اولاً از خودش و حیاتش دفاع میکند و ثانیاً در همان اوضاع و احوال مجازات اعدام را مدتهاست که غیر قانونی میشناسد و بهمین خاطر هم اعرابی را که باید اعدام شوند در خیابانها به رگبار مینندد.

خوب اگر اسرائیل یعنی آمریکا و پیشرفتش تعریف کردن ندارد، پس هنگ کنگ و تایوان هم یعنی بریتانیای کبیر که بزور آنجا را مثلاً اجاره کرده است، همینطور است. «فروش محصولات الکترونیکی» سنگاپور به مثلاً ژاپن که یعنی خرید شرکت مادر از شرکت دختر = سیستم بای بک (BUY BACK) است.

ایران هم قبلاً شورلت ایران، هلی کوپتر تراکتور و... میساخت و آنها را به برخی کشورها صادر میکرد. چطور شد که در مورد ایران این صنایع «جنگل صنایع وابسته» نامیده میشوند بولی در مورد مثلاً کره جنوبی اسمشان «پیشرفت صنعتی» و نه وابستگی صنعتی «با ر شد. بیش از ده در صد» میباشد؟ آیا دلیلش این نیست که مرغ همسایه، غاز است؟

نویسنده مقاله یادشده در جایی اشاره کرده است که «کره جنوبی هر سال بخش بزرگتری از بازار جهانی از جمله بازار آمریکا را بخود اختصاص میدهد. پس بزودی شاهد ظهور امپریالیسم کره جنوبی خواهیم بود که تمام بازارها را قبضه میکند و صنایع آمریکا را به ورشکستگی خواهد کشید! حزب توده هم زمانی مطرح میکرد که «ایران به مرحله امپریالیستی وارد میشود» شاید هم نویسنده آن مقاله چنین شمائی را از کره جنوبی در نظر دارد!

مرغ همسایه غاز است

در شماره ۶۹ فدائی، مقاله «ما به روابط متمدنانه نیاز داریم» بچاپ رسیده است. هر چند نویسنده به مسائل مهمی اشاره کرده است، لیکن برخی مسائل دنیای امروز را بطور سرسری بازیینی کرده که این جای بسی تعجب دارد.

۱- ایشان فرموده اند که اپوزیسیون مثلاً فیلیپین موفق شد تفرقه را کنار بگذارد و رژیم دیکتاتوری را سرنگون کند. مسلماً این مطلب درست نیست. زیرا سرنگونی مارکوس چیزی شبیه سرنگونی شاه ایران بود. در آنجا هم این چپها بودند که متحد لیبرالها بودند ولی لیبرالها متحدان خودشان را (درست مثل همپالکی هایشان در ایران) از نیروهای ارتجاعی انتخاب کرده اند. مگر همین خانم آکینو علیرغم کودتاهای پشت سر هم بتاجال حاضر شده است دست اتحاد به چپها بدهد؟ آیا اقلایک پاکستانی در بین سران ارتش انجام میدهد؟ آیا حاضر است یک رفرم ارضی واقعی را بموقع اجرا بگذارد؟ ..مثلاً خانم بوتو آیا هیچ کاری برای دمکراتیزه کردن جامعه برای برچیدن بساط ضد انقلابیون افغانی برای برپائی

«روابط متمدنانه» در جامعه خودش انجام داد؟ بله، در زمان نخست وزیری هم او بود که قاپوچچیان مواد مخدر افغانی، یه جولان میبورداختند و پناهتنگان سیاسی مورد آزار و کشتار قرار میگرفتند. مثلاً در این مورد زیاد هستند زیرا این خاصیت لیبرالهای کشور های جهان سوم است. آنها لیبرالهای ملی نیستند زیرا پایه اقتصادی ملی شان مدتهاست که از بین رفته و بورژوازی ملی شان به دو بخش بورژوازی کمپرانور در رأس حکومت و لیبرال کمپرانور در حاشیه قدرت تبدیل شده و مدتهاست که امپریالیسم بازار این کشورها را درست در اختیار دارد. ساخت اقتصادی برخی از آنها عقب ملنده تر است مثل پاکستان برخی نیز جلوتر است مثل شیلی. و اتحاد بین نیروهای اپوزیسیون تنها در مورد شیلی است که حالت روشن تری بخود گرفته ولی در مورد فیلیپین و... به هیچوجه کل یا اکثریت اپوزیسیون متحد نبوده و نیست.

۲- حال اصل مطلب. نویسنده اشاره ای داشت به سنگاپور، هنگ کنگ، تایوان، کره جنوبی و... و اینکه آنها «کشورهای پیشرفته صنعتی هستند»! بگذارید یک مساله هم بنده مطرح کنم. ما با یک عادت باید مبارزه کنیم و آنهم عادت مطلق کرائی است. اگر زمانی لنینیست بودیم تمام مطالب لنین را مثل آیه های قرآنی تکرار میکردیم - در صورتیکه خود لنین چنین روشی را در مورد آثار مارکس و انگلس پیش نگرفت و لا اقل این جرات را داشت که در برخی مسائل باز

نگری کند. و حالا هم که ما لنینیسم را کنار گذاشته ایم، انگار که همه چیز او بد بود. نه این عیب در ماست که هر چیزی را بطور صد در صد میخواهیم. مطلق کرا هستیم و در سیاست عامیانه. مثلاً اثر لنین «امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری» اکنون نقاط ضعفی دارد زیرا امپریالیسم هنوز پیشرونده و قوی است. این هم به چند دلیل. دلیل نخستش شکست سوسیالیسم مدل سر بازخانسه ای (دیکتاتوری پرولتاریا) و دلیل دومش نیز تغذیه از کشورهای جهان سوم است و... اما لنین در اثر معروفش پنج خصوصیت را برای امپریالیسم بر شمرد. این پنج خصوصیت هم قرار نبود که مطلق بمانند و هیچ تغییری نکنند یا بر آنها هیچ خصوصیتی اضافه نشود. امپریالیسم را در همانجا لنین «گندیده» مینامد.

آیا بوی تعفن آن به مشام شما نرسیده است؟ اما در عین حال این دیگر امپریالیسم بریتانیای کبیر قرن ۱۷ و ۱۸ نیست که برای چپاول ملتهای دیگر نیروهای نظامی اش را بکار بیاندازد- هرچند که این شکل قضیه هنوز هم بطور کلی منتفی نیست: نمرنه کرانادا، پاناما، جنگ ویتنام، جنگ بر سر مالویناس یا فالک لند و اخیراً هم برای بااصطلاح دفاع از دمکراسی و آزادی کویت، همه و همه نشان دهنده بروز دوباره خری درندگی امپریالیسم است. از اینها که بگزیم صنایع وابسته کشور های جهان سوم نیز متحول میشوند. یک شکر دیگر امپریالیسم سیستم بای بک (BUY BACK) است.

ولی متأسفانه نویسنده مقاله یاد شده همانند آن نماینده آن هلندی انتر ناسیونال نوم استدلال میکند که چاپیدن کشور های جهان سوم هم برای خودشان مفید است و هم مواد اولیه کارخانجات هلند را تأمین میکند. آیا پیشرفت صنعتی یی که ما برای آینده کشورمان در نظر داریم یعنی وابستگی؟ یعنی همان «جنگل صنایع وابسته» که ما نیز «نیروی کار ارزان» بوده و «ارزانی چپاول هر انحصار کر» باشیم؟ پس در این صورت چرا صریحاً نمیگوئیم «برود بر امریکا» «مرگ برسوسیالیسم»؟

نویسنده از هنگ کنگ و تایوان و... مثال زده است. خوب چرا از اسرائیل و پیشرفتش حرفی بمیان نمیآوردید! آخر همین اسرائیل نیم وجبی دارای مجهزترین بیمارستانها و سازنده هواپیماهای با کیفیت بالا و... است و همین در ضمن در یک وجب خاکی که اشغال کرده محصولاتی بعمل میآورد که نگو و نپرس. آیا پرتقال اسرائیلی بد مزه است؟ تنها عیبی که دارد اسرائیل چند تا عرب را کشته است. تازه اگر تعداد اعراب کشته شده بوسیله اسرائیل را با تعداد افرادی که بدست بریتانیای کبیر کشته شده و میشوند مقایسه

در مطبوعات رژیم

۲- بیایید مسأله را طور دیگری بررسی کنیم . من نمیگویم بیایید برای برپائی صنایع نوب فلزات از کوره های قرن پنجم و ششم شروع کنیم. کاری که مائو پیشنهاد میکرد و طبعاً شکست خورد. چند سال دیگر مدت اجاره هنگ کنگ تمام میشود و چین در نظر دارد اقتصاد آنجا را دست نخورده بگذارد تا پلی باشد برای دست یابی به تکنیک پیشرفته غربی . ولی اگر در عین حال تمام چین را به هنگ کنگ بزرگتری تبدیل کنند این اشتباه نابخشودنی خواهد بود.

اکنون در شوروی نیز بحث است که نقاطی را بعنوان نقاط محدود و از نظر اقتصاد داخلی آزاد بوجود بیاورند و از شرکتهای خارجی برای سرمایه گذاری و ایجاد صنایع دعوت کنند. این مناطق اقتصادی آزاد قرار است پلی باشند برای دست یابی به تکنیک برتر ژاپن و آمریکا...

این هم راهی است برای کریز از تنگنای کمبود تکنولوژی که هنوز در حد فرضیه میباشد و باید تمام جوانب عملی آنرا سنجید. میتوان مثلاً جزایر کیش و قشم را محذوفه اقتصادی باز یا بعبارتی جزایر بدون حقوق گمرکی اعلام کرد تا سرمایه و تکنولوژی پیشرفته خارجی و وابسته به غرب به آنجا سرازیر شوند. از این منبع میتوان برای سالهای نخست آنچه را که برای صنایع فعلاً وابسته در داخل کشور لازم است برداشت نمود. ولی در عین حال صنایع داخلی کشور را باید در جهت کفائی و خود سازی سوق داد. برای این منظور باید سرمایه های داخلی را در رابطه با مناطق آزاد در حال دمپینگ قرار داد تا اینکه فقط چند در صد از سرمایه ها جذب آن مناطق شوند و بقیه برای صنایع داخلی سرمایه گذاری شوند. و در ضمن برای ورود سرمایه های خارجی به داخل کشور نیز باید همین محدودیت در نظر گرفته شود. بطوریکه این مناطق نه پلی برای وابستگی بیشتر که چاره ای برای عقب ماندگی تکنولوژیک کل کشور باشند و اقتصاد کشور از حالت تک محصولی نجات پیدا کند. و در ضمن ناکفته نماند که اساس اقتصاد را باید فعلاً بر تقویت کشاورزی و خود کفائی تا حد صدور محصولات کشاورزی و فراهم آوردن ارز خارجی قرارداد و گرنه صنعت بدون پشتوانه کشاورزی، ضعیف وابسته و در حد فراهم کردن ارز برای ورود قطعات یدکی و خرید گندم و... خواهد بود.

امینوارم که با این مختصر قدمی برای کنکاش بیشتر و باز شدن این مبحث برداشته شود تا نظرات دیگر نیز ابراز شوند.

دزد بیسگرده یا دانشگاه

به وزارت خانه های امور خارجه و ارشاد اسلامی تذکر میدهم که به سفارتخانه ها و خانه های این اطلاعاتی در تابولی اعلانات یکی از فرهنگی بیشتر توجه کنند، که اکثر آنها وظایف اصلی واحد های دانشگاه آزاد اسلامی نصب شده است

بسمه تعالی. قابل توجه دانشجویان محترم- در صورتی به اعتراض دانشجویان نسبت به نمراتشان ترتیب اثر داده میشود که مبلغ پانصد ریال به حساب شماره... بانک ملی شعبه... واریز کرده و فیش آن را در اداره امور مالی دانشگاه به ثبت رسانده باشد.

اگر عراق به اسرائیل حمله میکند

هاشم حجازی نماینده شهر خوی در مجلس گفت: اگر عراق به جای کویت به اسرائیل غاصب حمل میکند، آن وقت تجمع و انسجام مسلمانان جهان و شوریدن آنان را به عینه میدید و قطعاً ولی امر مسلمین جهان نیز برای نجات فلسطین مظلوم فرمانهای لازم را صادر میکنند. اکنون ایران ملجأ و ملوای جهانیان شده است و روند قضایا در این جا خاتمه نخواهد یافت و در آینده ای نه چندان دور فجر صادق را نظاره گر خواهند بود.

اشتباه بزرگ صدام

علی اکبر محمدیان نماینده ایلام در مجلس گفت: اگر حاکم بغداد در اولین فرصت بعد از آغاز جنگ توسط نیروهای آمریکا، نیروهای زمینی اش را وارد عمل میکرد نه تنها این همه منابع اقتصادی منطقه و جان و مال مردم مظلوم عراق از بین نمیرفت، بلکه نیروی زمینی عراق میتوانست صحرای عربستان و آبهای گرم خلیج فارس را برای سربازان آمریکائی و همپیمانانش به جهنمی از آتش مرکبار مبدل سازد و آتش جنگ در جبهه ها متمرکز میشد و آمریکا به زانو در میآمد. حالا که عراق پذیرفته است تا از کویت خارج شود، اگر آمریکا نپذیرد و جنگ زمینی آغاز شود. آن وقت آقای بوش مجبور خواهد شد تا خبر مرگ هزاران آمریکائی را به خانواده هایشان بدهد. ولی این اشتباه بزرگ صدام سبب شد تا مردم مسلمان عراق در این جنگ نابود شوند.

صرفائی یا سفارتخانه

زرین گل نماینده سمنج در مجلس گفت:

بیرون آمدن قرآن از مخفیگاه

کریم شافعی نماینده مرند در مجلس طرح کرد که هفتاد میلیون مسلمان در حال انقلاب اعم از ازبک، ترک تاجیک و ترکمن تشنه فرهنگ اسلامی ایرانند. آنها در سالهای خفقان و دیکتاتوری مطلق کمونیستها با مشکلات فراوان به پیام ها و سخنرانیهای امام گوش میسپردند. آنها کتابها و سخنرانیهای بزرگانی چون شهید مطهری را خانه بخانه وسینه به سینه به یکدیگر انتقال دادند و امروز که ستون فقرات کفر در شوروی شکسته و مسلمانان اجازه یافتند که مساجد را بازگشائی و قرآنها را از مخفیگاه بیرون بیاورند، شایسته است که مبلغین اسلام، اسلام ناب را در آن سامان توسعه دهند.

حمله کردن به مسؤلان خیانت

است

خانم ای در دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان و در پایان اجلاس سومین دوره آن گفت: تذکر و انتقاد دوستانه و برادرانه به معنای عدم حمایت نیست، بلکه طرح مطالب خلاف واقع و حمله کردن و متهم ساختن مسؤلان از سوی هر کسی باشد خیانت است... لذا پشتیبانی عمومی و حفظ پیوند و علاقه موجود میان مردم و مسؤلین يك تکلیف و وظیفه است.

سربازان واقعی امام

زمان

دکتر غفوری فرد رئیس سازمان تربیت بدنی در قم با آیت الله گلپایگانی دیدار کرد و در این دیدار گلپایگانی گفت: در صورتی که اصول اسلامی در ورزشگاه رعایت شود و ورزشکاران ترک محرمات را در نظر داشته باشند، سربازان واقعی امام زمان خواهند بود.

پیوند مبارزه برای

دموکراسی سیاسی

و حقوق زنان در خانواده

ه - ابراهیمی



تحلیل همه نتایج فاجعه بار حکومت اسلامی برای زنان ایران هنوز در مراحل مقدماتی است. مقالات و کتابهای متعددی که به فارسی و زبانهای دیگر توسط فمینیست های ایرانی نوشته شده و یا در دست نوشتن است بی شک به روشن کردن علت های تاریخی، فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی یکی از تأسف آورترین پی آمد های انقلاب بهمین کمک بزرگی خواهد کرد. نوشته حاضر تلاشی است مقدماتی برای آغاز بحثی در باره زمینه های ایدئولوژیک و فرهنگی فقدان حقوق فردی و اجتماعی زنان در ایران. هدف این بررسی اما نه فرهنگ توده ها بلکه فرهنگ روشنفکران و برداشت های ذهنی آنان از نابرابری حقوقی و موقعیت زنان در ایران و انعکاس این برداشت ها در مبارزات سیاسی است.

آنچه انقلاب بهمین بوضوح نشان داد این بود که اکثریت روشنفکران ایران درک روشن ترقیخواهانه و غیر مذهبی از مسایل حقوقی و اجتماعی زنان-که در غرب بطور کلی فمینیسم خوانده میشود- نداشتند. این امر در عدم پشتیبانی صمیمانه و بدون قید و شرط آنان از مبارزات برابری خواهانه زنان پس از انقلاب انعکاس یافت. این عدم شناخت و فقدان همدردی و همراهی بدون تردید کار سرکوب مبارزات و حقوق زنان را برای قشریون اسلامی بسیار آسان تر کرد.

مشکل بطور خیلی خلاصه اینستکه روشنفکران ایران بطور اعم و مردان روشنفکر که اکثریت این قشر اجتماعی و صدای مسلط آنرا تشکیل میدهند بطور اخص، هنوز نتوانسته اند رابطه ارگانیک بین فقدان دموکراسی سیاسی در جامعه را با فقدان روابط

دموکراتیک در خانواده پدرسالار ایرانی درک کنند. عدم وجود حقوق و آزادی های فردی در جامعه با نبود حقوق فردی زنان در خانواده و وجود روابط قدرت، که مبتنی بر نابرابری حقوق و موقعیت زن و مرد است پیوند نزدیک دارد. روابط خانواده ایرانی مبتنی بر ارزشهای پدرسالارانه ای است که در یک سوی آن مرد-پدر- سرپرست خانواده، مالک جسم و جان و نیروی کار زن، و در سوی دیگر آن زن-مادر- همسرکارگری مزد خانواده و تأمین کننده نیازهای جنسی مرد قرار دارد. خواست ها، انتظارات و حقوق فردی زن در این ساخت بهم فشرده فرهنگی-ارزشی جایی ندارد. این روابط زورگوئی و زور شنوی، ستم گری و ستم پذیری و محرومیت زن از حقوق فردی بخاطر منافع جمعی خانواده (مرد) تولیدکننده و باز تولیدکننده ارزشهای استبدادی و غیر دموکراتیک در جامعه است.

نا توانی روشنفکران ایرانی از درک خصلت غیر انسانی روابط خانوادگی ای که نیمی از جمعیت ایران محکوم به تحمل آن هستند و عدم تشخیص نا برابری تأسف آور حقوق و امتیازات زن و مرد بعنوان یکی از مهمترین نشانه های عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی جامعه البته ریشه های عمیق در فرهنگ مذهبی-شیعی دارد. در حقیقت بسیاری از باور ها و سنتهای مذهبی در روابط شخصی و قضاوت های اخلاقی و اجتماعی روشنفکران غیر مذهبی قابل پی گیری است. پذیرش صریح یا ضمنی تفاوت بیولوژیک برای توجیه تفاوت حقوق و امتیازات نو جنس، ایده آلیزه کردن نقش مادری و غرائز

مادری ستایش فروتنی، فداکاری و از خود گذشتگی بعنوان صفات ایده آل زنان و محکوم کردن خواست ها و آرزوهای فردی بعنوان خود خواهی، قضاوت های اخلاقی تعصب آمیز و اغلب مرتجعانه در مورد زنانی که به ارزش های فرهنگی مردانه تسلیم نمیشوند همه ریشه های عمیق مذهبی-شیعی دارند همانطور که محقق برجسته اسلامی، قننه صباح در تحلیل زیبایی خود از تصویر زن در ضمیر ناخود آگاه مرد مسلمان نشان داده، ایده آل زیبایی فیزیکی و معنوی زن در فرهنگ اسلامی اطاعت، سکوت، تسلیم و انفعال است، یعنی همان صفاتی که مسلمان معتقد نیز باید در برابر خدای خود داشته باشد (۱) در چنین فرهنگی جایی برای آمال و خواستهای فردی و استقلال رأی مبتنی بر تشخیص فردی وجود ندارد. این فرهنگ جمع گرا و سرکوب گر نسبت به خواستهای فردی، در ایران بسیار قوی است و وقتی پای خواست فردی و مستقل زنان بعیان آید این فرهنگ حتی خشن تر و حق بجانب تر میشود. قدرت فرهنگ پدر سالارانه ایرانی بحدی است که بسیاری از زنان روشنفکر برای تثبیت خود و پذیرفته شدن در دنیای علمی و ادبی و سیاسی مردانه مجبور به نفی جنسیت خود و بعضاً حتی هم صدائی با مردان علیه زنان و رفتار های زنانه میشوند. معنود زنانی که بر کیفیت زنانه محصول فکری خود اصرار میورزند و در زندگی خصوصی به اخلاقیات مذهبی، ریاکارانه و مستبدانه مردان تسلیم نمیشوند مجبورند بهای سنگینی بپردازند. در همین تاریخ اخیر ایران مبینیم بسیاری از روشنفکران و نویسندگان معتبر ایران بطور مثال بجای بررسی شعر فروغ



حجاب در اسفند ۵۷ همه را سراسیمه میکند. زنان طبقه متوسط که حد اقل بطور حسی نتیجه نهائی چنین حرکت مترجمانه ای را خوب احساس میکنند به اعتراض بر میخیزند بی آنکه از پشتیبانی بدون قید و شرط مردان روشنفکر و ترقی خواه بر خوردار باشند. اهمیت این حرکت اعتراضی برای حفظ دست آوردهای دموکراتیک انقلاب را تنها زنان شجاعی که در آن روزها به مبارزه برخاستند درک میکردند. اما فقط احزاب و سازمانهای سیاسی نبودند که یا تمیخواستند یا نمیتوانستند رابطه نزدیک سلب حق انتخاب پوشش از زنان را با سایر حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی ببینند. برای اکثریت مردان روشنفکر در مقابل مسائل عاجل مبارزه ضد امپریالیستی، مسئله حجاب اجباری فرعی و بی اهمیت بود. بعضی از آنان از اعتراض به حجاب اجباری به طعنه تحت عنوان تب و تاب خواهران متجدد یاد میکردند و اگر قلم بدست گرفتند نه در دفاع از این ابتدائی ترین حق بشری یعنی حق کنترل فرد بر جسم خود بلکه برای هشدار دادن به زنان است که از تبلیغات "صاف شکنانه" خود داری کنند (۱).

آنچه مسلم است هنوز هم در تلاشهای ذهنی که برای اعاده حقوق دموکراتیک و درک اهمیت آزادیهای سیاسی در ایران میشود، تحلیل تجارب زنان از حکومت آخوند ها جای مشخص و اهمیت لازم را ندارد. اکثر مردان روشنفکر حتی در مهاجرت سیاسی، بنوعی از فضای اختناق نیز تلاش میکنند تا یکی از مهمترین و پر نفوذترین جنبش های اجتماعی عصر ما، یعنی جنبش فمینیستی را بشناسند و در جریان مباحث آن قرار گیرند. بر عکس هنوز همان بر خورد های هیستریک و تعصب آلوده نسبت به برابری حقوق زنان، نسبت به جنبش مستقل زنان و نسبت به معنود زنانی

عصر مشروطه با شجاعت به نقد مذهب و دستورات مذهبی و تعصبات ملایان در زمینه حقوق زنان میپرداختند، آزادی سیاسی و مذهبی بیشتری وجود داشت. مگر ایرج میرزا بخاطر سرودن اشعار ضد حجاب و ضد ارتجاع از ترس جان مجبور به زندگی مخفی و سرانجام فرار از مشهد نشد (۲)؟

بطور کلی بموازات حضور بیشتر زنان در دنیای مردانه برخورد روشنفکران ایرانی خصمانه تر میشود. آل احمد که برای یکی نو دهه مورد ستایش و تقلید جوانان و بسیاری از روشنفکران ایرانی است بر همه میثازد و همه روشنفکران را مزبور حکومت های وقت میخواند، بی دینی را غرب زدگی میخواند و مترجمانه تساوی حقوق زن و مرد را تخطئه میکند. چرا که بقول او زنان ایران این "حافظین سنت، خانواده و نسلهای آینده" مصرف کننده پودر و ماتیک کارخانه های غربی شده اند (۵)

از دیدگاه روشنفکران چپ نیز ستم زن در نظام تولید سرمایه داری دارد. پس نقد روابط حاکم بر خانواده ایرانی و نابرابری حقوقی زن و مرد چندان موردی ندارد. جای تعجب نیست که در این سالها تنها روشنفکران مذهبی نظیر مطهری و شریعتی اند که بطور مشخص و مفصل به بحث پیرامون حقوق زنان و انتقاد از تأثیر تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران بر وضع زنان میپردازند. اولی با استفاده از صفحات مجله زن روز و دومی از تریبون حسینیه ارشاد به تبلیغ آلترناتیو اسلامی زن مدرن مشغولند، در حالیکه روشنفکران سوسیالیست نه ضرورت بحث و تحلیل مسئله رامیبینند و نه نیازی به روشن کردن تفاوت انتقادات سوسیالیستی به تحولات این دوره با انتقادات مذهبی و واپسگرا احساس میکنند. آخر "مسئله" زن یک بار برای همیشه بوسیله مارکس، انگلس، لنین و کلارزاتکین تحلیل و تشریح شده. آیه ها موجودند مگر در مکرر میتوان به آنها استناد کرد. براستی کجاست آن نقد مذهبی که مارکس آنرا پیش شرط هر انتقاد دیگری میخواند؟

بدین سان است که "انقلاب اسلامی" همه را غافلگیر میکند. موجدین مذهبی که زمام امور را بدست میگیرند هم دید منسجمی دارند از اینکه چه چیزی را میخواهند جانشین رفم های عصر پهلوی در زمینه حقوق زنان کنند و هم اهمیت اسلامی کردن وضعیت و حقوق زنان را برای اسلامی کردن و به عقب کشیدن کل جامعه خوب درک میکنند. مهمتر از آن نیروی سرکوب گری را نیز که باید با تهدید و ارعاب و داغ و درفش برنامه را به اجرا بگذارد در اختیار دارند. روشنفکران غیر مذهبی و سوسیالیست ها هیچیک از این امتیازات را ندارند. سخنرانی خمینی در مورد

فرخزاد به قضاوت اخلاقی میپردازند، آنها با مترجمانه ترین معیارهای فرهنگ شیعی، آل احمد مینویسد که: "فروغ از سسکس خود استفاده کرد چه در شعر و چه در روابط شخصی تا خود را در عرصه ادبیات تثبیت کند". محمود عنایت اظهار عقیده میکند که نهایت خواست "فروغ هویت رسمی داشتن بود و اینکه مانعی بین او و همخوابه ای که انتخاب میکرد و چود نداشته باشد." و دیگری شعر فرخ زاد را "اعترافات زنانه" میخواند (۲)

برخورد مرد سالارانه و قیم مابانه روشنفکران مرد نسبت به زنان بنا گزیر از حوزه روابط خانواده به حوزه مبارزات اجتماعی-سیاسی نیز میکشد. بخصوص که ایدئولوژی سیاسی ارزش های فرهنگی را تقویت میکند. ایدئولوژی های لیبرال-ناسیونالیستی و سوسیالیستی-ضد امپریالیستی که در ایران پا میگیرد زن و حقوق او را تنها از نقطه نظر تقویت نهاد خانواده و نقش مادری و همسری او میبینند. زن بعنوان موجودی مستقل با خواستههای مشخص و متمایز مفهومی ندارد. طبعاً مبارزات حقوقی و اجتماعی زنان نیز از نقطه نظر اینکه تا چه حد به مبارزه عمومی ملی یا طبقاتی یاری میرساند مطرح است. موقعیت نا برابر و پست تر زنان در خانواده به موقعیت نابرابر و کم اهمیت تر مبارزات سیاسی زنان در عرصه مبارزات ملی میانجامد.

واقعیت اینست که این عقب گردی تاریخی از بحث ها و مبارزات اجتماعی دهه های قبل، بطور مشخص دوران پس از مشروطیت است. دیگر از نقد مذهبی و مبارزه ضد ارتجاعی روشنفکران لائیک نظیر میرزا فتحعلی آخوند زاده و میرزا آقا خان کرمان، یعنی از یک گرایش فکری مترقی ایرانی خبری نیست. کاملاً بر عکس یکی از عناصر مهم تفکر ضد امپریالیستی و ضد غربی از سالهای ۲۰ به بعد نفی همه تحولاتی است که با نشانه هائی از حضور فرهنگ غربی همراه است. حقوق زنان و تغییرات اجتماعی که بطور کلی به افزایش حضور زنان در اجتماع و آزادی عمل محدودی برای زنان طبقه متوسط انجامید از آن جمله است. در تحلیل موانع توسعه اجتماعی نقش غرب و امپریالیسم چنان عمده میشود که چشم بر دشمن خانگی یعنی سنت های عقب مانده و زشت داخلی و بخصوص تأثیرات مخرب باور های مذهبی بسته میشود.

بحثی نیست که اختناق سیاسی یکی از دلایل مهم فقدان آگاهی و عدم شناخت مباحث مربوط به حقوق زنان در این دوران است. اما وجود اختناق نباید واقعیت انفعال کم کاری و ناآگاهی در این زمینه را پپوشاند. آخر مگر زمانی که روشنفکران ایرانی پس از

– زندانیان سابق بکرات گزارش داده اند که بازجویان آنها بارها تهدید کرده اند که زنان و مادران یا خواهرانشان را مورد شکنجه یا تجاوز قرار خواهند داد. یک زندانی نقل کرده است که مقامات زندان از او خواسته اند تلفنی با خواهرش صحبت کند. در جریان مکالمه، خواهرش گفته است که عوامل حکومت به خانه اش مراجعه نموده و تهدید کرده اند که اگر برادرش به فعالیت های سیاسی خود "اعتراف نکند" او را نیز دستگیر خواهند کرد.

– یک زن ایرانی ۲۶ ساله، که در سپتامبر ۱۹۸۱ دستگیر شده و در زندان اوین محبوس بوده، از جمله واقعه ۲۷ ژوئن را نقل کرده است: "ما در بنامان حدود ۱۸۰ نفر بودیم. وسایل بهداشتی عملاً وجود نداشت، ما لباس زیر برای عوض کردن نداشتیم و برای هر شش زندانی فقط یک قالب صابون میدادند که با آن هم باید خودمان را میشستیم و هم لباسهایمان را بعد از مدتی که در زندان بودیم متوجه شدیم که عادت ماهانه مان قطع شده است".

– در ده سال گذشته، شمار بسیار زیادی از مردان و زنان ایرانی بدلیل عقایدشان زندانی شده و هزاران زندانی بدنبال محاکمات جمعی در دادگاههای انقلاب اسلامی، اعدام شده اند. مریم فیروزسلکه محمدی و زهره قاننی از جمله زندانیان عقیدتی هستند که در همین دادگاهها محکوم شده اند. این سه زن از اعضای مهم حزب توده بودند که در زمان بازداشت آنها در سال ۱۹۸۲ هنوز فعالیت قانونی داشت... این سه نفر تنها پس از گذشت سه سال، یعنی در سال ۱۹۸۶ محاکمه شدند. در جریان محاکمه، آنها حق انتخاب وکیل مدافع نداشتند و پس از اعلام محکومیت نیز از حق برخواست تجدید نظر محروم بودند. کل محاکمه آنها در این خلاصه میشد که جلوی یک قاضی شرع ظاهر شوند و بعد حکم محکومیت شان را بشنوند. مریم فیروز و ملکه محمدی ابتدا محکوم به مرگ شدند که بعداً به حبس ابد تبدیل شد. زهره قاننی به ۸ سال زندان محکوم شده است که از تاریخ محکومیت حساب میشود، در حالیکه او در زمان محاکمه سه سال و نیم در زندان بسر برده بود. بعلاوه مقامات زندان هرگز جرائم زهره قاننی را که باعث زندانی کردن او شده است، به او اعلام نکرده اند.

– قانون جمهوری اسلامی ایران برای برخی از جرائم بویژه زنا، مجازات مرگ از طریق سنگسار را تجویز میکند. مطابق این قانون: "سنگ هائی که برای سنگسار کردن بکار میرود، باید نه چنان بزرگ باشند که محکوم با یکی دو سنگ بمیرد و نه آنقدر کوچک باشند که تعداد سنگ هائی که بسوی او پرتاب میشود، غیر قابل شمارش باشد".

از حدود ۴۰ نفری که در سال ۱۹۸۹ از طریق سنگسار در ایران کشته شده اند، ۲۴ نفرشان زنانی بودند که به جراثمی نظیر فحشاء یا زنا محکوم شدهخ بودند.

– در ایران، جراثمی نظیر عدم رعایت حجاب و سایر موارد نقض ضوابط پوشش اسلامی، مستوجب مجازات شلاق هستند. این نوع مجازات ها در عین حال بنحوی کاملاً بی حساب و کتاب اجرا میشود. مثلاً مجرمان را گاهی در ملأ عام و بدون هرگونه روال قانونی و قضائی شلاق میزنند.

اسرائیل و مناطق اشغالی

– از شروع انتفاضه در دسامبر ۱۹۸۷ تا به امروز، دولت اسرائیل در مناطق اشغالی، مرتکب موارد بسیار زیادی از نقض حقوق بشر شده است. در این زمینه خشونت هائی که با هدف تنبیه صورت گرفته و قتل های فاقد هرگونه توجیه بجای خاصی دارد. حدود ۱۲ هزار فلسطینی بدون هرگونه اتهام و محاکمه و بدون اطلاع از دلیل زندانی بودنشان، در بازداشت بسر میبرند.

– هزاران فلسطینی تحت بازجویی قرار گرفته اند که غالباً همراه با بدرفتاری یا شکنجه بوده و سپس در دادگاههای نظامی محاکمه شده اند. در سال های اخیر زنان خاطر نشان کرده اند که در جریان بازجویی ها مورد تحقیر قرار گرفته و تهدید به تجاوز شده اند.

– مقامات اسرائیل در ژانویه ۱۹۸۸، طراحانی سلیمان ابودقا را بدون هرگونه اتهام و هرگونه محاکمه و صرفاً بدلیل اینکه بطور مسالمت آمیز از حق بیان و تشکل استفاده کرده بود، به مدت سه ماه بازداشت کردند. این خانم یک نانوائی تعاونی تأسیس کرده بود که توسط زنان اداره میشد و نیز در فدراسیون فلسطینی کمیته های اقدام زنان- که کمک های پزشکی و آموزشی و اقتصادی به فلسطینی ها و کودکانشان ارائه میدهد- فعال بوده است. مطابق اطلاعات موجود، طراحانی موقع بازداشت سه ماهه حامله بوده و در جریان بازداشت سقط جنین کرده است.

– رولا ابوداهس، که در فوریه ۱۹۸۸ به اتهام شرکت در یک قتل دستگیر شده و به ۲۵ سال حبس محکوم شده، در جریان دادگاهش سوگند خورده است که در زندان به او تجاوز کرده اند. او گفته است که سرپازان در ساعت ۲ بعد از نیمه شب، بدون حکم بازداشت، وارد خانه اش شده او را به بازداشتگاهی در اورشلیم برده اند. در جریان بازداشت او را با قنداق تفنگ زده اند، در جریان انتقال فحش های جنسی باو داده اند و در بازداشتگاه مسؤل بازجویی باو گفته

است که میخواهد به او تجاوز کند. او همچنین گفته است: "سینه هایم را میخواهم بگیرم روی میز بگذارم و رویشان بکوبم. میخواهم کاری کنم که دیگر نتوانی یک زن باشی". رولا اضافه کرده است که در بازجویی او تنها مردان حضور داشتند، در حالیکه معمولاً در بازجویی از زنان یک مأمور زن نیز شرکت میکند.

– یک زن فلسطینی دیگر که بخاطر جرمی در ارتباط با اسلحه دستگیر شده، شهادت داده است که بازجویان او در نوامبر ۱۹۸۶ برای گرفتن "اعتراف" او را مورد آزار و اذیت جنسی قرار داده اند. فاطمه ابوبکر گفته است که زمانی که با یکی از بازجویان تنها بوده "اوصورت و سینه اش را دست مالتی میکرد" و مکرراً خواهان رابطه جنسی با او شده است. آنگاه بازجو دست های او را بند بسته و او را روی زمین نشانده و "خود طوری روی صندلی نشسته که زن زندانی وسط پاهایش قرار گیرد" و به دست مالتی ادامه داده است. فاطمه در حالت استیصال تهدید کرده است که کثافت کاری اش را به همه خواهد گفت ولی در جواب بازجو گفته است که بنظرش "افکار عمومی و کلاً و صلیب سرخ" چیز های مسخره ای بیش نیستند. فاطمه در پایان شهادتش اضافه کرده است که "من از اینکه این جزئیات را نوار غزه به وکلای مرد نقل کنم بسیار ناراحت بودم و هنوز هم از تکرار آنها بسیار ناراحت میشوم".

– نیلا عایش، پس از دستگیری در مناطق اشغالی (فوریه ۱۹۸۷) با بدرفتاری و آزار مقامات اسرائیلی مواجه شده است: آنها سر او را در کیسه ای کرده مجبورش کرده اند در هوای سرد زمانی طولانی سرپا بماند و صورتش را به دیوار تکیه دهد. او در اولین ماه های حاملگی اش بوده و پس از آنکه بدنبال یک خونریزی مورد مراقبت های لازم قرار نگرفته سقط جنین کرده است. مطابق گزارشات یک زن فلسطینی در زندان هاشارون، در آوریل ۱۹۹۰ دست به اعتصاب غذا زده بود تا مگر از این طریق مقامات را به بهبود شرایط زندان ها بویژه برای زنان حامله مجبور کند.

– مقامات اسرائیل، در سال ۱۹۸۸ یک زن فلسطینی به نام تری بولاتا را با اتهام رابطه با یک سازمان غیر قانونی دستگیر کرده اند. او علیرغم گزارش های پزشکی که صریحاً شرایط زندان را برای سلامتی او خطرناک میدانست، ماهها در زندان بسر برده است. این گزارش ها تصریح میکردند که زندانی از هیاتیت مزمن و شدید رنج میبرد. با این وجود مقامات زندان، این زن را تا زمانی که بیماری او تا حدی بحرانی و خامت نیافت، آزاد نکردند.

در سوریه هرگونه فعالیت سیاسی زنان سرکوب میشود. زندانی شدن آنها را بدنبال می‌فورد. هند کجواچی از جمله زنانی است که ظاهراً بدلیل رابطه با حزب عمل کمونیستی - گروهی که از طرف رژیم غیر قانونی اعلام شده - زندانی شده است. این زن که مهندس کشاورزی است، قبلاً در سال ۱۹۸۲ دستگیر شده و در مارس ۱۹۸۳ آزاد شده بود. ولی هنوز سه هفته از آزادی او نگذشته بود که مجدداً دستگیر شد. وضع سلامتی او بدلیل شرایط زندان رو به وخامت گذاشت. هر چند که هیچ اتهام رسمی علیه او مطرح نشده و محاکمه ای تاکنون صورت نگرفته است، مطابق اخبار موجود او تا پایان سال ۱۹۹۰ (زمان تهیه این گزارش) همچنان در زندان بوده است.

از سال ۱۹۸۷ به بعد، بیش از ۷۰ زن بدلیل فعالیت سیاسی برخی از خویشاوندان خود دستگیر شده اند و اغلبشان هنوز هم در زندان بسر می‌برند. از جمله پرستاری به نام ملکه خلوف، همراه برادرش دستگیر شده است. آسیا الصالح، مادر نو بچه که یکی دختر بچه ای ۵ ماهه است، همراه با جمع بزرگی از اعضای خانواده اش دستگیر شده است. روشن است که مقامات نولت می‌خواهند با استفاده از این تدابیر تنبیهی، کسانی را که مظنون به فعالیت سیاسی هستند، به ترک ورد اندیشه های خود وا دارند.

شمار بزرگ دیگری از زنان برای این در زندان بسر می‌برند که رژیم خواهان تسلیم مردان خانواده هاست. برخی از این زنان حتی پس از دستگیری خویشاوندان خود در زندان باقی مانده اند.

وفا مرتضی بن ۲۷ ساله، مهندس راه و ساختمان زمانی که در سپتامبر ۱۹۸۷ دستگیر شد، حدود ۹ ماه از حاملگی اش میگذشت. مقامات رژیم که فکر میکردند شوهر او عضو يك گروه اپوزیسیون غیر قانونی است، از وفا میخواستند که نام نوبستان او را بگوید. وفا بدنبال تحمل شکنجه بچه اش را زود تر از موعد بدنیا آورد. بنا به اخبار موجود، این زن در اواخر ۱۹۹۰ هنوز هم بدون اتهام و بدون محاکمه در زندان بود.

موقعی که پلیس سوریه در اواخر ۱۹۸۷ يك فلسطينی متولد سوریه به نام می الحافظ را دستگیر کرد، او دانشجوی سال سوم رشته مهندسی بود. نولت سوریه سال هاست که حقوق فلسطينی ها و بویژه آنها را که مظنون به فعالیت سیاسی هستند، سرکوب میکند. در فوریه ۱۹۸۸، گزارشاتی به عفو بین الملل رسید مبنی بر اینکه می الحافظ شکنجه شده و سپس مقامات سوریه به او اجازه ندادند بیماریش را که به

مرحله حادی رسیده بود مداوا کند. این زن جوان نیز در اواخر ۱۹۹۰ هنوز در زندان بسر میبرد.

مقاومت و مبارزه زنان

گزارش عفو بین الملل خاطر نشان میکند که از ده سال قبل بدینسو، شمار هرچه بیشتری از زنان خواهان احترام به حقوق ابتدائی خود شده اند. آنها بطور علنی و باصراحت از زنج خود و زنان پیرامونشان سخن گفته اند. آنها همچنین در سطح محلی یا ملی، گروههایی برای اعتراض به نقض حقوق خود بنیاد گذاشته اند. در برخی کشورها، زنان بدلیل اینکه علناً مسوئلت هائی پذیرفته و با ندائی بلند و قوی اجرای تدابیری خاص بمنظور حفاظت از حقوقشان را مطرح کرده اند، در وضع باز هم برحسته تری قرار دارند. گزارش عفو بین الملل در این زمینه از فعالیت متشکل زنان در کشورهایی چون السالوادور، کراتمالا، آفریقای جنوبی، هند، ترکیه سخن میگوید.

گزارش عفو بین الملل همچنین به نقش خاص خانواده های زندانیان سیاسی میپردازد: در بسیاری از کشورها، خانواده های زندانیان سیاسی و غالباً همسران و فرزندان آنها، الهام بخش و پیشبرنده جنبش های دفاع از حقوق بشر هستند. آنها در صفوف مقدم مبارزه هستند با نمایندگان مقامات دولتی روبرو میشوند برای آزادی زندانیان مبارزه میکنند، میگویند از وضع آنها مطلع شوند و نیازهای آنها را تأمین نمایند. بار تأمین کمک های مختلف برای زندانیان بعهده هممین خانواده هاست: این کمک ها میتواند از تأمین غذای روزانه، دارو و لباس تا فراهم کردن هزینه دادگاه یا ودیعه برای آزادی و یا مخارج جلب افکار عمومی را در برگیرد.

بقیه از صفحه ۲۸

که از فرصت های حقوقی و اجتماعی موجود در کشور های غربی برای پرورش فردی خود و زندگی آزاد از کنترل دائمی و سلطه جویانه مردان استفاده میکنند به فراوانی به چشم میخورد. از همه مهمتر، هنوز کمتر مرد روشنفکر ایرانی است که صمیمانه بپذیرد در خانواده نسبت به زن از امتیازات معینی بر خور دار است و در جهت استقرار روابط مبتنی بر برابری، این امتیازات را محکوم کند و از آنها چشم ببوشد مبارزه در راه عدالت اجتماعی و استقرار حقوق و آزادیهای فردی مستلزم تغییر بنیادین ارزشهای فرهنگی و اجتماعی است. روشنفکر باید نا برابری حقوقی و وجود رابطه قدرت در خانواده پدر سالار ایرانی را تحمل ناپذیر بداند و صمیمانه به تغییر آن متعهد باشد. دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی در خانواده میسر نیست.

عفو بین الملل در پایان گزارش تدابیر زیر را برای حمایت از حقوق بنیادی زنان مطرح میکند:

- ۱- پایان دادن به تجاوز و سایر اشکال آزار جنسی و شکنجه و بد رفتاری که عوامل دولت ها در مورد زنان زندانی بکار میگیرند.
- ۲- پایان دادن به تعقیب هائی که بر اساس روابط خویشاوندی صورت میگیرد.
- ۳- تأمین مراقبت های در مانی ضروری برای تمام زندانیان.
- ۴- آزادی فوری و بدون قید شرط تمام زندانیان عقیدتی.
- ۵- تضمین محاکمه ای عادلانه برای تمام زندانیان در اسرع وقت.
- ۶- اتخاذ تدابیری موثر برای جلوگیری از ناپدید شدن ها.
- ۷- تضمین حقوق زنان در شرایط وجود درگیری های مسلحانه.
- ۸- جلوگیری از نقض حقوق بنیادی زنان پناهنده یا متقاضی پناهندگی.
- ۹- جلوگیری از نقض حقوق بنیادی زنانی که جزو اقلیت های قومی هستند.
- ۱۰- پایان دادن به اعدام های غیر قانونی و لغو مجازات اعدام.
- ۱۱- تأیید و حمایت نهاد های بین المللی دفاع از حقوق بشر.
- ۱۲- حمایت از تلاش های سازمان های بین المللی مربوطه مانند کمیسیون سازمان ملل برای شرایط زنان و کمیته مدافع رفیع تبعیض در مورد زنان.

1- Fatma Asabbah, woman in the muslim Unconscious, Pergamon Pren, 1984, pp. 6-12
2- Michel C. Hilmann Aalonely woman forough farrokhwad and her poetry washington D.C Mage publishers 1987 pp 30, 32m 54

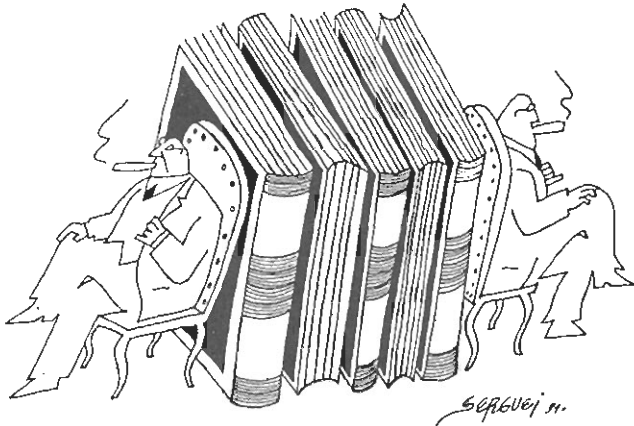
۳- فاطمه استاد ملك

۴- پری شیخ الاسلامی، زن در ایران و جهان، زنان روزنامه نگار و اندیشمندان ایران، تهران: چاپ مازا کرافیک ۱۳۵۱ شمسی، صفحات ۱۰۲ تا ۱۲۰.

۵ - غزب زدگی، ترجمه انگلیسی از انتشارات میزان - ص ۷۰

۶ - نگاه کنید به مقاله اسلام کاظمیه - کیهان نوشنیه ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ صفحات ۶ و ۷

مکانیک کوانتوم از انشتین پیشی گرفت



آلبرت انشتین تئوری ویژه نسبیت را در سال ۱۹۱۵ و تئوری عمومی آنرا در سال ۱۹۱۶ انتشار داد و به این ترتیب تصویری را که علم از جهان ما تا آن زمان داشت از بیخ و بن زیر رو کرد. تئوری نسبیت انشتین بر این اصل بنا شده است که تنها عامل ثابت و مطلق در جهان سرعت نور است که برابر با ۳۰۰.۰۰۰ کیلومتر در ثانیه می باشد.

درک اینکه «سرعت نور تنها عامل مطلق در دنیای ما است» پیچیده تر و مشکل تر از آن است که در وهله اول بنظر میرسد. مثالی بزنیم: فرض کنید شما در قسمت عقب یک هواپیمای جنگی مجهز به مسلسل خود کار نشسته اید. گلوله های این مسلسل بعد از شلیک سرعتی برابر با ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت دارند. هواپیما نیز با سرعت ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت در حرکت است. شما ماشه مسلسل را میکشید و گلوله ها را میبینید که با سرعت ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت از عقب هواپیما خارج شده و از شما دور میشوند. ولی از آنجا که هواپیما نیز با همین سرعت حرکت میکند، از دید فردی که روی زمین ایستاده و صحنه را تماشا میکند بنظر می آید که گلوله ها اصلاً حرکتی نمیکنند. (از حرکت تدریجی گلوله ها بطرف پائین صرف نظر میکنیم.)

در مثال بالا اگر فرض کنیم که بجای گلوله ها نور از منبع نوری در هواپیما خارج میشد شما میتوانستید با محاسبات به این نتیجه برسید که نور با سرعت ۳۰۰.۰۰۰ کیلومتر در ثانیه از شما دور

میزان آبرویمان نشریه هر چند که بطور مطلق بسیار محدود است و از حد رضایت بخش بسیار دور است، بطور نسبی افزایش چشمگیری را (حدود ۵ برابر) نشان میدهد که بنظر میرسد در صورت تداوم نشریه و بهبود کیفیت آن و در صورت تلاش مجموعه علاقمندان، هنوز جای زیادی برای افزایش داشته باشد. آنچه آمد تصویری از کارهای انجام شده در جریان ۹ ماه گذشته ارائه میدهد و بر ارزشها و دست آوردهای آن تاکید میکند. برای اینکه این تاکید به مانعی در برابر تداوم کار نشریه و بهبود بیشتر آن نشود، ضروریست جنبه دیگر کار نشریه یعنی ضعف ها و مشکلات آن را مورد توجه قرار دهیم و برای غلبه بر آنها چاره جوئی کنیم. نیلأ فهرستی اجمالی از این ضعف ها و مشکلات همراه با پیشنهادهای در مورد آنها ارائه میشود...

فدایی شماره ۷۲ فروردین ۱۳۷۰

میشود. شخصی که روی زمین ایستاده است نیز اگر سرعت نور شدن نور از هواپیما را اندازه بگیرد، باز بهمان رقم ۳۰۰.۰۰۰ کیلومتر در ثانیه میرسد.

بر این اساس اگر کسی با سرعت فوق العاده زیاد بطرف یک منبع نور حرکت کند نیز با محاسبات میتوان دریافت که نور با همان سرعت ثابت یعنی ۳۰۰.۰۰۰ کیلومتر بطرف او می آید. سرعت نور همیشه و در هر حال ثابت است. در دهه ۱۹۲۰، دانشمندانی که روی تئوری احتمالات کار میکردند، تصاویر دیگری از جهان به بشریت عرضه کردند. یکی از پایه ای ترین و پیچیده ترین نظرات این دانشمندان - که انشتین حتی قادر به پیشگویی آن نبود - اصل «عدم قطعیت» هایزنبرگ بود. این نظر بر آن است که وقتی ذره ای را مورد تحقیق قرار میدهیم، هرگز نمیتوانیم پاسخ تمام مجهولات را در مورد آن بیابیم. میتوانیم همه اطلاعاتی را که به موقعیت ذره مربوط میشود (اینکه ذره در کجای این دنیای بزرگ قرار دارد) بدست آوریم ولی نمیتوانیم در مورد سرعت و جهت (اینکه ذره به کدام سو و با چه سرعتی در حال حرکت است) به

چیزی برسیم. به همان نسبت که اطلاعات بیشتری راجع به یک قسمت بدست می آوریم، مجهولات و ناشناخته های بیشتری را در برابر خود میابیم. تئوری فوق مبنی بر این بود که در سطوح ذرات ریز تر از اتم پیش بینی های دقیق امکان پذیر نیست و تنها با تکیه به احتمالات است که میتوان تحقیقات را پیش برد. همین تئوری بود که زمینه ای شد برای گفته معروف انشتین که «آفریدگار تاس نمیاندازد». در سطوح ذرات ریز تر از اتم جهان مملو از تناقضات کوانتم است. تصور واقعیتی که به نوعی درک روزمره ما از واقعیت نزدیک باشد غیر ممکن است. بعنوان مثال: الکترونها دائم در حال «جهش» از مدار یک اتم به مدار اتم دیگری هستند. ولی بکار بردن کلمه «جهش» در این مورد کاملاً صحیح نیست. الکترونها از یک مدار ناپدید میشوند و سپس بر مدار دیگری ظاهر میشوند، بدون اینکه از فضای ما بین این دو مدار عبور کرده باشند.

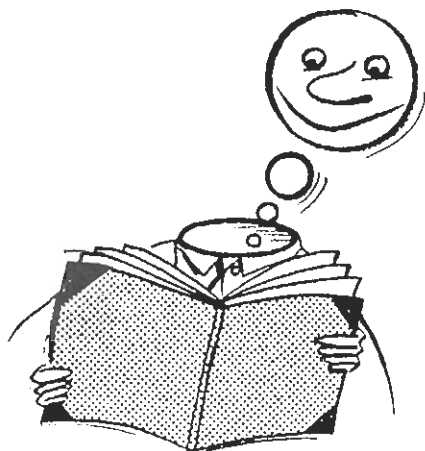
نوشته: Annabel MacIver

ترجمه: فرهاد

غلبه بر تمام این مشکلات، تنها زمانی ممکن است که تمام اعضای سازمان صرفاً به خرید و مطالعه نشریه اکتفا نکنند، بلکه تمام این مسائل را مسائل خود بدانند و برای حل یکایک آنها و جلب مشارکت و همکاری خوانندگان بیشتر، انرژی و وقت بگذارند.

با توجه به آنچه گفته شد، اجلاس تا آنجا که به نشریه «فدائی» مربوط میشود باید از جمله در عرصه های زیر به بحث و تصمیم گیری بپردازد:

- تأمین کادر مسئولین و تحریری «ثابت» برای انتشار مداوم نشریه و پاسخگویی به نیازهای دائمی آن در زمینه هایی که شرح آن در بالا آمده است.
- پذیرفتن مسئولیت در جلب همکار به نشریه و شرکت فعال در افزایش تیراژ نشریه بر اشکال مختلف توزیع و آبرویمان.



- تأمین هزینه های مالی نشریه و کسری بودجه آن.
- مسائل مربوط به مضمون و ترکیب مطالب «فدائی»، و معیارهای درج مطلب در آن.

گزارش عفو بین الملل در باره زنان زندانی

از رنج و رزم زنان



یک زن زندانی حامله که از ناحیه شکم زیر ضربات عوامل پلیس قرار گرفته است، زن سالخورده ای که سربازان در حضور خانواده اش به او تجاوز کرده اند، دختر جوانی که پس از دستگیری از طرف عوامل حکومت مورد تحقیر و آزار جنسی قرار گرفته، همسری که با هدف اعتراف گرفتن از شوهرش شکنجه شده، مادری که صرفاً بخاطر اینکه پسرش مظنون به فعالیت سیاسی است کتک خورده، دختری که فقط بدلیل اینکه دنبال پدرناپدید شده اش میگشته، مورد تهدید واقع شده، جملگی مواردی از فهرست پایان ناپذیر نقض فاحش حقوق بنیادی زنان است. بخش مهمی از زنان نظیر زنانی که فعالیت سیاسی دارند یا در سازمان های محلی نقشی ایفا مینمایند و یا مصرانه برای احترام به حقوق خود و خانواده شان میکوشند، به این دلیل مورد تعقیب و آزار هستند که در جامعه شان نیروی بشمار میروند. بخش دیگر، مانند دختران جوانی که در برابر انواع تحقیر ها و خشونت های جنسی بی دفاع اند، مادران هراس زده ای که برای حفاظت و حمایت از فرزندان شان حاضر به هر کاری هستند، زنان حامله ای که نگران وضع بچه آینده اشان هستند و بهمین دلیل برای پیدا کردن همسرانشان از آنها استفاده میشود، و یا زنان پناهنده ای که تنها و بی پناه در محیطی بیگانه بسر میبرند برخلاف گروه اول صرفاً به این خاطر متحمل آزار و خشونت هستند که بی دفاع و خدشه پذیرند.

سازمان عفو بین الملل، اخیراً در گزارشی ۹۹ صفحه ای به نقض حقوق بنیادی زنان در کشورهای مختلف جهان پرداخته است

این گزارش که شمسار بزرگی از کشورهای نظیر السالوادور، ترکیه، رومانی، بنیز، سوئدان، آفریقا، جنوبی فیلیپین، سوریه، اسرائیل، مناطق اشغالی پسر، برزیل، پاکستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، سریلانکا، ایران، گواتمالا، سنگال، بیریما، سومالی، ایرلند شمالی، شیلی، آرژانتین و هند را در برمیگیرد با ارائه شواهد و نمونه های مشخص نشان میدهد که زنان به اشکال و درجات مختلف، از انواع شکنجه ها و بد رفتاریها مانند تجاوز و سایر تهدید ها و تحقیر ها و خشونت های جنسی بازداشت و زندانی شدن بدون محاکمه عادلانه، شرایط دشوار و غیر قابل تحمل زندگی در زندان ها و سوء استفاده از روابط فامیلی، ناپدید شدن و اعدام غیر قانونی رنج میبرند. عفو بین الملل با جلب توجه به ابعاد وسیع نقض حقوق بنیادی زنان، امیدوار است که تمام جامعه بین المللی را برای پایان دادن به این وضع بسیج کند، چرا اولاً نقض حقوق بشر صرفاً محدود به زنان نیست و ثانیاً تا موقعی که حقوق بخشی از جامعه لگد مال میشود، حقوق دیگران نیز همواره در معرض تهدید و خطر باقی خواهد ماند.

زیلاً بخش هایی از این گزارش که به ایران، اسرائیل و مناطق اشغالی سومالی و سوریه مربوط میشود، از نظراتان میگذرد. البته باید مقدمتاً خاطر نشان نمود که فشاری که رژیم اسلامی در ده سال گذشته بر زنان ایران وارد کرده، با هیچ کشوری قابل مقایسه نیست و گزارش عفو بین الملل متأسفانه ابعاد وسیع این فشار را منعکس نمیکند.

جمهوری اسلامی ایران

یک زن که قبلاً در زندان اوین محبوس بوده، نقل کرده است که زن دیگری که بدلیل فعالیت سیاسی در زندان بسر میبرد، نتوانسته تجاوز و سایر خشونت

های جنسی از طرف پاسداران زندان را تحمل کند. بنا بشهادت این فرد، خانم رفعت خلدی مورد تجاوز قرار گرفته و در نتیجه تعادل روحی اش را از دست داده این وضع، حالت روحی او وخیم تر شده و سر انجام موجب خود کشی او در نوامبر ۱۹۸۸ شده است.

- هر چند موارد تجاوز به زنان زندانی غالباً اعلام و یا حتی بر ملا نمیشود، اطلاعات موجود بروشنی نشان میدهد که تجاوز به زنان زندانی از طرف پلیس ها سربازان و نگهبانان در ده سال گذشته نیز کاملاً رایج بوده است. تجاوز غالباً همچون یک وسیله سرکوب سیاسی قلمداد میشود و قربانی محکوم است حتی برای بقیه عمرش نیز از آن رنج ببرد.

بقیه در صفحه ۲۹

حق اشتراك نشریه "فدائی" برای کشور های اروپائی، سالانه معادل ۱۸۰ فرانك فرانسه ۶۰ ماهه ۹۰ فرانك فرانسه و برای سایر کشور ها بترتیب معادل ۲۲۰ و ۱۱۰ فرانك فرانسه است. تقاضای اشتراك خود را همراه با حق اشتراك به آدرس فرانسه و حساب بانکی زیر ارسال دارید

M. IRAJ
CCP: 2002776-L PARIS
LA SOURCE

حساب
بانکی

H.FEDAI Pf.Nr 3431
1000 BERLIN 30
W.GERMANY

KAR BOX 7082
S. 17107 SOLNA
SWEDEN سوئد

آلمان غربی

Mme MARYAM
BP 22-94320
THIAIS
FRANCE فرانسه

P.O. BOX 226
LONDON N. 1 1yn
ENGLAND

انگلستان